

نکات مبهم در کتاب مقدس

نوشته: ر. آ. توری
ترجمه: نینوس مقدس نیا

مقدمه مترجم.....	۱
فصل اول: اشاره کلی به موضوع.....	۳
فصل دوم: طبقه‌بندی نکات مبهم.....	۷
فصل سوم: با نکات مبهم در کتاب مقدس چگونه باید مواجه شویم؟.....	۱۲
فصل چهارم: آیا فصل اول سفر پیدایش، تاریخی و علمی است؟.....	۱۴
فصل پنجم: قدمت انسان از نظر کتاب مقدس و برحسب علم.....	۱۶
فصل ششم: قائن زوجه را از کجا یافت؟.....	۱۸
فصل هفتم: دستور یهوه به ابراهیم مبنی بر گذراندن اسحاق به عنوان قربانی سوختنی...۱۹	۱۹
فصل هشتم: خدا دل فرعون را سخت گردانید.....	۲۰
فصل نهم: قتل عام کنعانی‌ها به دستور خدا.....	۲۲
فصل دهم: فرمان یوشع به آفتاب که بایستد.....	۲۴
فصل یازدهم: ستایش یاعیل «قاتل» توسط دبوره.....	۲۶
فصل دوازدهم: قربانی شدن دختر یفتاح.....	۲۷
فصل سیزدهم: داستان‌های «غیراخلاقی» در کتاب مقدس.....	۲۸
فصل چهاردهم: گناه داوود.....	۳۰
فصل پانزدهم: مزامیر نفرین‌آمیز.....	۳۲
فصل شانزدهم: آیا خدای راستی و محبت، ارواح پلید را برای گمراهی مردم می‌فرستد؟ ۳۴	۳۴
فصل هفدهم: یونس و نهنگ.....	۳۶

- فصل هجدهم: بعضی از «تناقضات» مهم در کتاب مقدس ۳۸
- فصل نوزدهم: «اشتباهات» در کتاب مقدس ۴۳
- فصل بیستم: دو نسب‌نامه عیسی مسیح ۴۶
- فصل بیست و یکم: آیا عیسی حقیقتاً سه روز و سه شب در شکم زمین ماند؟ ۴۸
- فصل بیست و دوم: چرا عیسی، عمل ناظر خائن را تأیید نمود؟ ۵۱
- فصل بیست و سوم: آیا عیسی و پولس در مورد زمان بازگشت ثانوی اشتباه می‌کردند؟ ... ۵۳
- فصل بیست و چهارم: آیا عیسی به عالم اموات رفت و برای ارواح در زندان موعظه کرد؟ آیا بعد از مرگ فرصت دیگری هم هست؟ ۵۶

«ر. آ. توری» (R. A. Torrey) به عنوان مبشر و معلم کتاب مقدس، سال‌ها با «مودی» برجسته‌ترین واعظ کلام خدا در نیمه دوم قرن نوزدهم، همکاری داشت. پس از درگذشت «مودی»، «توری» به عنوان اولین سرپرست «انستیتو کتاب مقدس مودی» در شیکاگو برگزیده شد. وی از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۱ به سفرهای بشارتی در جهان پرداخت. موعظه او در سال ۱۹۰۲ در «ویلز»، از عوامل مهم بیداری آن سرزمین در اوایل قرن بیستم محسوب می‌شود. نگارش کتب مفید روحانی نیز بخش عمده‌ای از خدمات «توری» را تشکیل می‌داد. «نکات مبهم در کتاب مقدس» یکی از آثار مهم اوست که برای اولین بار به فارسی منتشر می‌شود. فصل چهارم الی آخر به صورت نامنظم، ابتدا در «ماهنامه ستاره درخشنده صبح» (از تیر سال ۱۳۷۱ تا اردیبهشت سال ۱۳۷۳) منتشر شد. پس از مدتی لزوم تکمیل ترجمه و انتشار کتاب در یک مجلد احساس گردید.

لازم به توضیح است بعضی پاسخ‌ها، در محدوده شناخت و آگاهی‌های زمان نویسنده (اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰) ارائه شده و شاید الان بتوان جواب‌های محکم‌تر و قانع‌کننده‌تری داد، اما وظیفه مترجم، صرفاً ترجمه اثر است، بدون دخل و تصرف در آن. ضمناً با موارد نادری مواجه خواهید شد که راه حل پیشنهادی نویسنده را با اعتقاد تاریخی کلیسا همخوان نخواهید یافت. به عنوان مثال در فصل ۲۱ کتاب «توری» سعی کرده تا ثابت کند که مصلوب شدن مسیح در روز چهارشنبه صورت گرفته و بدین ترتیب او سه روز و سه شب را در قبر گذرانده است. خواننده توجه دارد که این صرفاً یک فرضیه پیشنهادی است و نباید آن را اعتقاد قطعی کلیسا یا مسیحیان بشمار آورد. مطمئناً اگر در زمان «توری»، «شاهدان یهوه» همانند امروز تعالیم غلط خود را گسترش داده بودند، وی از ارائه نظریه‌ای که ممکن است دلیلی به نفع عقاید مردود آنان باشد، خودداری می‌ورزید.

ایمان شخص مترجم بر این است که کلیسا و انتشارات مسیحی، نیاز بیشتری به کتب مربوط به دفاعیات مسیحی دارند. ایمان مسیحی در طول تاریخ پرفراز و نشیب دو هزار ساله خود نشان داده که می‌تواند از برابر انتقادات محققان و ایرادات علمپون، سر بلند بیرون آید. علمی که با هر یافته جدید مدام در حال تغییر نظم و تبدیل موضع است، حق ندارد خود را محکی برای صحت کلام خدا بداند. به عنوان نمونه کافی است به فرضیه تکامل اشاره نمود که بیش از یک قرن، کتاب مقدس را به مبارزه طلبید و اعتقاد عموم هم بر این بود که آن فرضیه صحیح و کاملاً علمی است و کتاب مقدس، کاملاً غلط و غیر علمی! اما چندی پیش (اوایل سال ۱۹۹۸)، جراید و وسایل ارتباط جمعی اعلام کردند که با توجه به پیشرفت‌های جدید علم ژنتیک، امکان تسلسل نسل بشر از انواع دیگر پستانداران (میمون‌ها) کاملاً مردود است. حال باید دید که چه کسی می‌تواند تأثیرات مخرب آن فرضیه را در طول یک قرن و نیم اخیر از ذهن عموم بزداید؟ بسیاری از محققان و باستان‌شناسان، صرفاً با استناد بر یافته‌های اندک خود به راحتی مضامین کتاب مقدس را زیر سؤال برده و اعتبار تاریخی بعضی قسمت‌های آن را رد می‌کنند، اما کافی است زمانی بگذرد و لوحی جدید یافت شود تا وجود تاریخی شخصیت‌ها و اماکن مورد اشاره کلام خدا به اثبات برسد.

با توجه به نقصان مدارک علمی و محدود بودن دید محققان، نباید به سادگی هر ایرادی را پذیرفت و عقب‌نشینی نمود. همین خطا از «آزاد اندیشان» یا لیبرال‌های مسیحی سر زد و سعی کردند با فدا ساختن نکات ظاهراً متعارض کتاب مقدس با علم، صرفاً اصول اخلاقی را حفظ کنند، اما در نهایت، همه چیز را از دست دادند و نتوانستند و هنوز هم نمی‌توانند مبشر مؤثر پیغام خدا برای مردم باشند و صرفاً به بحث‌های دانشگاهی بسنده می‌کنند. در عین حال، کلیسا هم باید دیدی باز و آماده برای پذیرش و بررسی سؤال‌ها و یافتن پاسخ آنها داشته باشد. ما هرگز خواهان ایمان کورکورانه نیستیم، اما از ایمانداران هم توقع داریم که به سادگی هر نظریه و فرضیه احتمالی علمی را برتر از کتاب مقدس ندانند. برای هر چیز، در جایی و در وقت مناسب، پاسخی هست. امید است که این کتاب هم لااقل تا اندازه‌ای، در جهت دفاع از کلام خدا و ایمان مسیحی، برای خوانندگان مفید واقع شود.

هدف این کتاب این نیست که به هر نکته مبهمی که در کتاب مقدس یافت می‌شود، پاسخ دهد. اگر چنین کاری مورد نظر باشد، باید چندین جلد کتاب نوشت. کار من صرفاً این بوده که آن دسته از مخالفت‌هایی را که به وسیله منکرین جدید، بیش از سایر موارد مطرح شده‌اند و نیز بیشتر موجب سردرگمی مسیحیان می‌شوند، برگزینم. در سفرهایی که به سراسر جهان داشتم، این فرصت را به مردم داده‌ام که نکاتی را که به نظرشان مبهم هستند، بپرسند. در اغلب جاهایی که رفته‌ام، سؤال‌ها تا حد بسیاری یکسان بوده‌اند و متداول‌ترین آنها را در این کتاب آورده‌ام، مسائلی که به نظر مشکل‌ترین موارد هستند. در مورد سایر سؤالاتی که مورد بررسی من در این کتاب قرار ندارند، باید بگویم که هر کس می‌تواند دریابد که اگر برای این همه نکته مبهم مطرح شده در اینجا که در نظر اول بی‌جواب می‌نمودند، پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای داده شده، پس سایر مسائل نیز اگر دقیقاً مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند، حل خواهند شد.

ر. آ. توری

هر خواننده دقیق کتاب مقدس، در مطالعه خود درمی‌یابد که این نوشته پطرس رسول کاملاً صحیح است که در کتاب مقدس، «گاهی مطالب دشواری هست که مردمان جاهل و ناپایدار از آنها تفسیر غلط می‌کنند... و از این راه، هلاکت را نصیب خود می‌سازند» (دوم پطرس ۳: ۱۶). همه ما به مطالبی از کتاب مقدس برخوردیم که ما را متحیر کرده و در اولین تجربیات زندگی ایمانی‌مان، این سؤال مطرح شده که بالاخره کتاب مقدس، کلام خداست یا خیر؟ گاهی در کتاب مقدس با مطالبی مواجه شده‌ایم که سازش آنها با نکات متضاد با آنها غیرممکن به نظر آمده است. گاهی مواردی را یافته‌ایم که با این اصل که کتاب مقدس دارای منشأ الهی و کاملاً مصون از خطاست، مغایرت داشته‌اند. عاقلانه نیست اگر بکوشیم که حقیقت وجود این نکات مبهم را انکار کنیم، بلکه باید حکیمانه و در کمال احترام به آنها توجه کنیم و صریحاً با آنها مواجه شویم. در مورد این نکات مبهم که بالاخره دیر یا زود برای هر مطالعه‌کننده متفکر کتاب مقدس مطرح خواهند شد، چه باید گفت؟

۱- اولین چیزی که لازم است درباره این نکات مبهم در کتاب مقدس بگوییم، این است که باید انتظار مواجهه با چنین ابهاماتی را داشته باشیم و این امری طبیعی است. بعضی‌ها وقتی درمی‌یابند که در کتاب مقدس نکات مبهمی هم وجود دارند، شگفت‌زده و متحیر می‌شوند. از نظر من اگر این ابهامات وجود نمی‌داشت، مسأله تعجب‌برانگیز می‌شد. کتاب مقدس چیست؟ کتاب مقدس عبارت است از مکاشفه فکر، اراده، شخصیت و وجود خدایی بی‌نهایت عظیم، کاملاً حکیم و مطلقاً مقدس. خدا مؤلف این مکاشفه است، اما باید پرسید که مخاطبین این مکاشفه چه کسانی هستند؟ این مکاشفه الهی، خطاب به انسان‌ها نوشته شده؛ یعنی موجوداتی محدود، فاقد کمال عقلانی و ادراکی و قاصر از جهت شخصیت و تشخیص روحانی. حکیم‌ترین انسان در مقایسه با ابدیت، فقط یک طفل است و پاک‌ترین انسان در مقایسه با خدا مانند بچه‌ای است که تازه اصول اخلاقی را می‌آموزد.

پس طبیعی است اگر در چنین مکاشفه‌ای با منبع الهی و مخاطبین انسانی، نکات مبهم به چشم آیند. وقتی «محدود» بخواهد «نامحدود» را درک کند، مسلماً با مشکلات بسیاری مواجه خواهد شد. وقتی فردی نادان بخواهد درباره سخنان شخصی دانا بیندیشد، باید هم فهم بسیاری چیزها برایش مشکل باشد و حتی برای فکر ناقص و نابالغش، بسیاری مسایل پوچ و بی‌معنی به نظر آیند. وقتی انسان‌هایی که از نظر درک اخلاقی، ناقص‌اند و نفرت از گناه و شدت عقوبت آن را نمی‌فهمند، به فرامین وجود مطلق و قدوس الهی گوش فرا می‌دهند، لغزش خوردن از دستورات خدا و قصور ورزیدن در انجام خواسته‌های او اجتناب‌ناپذیر است. این نکته بدیهی و روشن است که ما در برابر کتاب مقدس به عنوان مکاشفه ثابت شده خدا، باید هم مشکلاتی داشته باشیم. اگر کسی کتابی به سادگی جدول ضرب به من می‌داد و می‌گفت: «این کلام خداست و خدا در این کتاب، تمام اراده و حکمتش را مکتوف نموده است»، با ناباوری سر خود را می‌جنبانیدم و می‌گفتم: «باور کردنی نیست. مگر می‌شود مکاشفه کامل حکمت نامحدود الهی، اینقدر ساده باشد؟» در هر مکاشفه کامل از ذهن و اراده و شخصیت و وجود الهی، باید هم چیزهایی دشوار برای فهم مبتدی وجود داشته باشد و البته حکیم‌ترین و بهترین ما هم مبتدی است.

۲- دومین چیزی که در مورد این نکات مبهم باید گفت این است که ابهام در یک تعلیم یا مخالفتی بزرگ با یک تعلیم، به هیچ وجه نادرستی آن تعلیم را اثبات نمی‌کند. خیلی‌ها فکر می‌کنند که وجود نکته مبهم در یک تعلیم، حاکی از اشتباه بودن آن تعلیم است. اینها اگر در راه ایمان داشتن به منشأ الهی کتاب مقدس و مصون از خطا بودن مطلق آن با مشکلی مواجه شوند، فوراً نتیجه می‌گیرند که این تعلیم، غلط است. اینگونه نتیجه‌گیری کاملاً غیرمنطقی است. این چنین اشخاص باید لحظه‌ای تأمل کنند، بیندیشند و بیاموزند که منطقی و منصف باشند. امروزه به ندرت می‌توان تعلیمی علمی یافت که همه در مورد آن توافق نظر داشته باشند و مانع بزرگی در راه باور داشتن آن وجود نداشته باشد.

وقتی فرضیه کپرنیکی که الان در همه جهان پذیرفته شده، برای بار اول مطرح شد، ایرادات بسیاری بر آن وارد کردند. اگر این فرضیه، صحیح می‌بود، سیاره زحل باید مانند ماه دارای مراحل و تحولات باشد، اما با بهترین دوربین‌های

موجود در آن زمان هم نتوانستند چنین چیزی را مشاهده نمایند. با این حال، به خاطر وجود دلایل بسیار محکم و مثبت، این فرضیه علی رغم وجود آن نکته مبهم و بدون جواب، مورد پذیرش واقع گشت. وقتی دوربین‌ها و تلسکوپ‌های قوی‌تر ساخته شدند، ثابت شد که زحل هم مانند ماه، دارای اهرله قمر می‌باشد. تمام نکات مبهم در کتاب مقدس، این مشکل هم از عدم اطلاع بشر از بعضی حقایق، منشأ می‌یافت. امروزه فرضیه سحابی در دنیای علم، عموماً پذیرفته شده است، اما موقعی که برای بار اول مطرح می‌شد و تا مدت‌ها بعد از آن چنین به نظر می‌آمد که حرکات سیاره اورانوس با این فرضیه همخوانی ندارد. مسیر گردش اورانوس کاملاً برخلاف آن چیزی بود که مطابق نظریه فوق، باید می‌داشت. با این حال و با وجود مشکل لاینحل در مورد حرکات اورانوس، این فرضیه به خاطر دلایل مثبت بر له آن مورد قبول واقع گشت.

چنانچه به هنگام مطالعه و بررسی کتاب مقدس، از آن قضاوت صحیح و منطقی استفاده کنیم که در همه شاخه‌های علوم وجود دارد (به جز در «نقد کتاب مقدس»، البته اگر شاخه‌ای از علم باشد)، آنگاه باید بپذیریم که اگر در نتیجه‌گیری خود در مورد یک نظریه به دلایل مثبت قانع‌کننده برمی‌خوریم، علی رغم وجود نکات مبهم در جزئیات، باید آن را از دید یک انسان معقول، قبول کنیم. کسی که یک حقیقت دارای شواهد قوی را به خاطر چند ابهام (که قادر به درک آنها نیست) دور میندازد، انسانی سطحی و بی‌فکر است. آن محقق کتاب مقدس هم که به خاطر چند ایراد فرضی که ظاهراً با آموزه‌هایی خاص همخوانی ندارند، به منشأ الهی کتاب مقدس و مصون از خطا بودن آن پشت می‌کند، سطحی و کوتاه فکر می‌باشد. از این کوتاه فکran در دنیای الهیاتی امروز ما بسیارند.

۳- سومین نکته‌ای که در مورد نکات مبهم در کتاب مقدس باید گفت، این است که اگر بخواهیم این تعلیم را بپذیریم که کتاب مقدس منشأ انسانی دارد و در نتیجه ایرادپذیر است، با نکات مبهم بیشتر و عظیم‌تری از آنچه اکنون در راه ایمان به الهی بودن و مصون از خطا بودن کتاب مقدس وجود دارد، مواجه خواهیم شد. اغلب کسی ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «چطور می‌توانید ثابت کنید که کتاب مقدس، کلام خداست؟» در آن لحظه شاید نتوانید جواب قانع‌کننده‌ای به او بدهید. آنگاه آن شخص فکر خواهد کرد که شما را در مخصصه قرار داده است، در حالی که ابدا چنین نیست. به او رو کنید و از او پرسید: «شما برای نبوت‌های انجام شده کتاب مقدس، اگر منشأ انسانی داشته باشند، چه توضیحی دارید؟ چطور می‌توانید وحدت بی‌نظیر مضمون این کتاب را توجیه کنید؟ در مورد عمق و ژرفای بی‌پایان آن چه می‌گویید؟ کتاب مقدس دارای نیروی بی‌همتایی است که با آن انسان‌ها را به سوی خدا جذب می‌کند، در این مورد چه می‌گویید؟»

برای هر مخالفت کم‌اهمیتی که مخاطب شما درباره دیدگاه کتاب مقدسی‌تان مطرح می‌کند، می‌توانید ایراد مهم‌تری به دیدگاه او از کتاب مقدس وارد نمایید. هر انسان واقعاً منصف که می‌خواهد حقیقت را بشناسد و از آن اطاعت کند، برای تشخیص درستی یکی از این دو دیدگاه مشکلی نخواهد داشت. چندی پیش مردی جوان که ذهن روشنی داشت و مطالعات وسیعی در نوشته‌های انتقادی و ضد ایمانی و لاداری گرایانه کرده بود، به من گفت که این موضوع را بسیار منصفانه بررسی کرده و نمی‌تواند به الهی بودن کتاب مقدس، ایمان داشته باشد. از او پرسیدم: «چرا؟» او به تعلیم خاصی از کتاب مقدس اشاره کرد و اظهار داشت که نمی‌تواند به صحت آن ایمان داشته باشد. به او پاسخ دادم: «فرض کن که من پاسخ این نکته مبهم را نمی‌دانم، باز هم نمی‌توان ثابت کرد که کتاب مقدس دارای منشأ الهی نیست. من می‌توانم علیه این اعتقاد که کتاب مقدس الهی نیست، اشکالات بیشتری را مطرح کنم. نبوت‌های به انجام رسیده را نمی‌توانید انکار کنید.»

اگر کتاب مقدس کلام خدا نباشد، چطور می‌توانید به انجام رسیدن پیشگویی‌ها را توجیه نمایید؟ وحدت بی‌نظیری را که بین شصت و شش کتاب موجود در کتاب مقدس هست، نمی‌توانید انکار کنید. همه این کتاب‌ها در شرایط مکانی و زمانی متفاوت و دور از هم به نگارش درآمده‌اند. اگر خدا این چهل نویسنده انسانی را هدایت و الهام نبخشیده باشد، پس چگونه این وحدت فکر ممکن است؟ این را نمی‌توانید انکار کنید که کتاب مقدس، قدرت نجات انسان‌ها از گناه را دارد و می‌تواند به آنها آرامش، امید و شادی ببخشد و آنها را نزد خدا بیاورد. همه کتاب‌های دیگر در جهان، با هم نمی‌توانند چنین تأثیری داشته باشند. اگر کتاب مقدس کلام خدا نیست، پس چه توضیحی برای این دلایل می‌توان داد؟ آن شخص مخالف، پاسخی نداد. برای کسی که به منشأ و اعتبار الهی کتاب مقدس ایمان ندارد، نکات مبهم بیشتری وجود دارند.

۴- چهارمین نکته درباره نکات مبهم در کتاب مقدس این است، این حقیقت که شما نمی‌توانید نکته مشکلی را حل کنید، به این معنا نیست که آن نکته، حل شدنی نمی‌باشد و این حقیقت که شما پاسخ سؤالی را نمی‌دانید، به این مفهوم نیست که هیچ پاسخی برای آن سؤال وجود ندارد. عجیب است که بارها این واقعیت را از یاد می‌بریم. بسیاری هستند که به هنگام مواجه شدن با ابهامی در کتاب مقدس، پس از اینکه کمی فکر می‌کنند و هیچ راه حلی نمی‌یابند، به این نتیجه می‌رسند که ارائه راه حل برای این اشکال غیرممکن است. پس نباید به منشأ الهی و مصون از خطا در مورد کتاب مقدس ایمان داشت. هر کس به اندازه کافی منصف باشد و دانش خود را محدود بداند، خواهد گفت: «هر چند برای این نکته مبهم، راه حلی در کتاب مقدس نمی‌بینم، کسی که کمی از من حکیم‌تر باشد، پاسخ آن را خواهد یافت.»

اگر این را بپذیریم که همه چیز را نمی‌دانیم و بسیاری اشکالات را الان نمی‌توانیم حل کنیم، بلکه مستلزم اطلاعات و دانش بیشتری هستیم، آنگاه از همه این ابهامات مبرا خواهیم بود. هرگز نباید از یاد ببریم که برای هر مشکلی که از نظر عقل محدود ما مطلقاً لاینحل است، از نظر عقل نامحدود الهی، پاسخ ساده‌ای وجود دارد. شخص مبتدی در جبر و ریاضی، اگر یک ساعت را بیهوده صرف حل یک مسأله دشوار بنماید و نهایتاً اعلام کند، چون نتوانسته راه حلی برای آن بیابد پس یافتن آن غیرممکن است، در مورد او چه خواهیم گفت؟ فردی با تجربیات و توانایی‌های غیرعادی، روزی کارش را رها کرد و راهی طولانی را پیمود تا به دیدن من بیاید. او وضعیتی آشفته داشت، چون نکته‌ای را کشف کرده بود که به نظرش، تناقض در کتاب مقدس می‌آمد. وی تمام شب را بیدار مانده و به این مسأله فکر کرده بود و از تمام توانش جهت حل آن سود جسته بود، اما وقتی مسأله را با من در میان گذاشت، در چند دقیقه راه حلی ساده و قابل قبول پیش پایش نهادم و او هم با خوشحالی بازگشت. هر چند یافتن راه حل برایش غیرممکن شده بود، اما با کمک گرفتن از دیگری، پاسخ ساده‌ای شنید. او فکر می‌کرد که این مشکل را فقط خودش یافته و کاملاً تازه است، اما نمی‌دانست که مدت‌ها قبل از به دنیا آمدن او و من، این ایراد مطرح و پاسخ داده شده بود.

۵- پنجمین چیزی که باید درباره نکات مبهم در کتاب مقدس گفت، این است که اگر ایرادات ظاهری کتاب مقدس را با مزیت‌های برجسته و فراوان آن مقایسه نمایم، بسیار ناچیز خواهند بود. اینکه مردم اینقدر وقت خود را صرف ابهامات غیراساسی در کتاب مقدس می‌کنند، کاری عبث و منحرف‌کننده است. این ابهامات در برابر آن عجایب و زیبایی‌های پر جلال کتاب مقدس که تقریباً در هر صفحه‌اش وجود دارد، به حساب نمی‌آیند. حتی در بعضی آموزشگاه‌های کتاب مقدس که اشخاص باید برای درک و ارج گذاشتن به کتاب مقدس و آموزش جهت موعظه حقایق آن به دیگران تربیت شوند، بیشتر وقت آنان در مباحث جزئی و سعی در اثبات انسانی بودن کتاب مقدس صرف می‌شود و به عظمت الهی و بی‌همتای کلام خدا، توجهی ندارند. اگر کسی که مشغول مطالعه یک شاهکار هنری است، بیشتر وقتش را صرف بحث و توجه به یکی دو مورد از جزئیات صحنه داستان نماید، در موردش چه خواهیم گفت؟ بخش اعظم لاف و گزاف‌های «مطالعه نقادانه کتاب مقدس» تحقیقات پر زحمت و بیهوده‌ای است راجع به همین جزئیات فرعی. کسی که مایل نیست بیشترین وقت خود را صرف این انتقادات عالمانه از جزئیات بنماید، بلکه ترجیح می‌دهد خود را وقف مطالعه نکات عالی و پرشکوه کلام خدا نماید، گاهی «ناآگاه و عقب‌افتاده» نامیده می‌شود!

۶- ششمین نکته‌ای که باید درباره نکات مبهم در کتاب مقدس گفت این است که این نکات مبهم بیشتر برای خوانندگان سطحی پیش می‌آیند، تا برای مطالعه‌کنندگان عمیق کتاب مقدس. شخصی مانند «سرهنگ اینگرسول»^۱ (Colonel Ijersoll) را که از مضامین و مفهوم واقعی کتاب مقدس، کاملاً بی‌اطلاع بود، با آن طبقه از واعظان جدید کتاب مقدس که کلام خدا را برای ارائه پیغام‌هایی مؤثر بر زندگی مردم، مطالعه می‌کنند، مقایسه کنید. برای خوانندگان سطحی کتاب مقدس، این نکات مبهم اهمیت بسیاری دارند، اما برای کسی که آموخته است تا روز و شب در کلام خدا تفکر و تعمق نماید، این مسایل چندان وزنه‌ای نیستند. «ژرژ مولر»^۲ (George Muller) آن مرد کم نظیر خدا که بیش از صد بار کتاب مقدس را از اول تا آخر به دقت مطالعه کرده بود، با هیچ نکته مبهمی مضطرب نمی‌شد، اما برای کسی که کتاب مقدس را برای بار اول یا دوم می‌خواند، مسایل پیچیده و نامعلوم، بسیارند.

۱- «رابرت گرین اینگرسول» (۱۸۳۳-۹۹) وکیل و خطیب آمریکایی که به «لادری بزرگ» معروف شد. وی پس از شرکت در جنگ‌های داخلی آمریکا با درجه سرهنگی، وارد دنیای سیاست شد، اما سخنرانی‌های تند او در حمله به اعتقادات مسیحی و اعتبار کتاب مقدس، شانس او را برای کسب مقامات بالاتر از میان برد.

۲- «ژرژ مولر» (۱۸۰۵-۹۸) واعظ نوع دوست انگلیسی و عضو فرقه برادران پلیموت که زندگی خود را وقف احداث دارالایتم برای کودکان بی‌سرپرست نمود. وی در خدمات روحانی خود فقط به تأمین الهی ایمان داشت و هیچ بودجه مشخص و حمایت مالی منظمی نداشت. سرگذشت او تحت عنوان «فقر غنی» در سال ۱۳۲۵

توسط «انتشارات نور جهان» به فارسی منتشر شده است.

۷- هفتمین نکته که باید در مورد نکات مبهم در کتاب مقدس گفته شود این است که این ابهامات، با مطالعه دقیق و توأم با دعا به سرعت محو می‌شوند. بسیاری نکات در کتاب مقدس، زمانی باعث حیرت و سردرگمی ما شده‌اند، اما اکنون که مدت‌ها می‌گذرد و بارها آنها را مطالعه کرده و یا در موردشان چیزی خوانده یا شنیده‌ایم، دیگر برایمان مسأله‌ای نیستند! هر سال که از ایمان و مطالعه ما می‌گذرد، از تعداد این ابهامات هم کاسته می‌شود. ابتدا یکی یکی یا دو تا دو تا رفع می‌شدند، اما اکنون دسته دسته و به سرعت محو می‌گردند. پس آیا نباید انتظار داشت که همین نکات مبهم باقیمانده هم به زودی و با مطالعه بیشتر حل شوند؟

همه نکات مبهم موجود در کتاب مقدس را می‌توان تحت ده عنوان کلی ذیل آورد:

۱- نسخه‌ای که جهت ترجمه از آن استفاده شده است: تا آنجا که اطلاع دارم، هیچ کس معتقد نیست که ترجمه خاصی از کتاب مقدس به زبان خود، مطلقاً مصون از خطا و لغزش باشد. تعلیمی که بسیاری به آن اعتقاد دارند این است که کتاب مقدس آنطور که در اصل الهام شده، کاملاً صحیح و مصون از خطا بوده و ترجمه‌های موجود از آن نیز از نظر مفهوم ذاتی، صحیح هستند و مطابق با آنچه که در ابتدا عطا شده است. نسخه‌های اصلی و اولیه کتاب مقدس، اکنون در دسترس ما نیست. بارها با دقت و صحت بسیار از روی آن نوشته‌ها نسخه‌برداری شده، اما طبیعی است که در هنگام نسخه‌برداری، اشتباهاتی هم در کار رخنه کرده است. در حال حاضر نسخه‌های قابل قبول متعددی در دست ماست که با مقایسه آنها با یکدیگر قادر هستیم با دقت بسیار اعلام کنیم که متن اولیه چه بوده است. در واقع می‌توان گفت که اکنون متن اصلی برای تمام اهداف عملی، تعیین و تثبیت شده است.

حتی یک آموزه کتاب مقدسی هم نیست که براساس قرائت‌های مختلف و مشکوک متون، درموردش شکی وجود داشته باشد، ولی به هنگام تهیه ترجمه قدیمی کتاب مقدس به زبان انگلیسی (Authorized Version) بعضی از بهترین نسخه‌های قدیمی، هنوز کشف نشده بودند و در دسترس مترجمین آن دوره نبودند. علم نقد متنی هم آنطور که امروز پیشرفت نموده، در آن زمان وجود نداشت. پس آن ترجمه از متن ناکاملی تهیه شده است. برای مثال در یوحنا ۵: ۳-۴ (متن انگلیسی AV و نیز در ترجمه جدید فارسی که در [] قرار داده شده) می‌خوانیم که: «... و منتظر حرکت آب بودند، زیرا هر چند وقت یک بار فرشته خداوند به استخر داخل می‌شد و آب را به حرکت درمی‌آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به استخر داخل می‌گردید، از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت.» این جمله به دلایل بسیار به نظر غیرممکن می‌آید و ایمان داشتن به آن دشوار است، اما با بررسی دقیق درمی‌یابیم که این مسأله از اشتباه نسخه‌بردار ناشی شده است. یکی از نسخه‌برداران اولیه که گزارش یوحنا را خوانده، این توضیح را درمورد خاصیت دارویی و شفابخش آن چشمه آب، در حاشیه متن اضافه کرده است. نسخه‌بردار بعدی هم این توضیح حاشیه‌ای را وارد متن کرده و به این ترتیب، دست به دست منتقل شده تا به نسخه معتبر AV رسیده است. احتمالاً این جمله از ترجمه‌های تجدید نظر شده حذف خواهد شد.

تفاوت‌های موجود در شماره‌ها و ارقام مذکور در گزارشات مربوط به وقایع همانند را هم بی‌شک باید به همین مسأله؛ یعنی خطای نسخه‌برداران نسبت داد. از جمله می‌توان به اختلاف ارقام ذکر شده درباره سن پادشاهان در کتب پادشاهان و تواریخ ایام اشاره نمود. چنین خطاهای املائی در ذکر ارقام و اعداد به راحتی پیش می‌آیند، در زبان عبری اعداد را با حروف مشخص می‌کنند و این حروف هم که بسیار به یکدیگر شبیه‌اند، ارزش‌های عددی بسیار متفاوتی دارند. برای مثال، اولین حرف در الفبای عبری، نشان‌دهنده عدد «یک» است، ولی اگر دو نقطه کوچک بالای آن قرار داده شود، عدد «هزار» را نشان می‌دهد. حرف بیست و دوم یا آخر در الفبای عبری، نشانه عدد چهارصد است، اما حرف هشتم در الفبای عبری که بسیار شبیه آن هم هست، نشانه شماره هشت می‌باشد. بنابراین جزئی‌ترین خطای نسخه‌بردار، می‌توانسته تفاوت فاحشی در اعداد و ارقام به وجود آورد. وقتی در این مورد میندیشیم، این حقیقت نمایان می‌شود که اشتباهات بسیار نادری پیش آمده، در حالی که آنگونه که اشاره شد، امکان پیش آمدن اشتباه در اینگونه موارد، بسیار محتمل است.

۲- ترجمه‌های غیردقیق. برای مثال در متی ۱۲: ۴۰ (ترجمه انگلیسی) درمورد یونس گفته شده که در «شکم نهنگ» (در فارسی: «ماهی») بوده است. بسیاری از بی‌ایمانان با ذکر خصوصیات ساختمانی دهان و گلوی نهنگ و عدم امکان بلعیدن یک انسان توسط آن، از یافتن این ایراد شادی کرده‌اند، اما آنها با بررسی عمیق‌تر متوجه خواهند شد که کلمه‌ای که «نهنگ» ترجمه شده، در اصل به معنی «هیولای دریایی» بوده، بدون ذکر اینکه این هیولای دریایی چه خصوصیات و مشخصاتی داشته است. به این نکته در ضمن بررسی ماجرای یونس، بیشتر خواهیم پرداخت. پس همه اشکال کار در این مورد از اشتباه مترجم و بی‌توجهی اشخاص بی‌ایمان و ایرادگیر ناشی شده است. امروزه بسیاری از این بی‌ایمانان و منکرین، آنقدر غرق در جهالت و بی‌توجهی شده‌اند که حتی مسایل ساده و قابل درک برای شاگردان

کانون شادی را هم نمی‌توانند بفهمند و هنوز تحت عنوان ایرادات محققان و دانشمندان از کتاب مقدس، این به اصطلاح اشتباه را با بوق و کرنا اعلام می‌کنند.

۳- تفاسیر غلط از کتاب مقدس. آنچه کتاب مقدس می‌گوید، یک چیز است و آنچه که انسان‌ها آن را معنی می‌کنند، غالباً چیز کاملاً متفاوتی است. بسیاری از ابهامات کتاب مقدس برای ما به آنچه که کتاب مقدس واقعاً می‌گوید مربوط نیست، بلکه از تفسیر انسانی سرچشمه می‌گیرد. نمونه برجسته این مسأله در فصل اول پیدایش یافت می‌شود. اگر قرار بود تفسیر اشخاص متعدد را در مورد این فصل بپذیریم، واقعاً نمی‌دانستیم بین آن و دانش جدید، سازشی پدید آوریم، ولی نکته مبهم در آنچه که فصل اول پیدایش می‌گوید، نیست، بلکه در تفسیری که از آن می‌شود. میان آنچه که واقعاً توسط علم اثبات شده و آنچه که کتاب مقدس در فصل اول پیدایش حقیقتاً می‌گوید، تناقضی نیست. در این مورد به وضوح در فصل چهارم این فصل یعنی «آیا فصل اول پیدایش، تاریخی و علمی است؟» بحث شده است.

نکته مبهم دیگر در این گفته مسیح است که فرموده، او سه روز و سه شب در دل زمین خواهد بود. بسیاری از مفسرین به ما قبولانده‌اند که مسیح در روز جمعه مصلوب شد و در سحرگاه یکشنبه قیام کرد. فاصله میان این دو واقعه، سه روز و سه شب نیست. در این مورد هم خواهیم دید که مشکل به تفسیر کتاب مقدس مربوط می‌شود، نه به خود کتاب مقدس. این مسأله در فصل ۲۱ این کتاب؛ یعنی «آیا عیسی حقیقتاً سه روز و سه شب در دل زمین ماند؟» مورد بررسی مفصل قرار می‌گیرد.

۴- داشتن باور غلط از کتاب مقدس. بسیاری فکر می‌کنند که اگر می‌گوییم کتاب مقدس کلام خداست و از منشأ و اعتبار الهی برخوردار است، پس هر سخن و جمله آن از زبان خداست، ولی منظور ما به هیچ وجه چنین نیست. کتاب مقدس در بسیاری موارد، صرفاً گفته‌های سایرین را ثبت کرده، اشخاص خوب یا بد، افراد الهام یافته یا فاقد الهام، فرشته‌ها یا ارواح پلید عمل ثبت گفته‌های آنها از خداست و کاملاً حقیقی است، اما این امر دلیل بر این نیست که همه گفته‌ها و نظرات ثبت شده صحیح باشند. درست است که آنها چنین حرفی زده‌اند، اما شاید خود آن حرف درست نباشد. برای مثال در پیدایش ۳: ۴ ثبت شده که شیطان گفته است: «هر آینه نخواهید مرد». درست است که شیطان این را گفته، اما گفته‌اش صحیح نیست، بلکه دروغ مزورانه‌ای است که نسل بشری ما را به نابودی کشانده است. اینکه شیطان چنین حرفی زده، کلام خداست، اما آنچه که شیطان گفته کلام و سخن خودش است، نه کلام خدا.

بسیاری از خوانندگان بی‌توجه کتاب مقدس، دقت نمی‌کنند که در هر قسمت سخنگو کیست؟ خدا، شخصی نیکو، فردی شریر، انسانی تحت الهام خدا، کسی که فاقد این الهام است، فرشتگان یا ابلیس. آیه‌ای را از متن می‌گیرند و بدون توجه به زمینه و سخنگوی آن اظهار می‌کنند: «خدا اینطور گفته است.» در حالی که خدا اصلاً چنان چیزی بیان نکرده، بلکه در کلام خدا ثبت شده که چیزی از دهان شیطان یا فردی بد، شخصی نیکو یا کسی تحت تسلط الهام الهی و یا فاقد آن و یا فرشته بیرون آمده است. آنچه خدا می‌گوید این است که آنها چنین چیزی گفته‌اند، ولی این لزوماً به معنی تأیید معنای گفته آنها نیست. بارها می‌شنویم که از گفته‌های الیفاز، بلدد و صوفر خطاب به ایوب، طوری نقل قول می‌کنند که انگار خود خدا چنین فرموده و دلیلشان هم فقط این است که این مطلب در کتاب مقدس آمده است. آنان به این حقیقت توجه ندارند که خدا به آن سه فرموده: «درباره من آنچه راست است... نگفتید» (ایوب ۴۲: ۷). درست است که این اشخاص چیزهایی را بر زبان آوردند که خدا اجازه داده در کلامش ثبت شود، اما آنان در گفته‌هایشان غالباً حقیقت را پیچانده‌اند و تعالیم غلط داده‌اند. پس بخش اعظم نکات مبهم در کتاب مقدس که برای ما پیش می‌آیند، از این است که توجه نمی‌کنیم سخنگو کیست.

کتاب مقدس همواره به ما می‌گوید سخنگو کیست، این ما هستیم که باید دقت داشته باشیم. در مزامیر گاهی با نکاتی مواجه هستیم که خدا به انسان می‌گوید. اینها همیشه صحیح هستند، اما از سوی دیگر اغلب مطالبی را می‌بینیم که انسان به خدا گفته است و ممکن است صحیح و یا غلط باشند. گاهی اوقات متوجه می‌شویم که این سخنان در واقع صدای انتقام‌جویی یا ناامیدی شخص نویسنده هستند. این انتقام‌خواهی شاید نبوت و پیشگویی باشد و شاید هم از اشتباه انسانی سرچشمه گرفته باشد که متوجه نیست انتقام از آن خداست (رومان ۱۲: ۱۹). در این صورت ما مجبور نیستیم از هر آنچه شخص انتقام‌جو اظهار داشته، دفاع کنیم.

حتی در مزامیر، گفته یک احمق هم ثبت شده که «خدایی نیست» (مزمور ۱۴: ۱). درست است که احمق چنین چیزی گفته، اما او دروغ گفته است. کلام خدا می‌گوید که احمق چنین گفته، اما این سخن از خدا نیست، بلکه از آن احمق. بنابراین در مطالعه کتاب مقدس اگر چیزی را خدا می‌گوید باید به آن ایمان داشته باشیم. اگر سخنی از دهان شخصی تحت الهام خدا بیرون آمده، باید آن را بپذیریم. اگر گوینده، فردی است بدون الهام الهی، پس باید خودمان قضاوت کنیم که گفته‌اش صحیح است یا غلط و اگر شیطان یا پیروان او چیزی گفته‌اند، باید به خاطر داشته باشیم که او از ابتدا دروغگو بوده، هر چند ممکن است گاهی حتی از دهان او واقعیتی بیرون آید.

۵- زبانی که کتاب مقدس به آن نوشته شده است. کتاب مقدس کتابی است برای تمام دوران و هر نوع انسان. به همین خاطر در ابتدا به زبان روزمره مردم و عامه فهم نوشته شد، نه با عبارات و اصطلاحات فنی و علمی. برای مثال وقایع جنگ جبعون (یوشع ۱۰: ۱۲-۱۴)، طوری شرح داده شد که به نظر شاهدان عینی آن آمده است تا آنانی که ماجرا را می‌خواندند، آن را درک کنند. صحبتی در مورد انکسار اشعه خورشید و غیره نشده، بلکه اشاره شده که انگار آفتاب در میان آسمان «ایستاد» (یا «درنگ نمود»). یکی از کمالات کتاب مقدس همین است که با به کارگیری اصطلاحات علمی جدید به نگارش درنیامده است. اگر آنطور بود، تا زمان حاضر فهمیده نمی‌شد و حتی حالا هم معدودی آن را می‌فهمیدند. علاوه بر این، با تغییر و تحول مداوم علم و اصطلاحاتش اگر کتاب مقدس مطابق معیار علمی امروز نوشته شده بود، پس از چند سال معنایش را از دست می‌داد. در حالی که نگارش کتاب مقدس با همان زبان و مفاهیم عامه فهم باعث شده که کتابی باشد برای همه اعصار، همه سرزمین‌ها و همه شرایط انسانی.

سایر نکات مبهم که از نوع زبان نگارش آن ناشی می‌شود، مربوط است به این حقیقت که بخش اعظم کتاب مقدس، حالت شعری دارد و به زبان شعر یعنی زبان احساس، شور و شوق، تصور و تمثیل نوشته شده است. این بخش‌های شعرگونه کلام الهام شده، برای کسی که مطلقاً فاقد حس شعر است، طبیعتاً مملو از نکات مبهم خواهد بود. برای مثال در مزمور ۱۸ شرح برجسته‌ای از یک توفان مهیب را می‌خوانیم، اما اگر این آیه را شخصاً بدون ذوق شعری و استعماری بخواند، چه خواهد گفت؟ «دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتش‌ها از آن افروخته گردید». مطمئناً تجسم خشک و بی‌روح این آیه به سوءتفاهم و ابهام منتج خواهد شد، اما ایراد از کتاب مقدس نیست. بلکه از جمود فکری و خشکاندیشی خود آن شخص.

۶- آگاهی ناقص ما از تاریخ، جغرافیا و آداب و رسوم در دوران کتاب مقدس. برای مثال در اعمال رسولان ۱۳: ۷، لوقا در مورد «والی» قبرس (و یا دقیق‌تر «فرماندار»، به ترجمه جدید مراجعه کنید) می‌نویسد. ولایات رومی به دو دسته تقسیم می‌شدند: تحت نظر امپراطور و تحت نظر سنا. حاکم ولایات امپراطوری کنسول نامیده می‌شد و ایالات سنایی، تحت نظر فرماندار اداره می‌شدند. تا همین اواخر مطابق موثق‌ترین اطلاعات موجود، قبری یک ایالت امپراطوری بوده و بنابراین حاکمش باید کنسول نامیده می‌شده، در حالی که لوقا وی را والی یا فرماندار می‌نامد. در این مسأله به نظر می‌آید که اشتباه واضحی از سوی لوقا صورت گرفته است و حتی محافظه‌کارترین مفسرین هم حس می‌کردند که باید اینگونه خطاهای کوچک لوقا را بپذیرند. منتقدان مخرب هم که از کشف این «اشتباه» آشکار بسیار مسرور بودند، اما بررسی‌های دقیق‌تر نشان داده است که درست در زمان نگارش این مطلب از سوی لوقا، سنای روم مبادله‌ای با امپراطور انجام داده و طی آن قبرس به یک ایالت سنایی مبدل شده و در نتیجه حاکمش نیز می‌شد والی یا فرماندار. بالاخره اینکه حق با لوقا بوده و منتقدان ایرادگیر خود در خطا بوده‌اند.

هر چه تحقیقات و کشفیات جغرافیایی، تاریخی و باستان‌شناسی به پیش می‌روند، کتاب مقدس بیشتر تأیید شده و منتقدانش شرمسار می‌گردند. برای مثال کتاب دانیال یکی از کتاب‌هایی است که بیشتر از همه مورد نفرت منکران و منتقدان مخرب بوده است. یکی از قوی‌ترین دلایل مخالفان علیه اعتبار و صحت این کتاب این بوده که شخصی بنام بلشصر از نظر تاریخ باستان، ناشناخته است و همه تاریخ‌دانان توافق دارند که نبونیدوس، آخرین پادشاه فصلل بوده است و نیز اینکه هنگام تصرف شهر فصلل، او غایب بوده است. پس بلشصر را باید شخصیتی کاملاً افسانه‌ای بشمار آورد و اصلاً کل ماجرا تخیلی است، نه تاریخی! این دلیل به نظر بسیار محکم می‌آید و ظاهراً پاسخی برای آن نمی‌توان یافت، اما «سر هنری رالینسون» در «مغیر» و سایر نواحی کلد، استوانه‌های گلی کشف نموده که بر آنها از بلشصر (Belsaruzar) به عنوان فرزند ارشد نبونیدوس نام برده شده است.

بدون شک بلشصر در طی غیبت پدر خود به عنوان نایب السلطنه در آن شهر حکومت می کرده است. این را می توان به طور ضمنی از آنجا فهمید که او به دانیال گفت اگر نوشته روی دیوار را بخواند و تفسیر کند، حاکم سوم در مملکت خواهد بود (دانیال ۵: ۱۶). خود بلشصر حاکم دوم در مملکت بوده و دانیال پس از او قرار می گرفت. پس باز هم کتاب مقدس مورد تأیید قرار می گیرد. منتقدان اصرار می ورزیدند که موسی نمی توانست کتب پنج گانه را نوشته باشد، چون زمان وی، فن نوشتار ناشناخته بود، اما کشفیات اخیر بدون هیچ تردیدی ثابت کرده اند که نوشتار، بسیار پیشتر از زمان موسی وجود داشته است. بدین ترتیب منتقدان مجبور شدند این دلیل خود را کنار بگذارند، هر چند سرسختانه به نتیجه گیری قبلی شان پایبند مانده اند.

۷- نادیده گرفتن شرایطی که تحت آن، کتاب ها نوشته شده و یا فرمان ها صادر شده است. برای مثال از نظر کسی که نسبت به اوضاع و شرایط کنعان در زمان یوشع بی اطلاع است، فرمان خدا به بنی اسرائیل مبنی بر نابود کردن کنعانی ها، ظالمانه و وحشتناک است، اما اگر او بداند که معیارهای اخلاقی این ملل تا چه حد در فساد سقوط کرده بود و برای اصلاحشان مطلقاً امیدی نبود و نیز اینکه خود بنی اسرائیل چقدر ضعیف بودند و به زودی تحت تأثیر شرارت اطرافیان قرار می گرفتند، آنگاه متوجه خواهد شد که نابودی آن اقوام، هم به صلاح خودشان بود و هم به صلاح نسل های آینده. این موضوع را در فصل ۹ این کتاب تحت عنوان «قتل عام کنعانیان به فرمان خدا»، مفصل تر بررسی خواهیم کرد.

۸- چند جنبه ای بودن کتاب مقدس. برجسته ترین انسان، دارای یک جنبه است، اما حقیقت، چند جنبه ای است و کتاب مقدس نیز همه جنبه ها را در خود دارد. بنابراین فکر ضعیف و کوچک ما ممکن است به این نتیجه برسد که بخشی از کتاب مقدس با بخش دیگر آن در تضاد است. برای مثال الهی دانان در عقاید و تفکرات خود به طور کلی یا «کالوینی» هستند و یا «آرمینی»، بعضی از قسمت های کتاب مقدس قطعاً کالوینی هستند و برای طرز فکر آرمینی مشکلات عظیمی ایجاد می کنند. در حالی که بعضی قسمت ها هم کاملاً آرمینی هستند و دیدگاه کالوینی را دچار مشکل می سازند، اما هر دو جنبه صحیح هستند. امروز بسیاری از الهی دانان برجسته قادرند هم جنبه کالوینی و هم جنبه آرمینی حقیقت را درک کنند، اما عده ای هم نمی توانند این را بفهمند و بنابراین کتاب مقدس برای آنها گیج کننده و معما به نظر می آید. اشکال از کتاب مقدس نیست، بلکه از کم بودن ظرفیت و درک فکری خودشان. اینطور است که نوشته های پولس با رساله یعقوب متناقض به نظر می آیند و بالعکس و حتی در رسالات خود پولس هم تناقضات و تقابلات به چشم می خورد، اما اشکال در این است که ذهن ضعیف ما قادر نیست حقیقت عظیم الهی را دریابد.

۹- این واقعیت که کتاب مقدس به مسایل نامحدود می پردازد، ولی افکار ما با موارد محدود سر و کار دارد. حقیقتاً دشوار است که حقایق وجود نامحدود الهی و باقی را در هوش و درک محدود و فانی انسانی جا دهیم، همانطور که جا دادن اقیانوس در یک ظرف کوچک محال است. از جمله اینگونه نکات مبهم می توان از تعالیم کتاب مقدس در مورد تثلیث و یا طبیعت الهی، انسانی مسیح نام برد. برای آنانی که نامحدود بودن خدا را از یاد می برند، تثلیث به یک مسأله غامض ریاضی مبدل می شود که در آن مساوی است با سه، اما اگر درک کنیم که آموزه تثلیث تلاشی است برای شکل دادن به حقایق وجود نامحدود الهی در فکر محدود انسانی یا تجسم امور روح در قالب ماده، آنگاه هر نکته ابهام برطرف می شود. سادگی اعتقاد «یونیتاریان»^۱ به وحدت خدا از سطحی بودن آن ناشی می شود.

۱۰- کند بودن درک روحانی ما. حتی روحانی ترین شخص هم نمی تواند همه چیز را آنگونه که خدای کاملاً قدوس مشاهده می کند، ببیند، مگر اینکه با ایمانی ساده نسبت به او همه چیز را بپذیرد. ابهامات مربوط به تعالیم راجع به عذاب ابدی از این دسته نکات مبهم هستند. اغلب چنین به نظر می رسد که این تعلیم نمی تواند صحیح باشد، اما مسأله اینجاست که ما از نظر روحانی هنوز آنقدر نابینا هستیم که نمی توانیم درک کافی از وحشتناک بودن گناه، بخصوص گناه رد کردن پسر پر جلال خدا داشته باشیم، اما اگر مانند خدا مقدس شویم و همچون او شناخت گناه را ببینیم، آنگاه در پذیرفتن آموزه عذاب ابدی، مشکلی نخواهیم داشت.

با مرور مجدد این طبقه بندی ده گانه نکات مبهم، درمی یابیم که اینها همه از نقصان ما نشأت می گیرند، نه از نقصان کتاب مقدس. هر چه در کمال خدا بیشتر رشد کنیم، مشکلات ما با این نکات مبهم کمتر می شوند و آنگاه که به کمال الهی برسیم، با هیچ ابهامی از کتاب مقدس مواجه نخواهیم شد.

۱- «یونیتاریان» از فرقه های مردود مسیحی است که پس از دوره اصلاحات کلیسا مجدداً سر برآورد. پیروان این فرقه غلط به تثلیث و نیز الوهیت عیسی مسیح ایمان ندارند.

فصل سوم: با نکات مبهم در کتاب مقدس چگونه باید مواجه شویم؟

قبل از پرداختن به نکات مبهم خاص و به اصطلاح «تناقضات» در کتاب مقدس که موجب بیشترین اشکال در جویندگان حقیقت شده‌اند، لازم است ببینیم که با نکات مبهم چگونه باید مواجه شویم:

۱- صادقانه

هرگاه ابهامی در کتاب مقدس می‌یابید، منصفانه وجود آن را بپذیرید. سعی نکنید آن را کمرنگ جلوه دهید یا از پرداختن به آن طفره روید. دقیقاً بر آن بنگرید و منصفانه آن را قبول کنید، از زبان هر که می‌خواهد باشد. اگر قادر نیستید پاسخی مناسب، دقیق و صادقانه به آن بدهید، سعی نکنید جواب دیگری از خود بسازید. بعضی‌ها به خاطر غیرتی که برای دفاع از «مصون از خطا بودن کتاب مقدس» دارند، متأسفانه جواب‌هایی به نکات مبهم می‌دهند که از نظر یک عقل صادق و منصف، به هیچ وجه قابل قبول نیست. این کار لطمه بدتری به موضوع می‌زند. مردم به این نتیجه رسیده‌اند که اگر این جواب‌های ضعیف، بهترین پاسخ هستند، پس بهتر است بگوییم اصلاً جواب صحیح وجود ندارد. بدین ترتیب به جای اینکه کمکی به کتاب مقدس کرده باشیم، با اینگونه غیرت‌های ابلهانه بعضی دوستان به آن لطمه زده‌ایم. اگر واقعاً متقاعد نشده‌اید که کتاب مقدس کلام خداست، پس بهتر است به جای ساختن و پرداختن یک جواب ناقص و ضعیف، صبر کنید تا راه حلی مناسبی برای نکته مبهم خود بیابید.

۲- فروتنانه

محدود بودن اطلاعات و ذهن خود را در نظر بگیرید و هرگز فکر نکنید که چون شما راه حلی پیدا نکرده‌اید، پس هیچ کس دیگر هم نمی‌تواند پاسخ مناسب را بیابد. همیشه احتمال دارد پاسخ ساده‌ای وجود داشته باشد، حتی وقتی که شما قادر به یافتن آن نباشید.

۳- مصممانه

در فکر و ذهن خود تصمیم قاطع بگیرید که اگر مطالعه لازم و تفکر کافی داشته باشید، قادر خواهید بود که راه حل را بیابید. نکات مبهم در کتاب مقدس، وسایلی هستند در دست پدر آسمانی ما که توسط آنها مغز ما را به کار وامی‌دارد. اگر در پنج یا ده دقیقه نمی‌توانید راه حلی بیابید، جستجو کردن را کنار بگذارید. اگر لازم است روزها بر آن وقت بگذارید. همین کار کردن و صرف وقت می‌تواند حتی از یافتن پاسخ هم مفیدتر باشد. بالاخره در جایی پاسخ مناسب هست و اگر به اندازه کافی سخت کار کنید، آن را خواهید یافت.

۴- بی‌باکانه

از مواجه شدن با یک نکته مبهم هراسان نشوید، حتی اگر در ابتدا کاملاً بدون پاسخ و غیرقابل حل به نظر آید. هزاران نفر دقیقاً با چنین نکات مبهمی رو به رو شده‌اند و این کتاب قدیمی هنوز قائم و استوار است. کتاب مقدسی که هجده قرن^۱ در برابر آزمایش‌ها و امتحانات سخت و نیز حملات مهیب و مداوم ایستاده است، مطمئن باشید با نکته مبهمی که شما یافته‌اید و یا توسط سلاح نقادی جدید، سقوط نخواهد کرد. برای کسی که با تاریخچه حملات منتقدان به کتاب مقدس کاملاً آشناست، اطمینان نقادان جدید از اینکه فکر می‌کنند به زودی کار کتاب مقدس را یکسره خواهند کرد، مضحک است.

۵- جسورانه

چون هر مشکل را یک روزه نتوانسته‌اید حل کنید، ناامید نشوید. اگر می‌بینید که نکته مبهمی مدام شما را به جستجو برای یافتن راه حل وامی‌دارد، برای مدتی آن را کنار بگذارید. بعد خواهید دید که آن مشکل حل شده است، به طوری که تعجب خواهید کرد که چطور مدت‌ها مشغول حل یک مسأله ساده بوده‌اید.

۱- نویسنده از زمان خود حساب کرده است. اکنون باید گفت نوزده قرن؛ یعنی از سال ۱۰۰ میلادی (زمان نگارش آخرین کتاب کتاب مقدس؛ یعنی مکاشفه) تا پایان قرن بیستم.

۶- کتاب مقدسانه

اگر در قسمتی از کتاب مقدس نکته مبهمی می‌یابید، به دنبال قسمت دیگری از کتاب مقدس بگردید که به مشکل اولی، نور و وضوح ببخشد و آن را حل کند. هیچ چیز به خوبی خود کتاب مقدس نمی‌تواند کتاب مقدس را تفسیر و تشریح کند. بارها مردم با مشکل بغرنجی که در کتاب مقدس یافته‌اند، به سراغم آمده‌اند و راه حلی خواسته‌اند و راه حل ساده‌ای که من به آنها نشان داده‌ام، این بوده که از آنها خواسته‌ام فصل یا آیه دیگری را بخوانند. همین کار باعث روشن شدن موضوع مورد سؤال شده و با آشکار شدن حقیقت مثل روز هرگونه تاریکی و ابهام برطرف شده است.

۷- با دعا

وقتی که در دعا بر زانوهای خود باشیم و آنگاه به نکات مبهم در کتاب مقدس بنگریم، تعجب خواهیم کرد که چطور به راحتی محو می‌شوند! خدا در پاسخ به دعاهای ما، چشمان ما را باز می‌کند تا از شریعت او چیزهای تازه ببینیم و نه فقط این، بلکه تا بتوانیم با دید صحیحی به آن ابهام بنگریم؛ یعنی با کاری که قبل از دعا ممکن نبود. یکی از دلایل مهم اینکه چرا بسیاری از محققان جدید کتاب مقدس به منتقدان مخرب آن تبدیل شده‌اند این است که آنان از یاد برده‌اند که چگونه دعا کنند.

فصل چهارم: آیا فصل اول سفر پیدایش، تاریخی و علمی است؟

هیچ قسمتی از کتاب مقدس به اندازه فصل اول پیدایش مورد حمله و مخالفت محققان با منشأ الهی آن واقع نشده است. بارها شنیده‌ایم که تعالیم این فصل اختلاف فاحشی با بهترین نتایج ثابت شده علوم جدید دارد. حتی یک الهیدان برجسته نیز در دانشگاهی مسیحی ضمن ارائه تعالیم خود چنین گفته است: «اگر کسی بداند که تاریخ و علم چیست، هرگز فکرش را هم نخواهد کرد که فصل اول سفر پیدایش، تاریخی و علمی باشد»، ولی علی رغم اصرار شدید این الهیدان و برخلاف انتظار وی تاریخ‌دانانی هم هستند که ما را متقاعد می‌سازند که نه تنها این فصل تاریخی است، بلکه اساس تاریخ هم هست. دانشمندانی هم هستند که در دنیای علم به مدارج والایی رسیده‌اند و بسیار برتر از تصور این الهیدان می‌باشند، ولی در عین حال ما را مطمئن می‌سازند که این فصل کاملاً با هر آنچه از نظر علمی درباره منشأ دوران اولیه زمین می‌دانیم منطبق است. برای مثال، «لرد کلون» که نامش در مجامع علمی از اعتبار خاصی برخوردار است، در نامه‌ای شخصی خطاب به یکی از دوستانم چنین نوشته است: «علوم فیزیکی با آن نظم آفرینش که در کتاب پیدایش آمده هیچ مخالفتی ندارند»، اما اجازه دهید به اشکالات خاصی که در فصل اول پیدایش وجود دارند بپردازیم.

مخالفین می‌گویند که مطابق فصل اول پیدایش، جهان در شش روز ۲۴ ساعته آفریده شده است. در حالی که اگر کسی مختصری با علوم جدید آشنایی داشته باشد، می‌داند که میلیون‌ها سال طول کشیده تا جهان به وضع کنونی خود برسد. ظاهراً ایراد محکمی عنوان شده است، ولی گویندگان آن به نکته‌ای در کتاب مقدس توجه نکرده‌اند. هر کسی که با کتاب مقدس آشنا باشد و به کلمات به کار رفته در آن دقت کند، متوجه خواهد شد که کلمه «روز» فقط به معنی یک دوره ۲۴ ساعته نیست. بارها از این کلمه در اشاره به یک دوره زمانی با طول نامشخص استفاده شده است. به عنوان مثال در یوئیل ۳: ۱۸-۲۰ از دوره هزار ساله به صورت یک روز نام برده شده است. در زکریا ۲: ۱۰-۱۳ نیز کلمه روز به همان دوره هزار ساله اطلاق شده است. حتی در فصل ۲ پیدایش نیز همه دوره شش روزه فصل اول، فقط یک روز نامیده شده است (پیدایش ۲: ۴). هیچ الزامی نیست که روزهای مذکور در فصل اول پیدایش را هم یک مدت ۲۴ ساعته حساب کنیم. هر روز پیدایش دوره‌ای با طول نامشخص بوده است.

ولی ممکن است شخصی بگوید: «اگر بخواهیم کتاب مقدس را با نتایج علوم جدید مطابقت دهیم، آن را تحریف کرده‌ایم». این عبارت، نظر شخصی است که از تاریخچه تفسیر کتاب مقدس کاملاً بی‌اطلاع است. آگوستین قدیس در قرن چهارم میلادی؛ یعنی قرن‌ها پیش از ظهور علوم جدید، روزهای مذکور در فصل اول پیدایش را به عنوان دوره‌های زمانی تفسیر نموده، درست همانطوری که این کلمه در بسیاری موارد دیگر در کتاب مقدس به کار رفته است. نکته دیگری که با بی‌دقتی و عدم توجه به متن صریح فصل اول پیدایش مطرح می‌شود، این است که «در این فصل نوشته شده که نور پیش از آفرینش خورشید به وجود آمد. در حالی که وجود نور پیش از خورشید که منبع آن است، تصور نامعقولی می‌باشد».

این ایراد هم نشانه بی‌توجهی گوینده آن نسبت به علوم جدید است. کسانی که از فرضیه سحابی که عموماً مورد قبول دانشمندان امروزی است، مطلع هستند می‌دانند که بسیار پیش از اینکه خورشید به صورت یک ستاره از توده متراکم و نورانی سحابی مجزا شود، نورهای کیهانی وجود داشته‌اند. ممکن است صحت و دقت فصل اول پیدایش از سوی مخالفین، مورد اشکال قرار گیرد و بگویند که نظم مذکور در کتاب مقدس با ترتیب موجود در تحقیقات علوم جدید همخوانی ندارد. این ایراد را نمی‌توان ثابت نمود. یکی از افتخارات نویسنده این است که زمین‌شناسی را از «پروفسور جیمز و. دانا» استاد دانشگاه «ییل» آموخته است. پروفسور «دانا» را به حق سرور زمین‌شناسی نامیده‌اند، به طوری که اگر «چارلز داروین» را مستثنی کنیم، او را باید بزرگترین متفکر علمی قرن ۱۹ محسوب کنیم. روزی از او شنیدم که می‌گفت: «یکی از دلایل ایمان من به کتاب مقدس به عنوان کلام خدا این است که ترتیب خارق‌العاده مذکور در کتاب پیدایش با برترین تحقیقات علمی مطابقت دارد». این گفته با عقیده لرد کلون نیز که در ابتدای این فصل ذکر شد، تطبیق می‌کند.

البته این را هم نباید از نظر دور داشت که دانشمندان، نقطه نظرات خود را درباره نظم آفرینش، دائماً تغییر می‌دهند. یافته‌های اخیر موجب شده‌اند که بعضی از دانشمندان ترتیب دیگری را پیشنهاد کنند که چندان مشابه نظم کتاب پیدایش نیست، ولی عده‌ای هم هستند که از همین یافته‌ها، عکس این را نتیجه می‌گیرند. نیازی نیست به ذکر جزئیات ترتیب آفرینش از نظر علم و کتاب مقدس پردازیم، چون دلایل محکمی وجود دارند مبنی بر اینکه پیدایش ۱: ۲ به بعد ربطی به آیه اول ندارند و درباره انتساب آنها به آفرینش اصلی جهان باید شک نمود. تمام آیات فصل اول پیدایش به جز آیه یک ظاهراً به بازسازی جهانی اشاره دارند که قبلاً آفریده شده بود، ولی احتمالاً توسط گناه نژاد انسانی پیش از آدم، به هرج و مرج و آشفته‌گی کشیده شده بود. آن جهان آشفته باید مجدداً سر و سامان می‌گرفت تا مسکن بشر کنونی شود.

دلایل این نظریه عبارتند از: اول، کلماتی که در پیدایش ۱: ۲ به صورت «تهی و بایر» ترجمه شده‌اند در هر جای دیگر کتاب مقدس که آمده‌اند اشاره به مواردی داشته‌اند که خدا به عنوان تنبیه گناه، بلایی بر اشخاص یا مکان‌ها آورده است، برای مثال کلمات به کار رفته در اشعیا ۳۴: ۱۱ (خرابی و ویرانی) همان واژه‌های عبری هستند که در پیدایش ۱: ۲ به صورت «تهی و بایر» ترجمه شده‌اند. در ارمیا ۴: ۲۳-۲۷ نیز کلمات «تهی و بایر» حاکی از خرابی است که از سوی خدا و به منظور مجازات گناه اعمال می‌شود. با توجه به این آیات، این فرضیه تقویت می‌شود که در پیدایش فصل اول نیز چنین بازآفرینی مد نظر بوده است. دوم، دلیل دیگری که می‌توان آورد از اشعیا ۴۵: ۱۸ می‌باشد که می‌گوید خدا زمین را «عبث» نیافریده است. اصل عبری کلمه «عبث» همان کلمه‌ای است که در پیدایش ۱: ۲ «تهی (یا بدون شکل)» ترجمه شده است.

در ترجمه‌های جدیدتر، در هر دو این موارد کلمه «ویران» آمده است. در حالی که کتاب مقدس از زبان اشعیا صریحاً می‌گوید که خدا زمین را ویران و بدون شکل نیافریده، پس می‌توان نتیجه گرفت که فصل اول پیدایش، شرح آفرینش اولیه و اصلی نیست. در همان پیدایش ۱: ۲ کلمه «بود» را هم می‌توان به نحوی کاملاً مناسب به صورت «شد» ترجمه نمود. در این صورت این آیه را باید اینطور خواند: «و زمین تهی و بایر شد.» اگر این نظریه را بپذیریم می‌توانیم بگوییم که شرح واقعی آفرینش اولیه در پیدایش ۱: ۱ آمده است. این آیه شرح کوتاهی است، اما به نحو خارق‌العاده‌ای، پرمعنی، آموزنده و رسا می‌باشد. در پیدایش ۱: ۲ شرح مختصری به ما داده شده تا دریابیم که چگونه زمین احتمالاً به خاطر گناه نژاد انسان‌های پیش از آدم به ویرانی و خرابی کشیده شد.

سپس تمام آیات بعدی به بیان چگونگی بازآفرینی زمین می‌پردازد (نه به آفرینش اصلی) و اینکه چطور زمین برای ظهور نسل بشر جدید (بنی آدم) احیا شد. حتی اگر فعل «شد» را هم به جای «بود» نگذاریم، باز لطمه‌ای به این فرضیه وارد نمی‌شود. اگر این را تفسیر صحیح فصل اول بدانیم (که ظاهراً دلایل قانع‌کننده‌ای هم دارد)، دیگر نمی‌توان این فصل را با یافته‌های زمین‌شناسی متناقض دانست، چون تمام این یافته‌های علمی به دوران پیش از بازآفرینی مذکور در پیدایش فصل اول مربوط می‌شوند. تشابه موجود میان ترتیب ظهور موجودات از نظر کتاب پیدایش و علم را هم بدین‌طور می‌توان توجیه نمود که خدا همیشه در مرحله پیش‌رونده‌ای از پایین به بالا کار می‌کند.

فصل پنجم: قدمت انسان از نظر کتاب مقدس و برحسب علم

یکی از سؤالاتی که امروزه ذهن محققان کتاب مقدس را به خود مشغول ساخته این است که چگونه می‌توان تاریخ‌نگاری کتاب مقدس را با یافته‌های علمی مربوط به قدمت انسان تطبیق داد. گفته شده که برحسب کتاب مقدس، دوره میان آدم و مسیح تنها چهار هزار سال طول کشیده است. اگر این عدد صحیح باشد پس تاکنون فقط حدود شش هزار سال از آفرینش نژاد بشری می‌گذرد، در حالی که دانشمندان و باستان‌شناسان معتقدند که بشر متمدن، لااقل ده هزار سال قدمت دارد. چگونه می‌توان این دو نظر مختلف را با هم آشتی داد؟

اولا باید اذعان داشت که تاریخ‌هایی که عموماً توسط بسیاری از باستان‌شناسان مورد قبول واقع گشته‌اند، قطعی و دقیق نمی‌باشند. به عنوان مثال، دوره‌های حکومتی سلسله‌های مصری برحسب مفروضاتی تعیین شده‌اند که به سختی می‌توان آنها را قطعی محسوب نمود. البته کشفیاتی صورت پذیرفته‌اند و اسناد و کتوبات قدیمی تأکید دارند که سلسله‌های باستانی مصر هر یک قرن‌های متمادی بر آن سرزمین حکومت کرده‌اند، اما هر محقق که با شیوه قدیمی شرقی‌ها در اغراق و گزافه‌گویی آشنا باشد، آن کشفیات را با دقت بیشتری ملاحظه خواهد نمود. اینکه تمدن‌های مصر و نینوا و فصل از قدمت بسیار برخوردارند، امری پذیرفته شده است، ولی باید آشکار شدن حقایق تازه‌تری را انتظار کشید. ثانياً باید توجه داشت که وجود چهار هزار سال فاصله میان آدم و مسیح هیچ قطعیتی ندارد.

تاریخ‌نگاری «اسقف آشور» که در بعضی کتاب مقدس‌های قدیمی به چشم می‌خورد، بخشی از خود کتاب مقدس نیست و صحت آن مورد تردید می‌باشد. این تاریخ‌نگاری براساس این فرض بنا شده که نسب‌نامه‌های موجود در کتاب مقدس کاملند، اما با بررسی دقیق نسب‌نامه‌ها متوجه می‌شویم و در نسب‌نامه‌ها فقط اسامی افراد مهم و برجسته ذکر شده‌اند. به عنوان مثال نسب‌نامه مذکور در خروج ۶: ۱۶-۲۴ را در نظر می‌گیریم. اگر این نسب‌نامه کامل بود و تمام اسامی نسل‌ها را در خود می‌داشت نتیجه می‌گیریم که موسی پسر نوه لاوی یا بهتر بگوییم نتیجه لاوی است. در حالی که بین آن دو ۴۳۰ سال فاصله وجود دارد. در مورد کامل بودن فهرست نسب‌نامه‌های موجود در فصل‌های ۵ و ۱۱ پیدایش نیز سؤالاتی وجود دارند. در کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای به جمع کلی سنوات بین دوره از آدم تا طوفان نوح و از طوفان نوح تا زمان ابراهیم نشده است، در حالی که شماره سال‌های یوسف و موسی (خروج ۱۲: ۴۰) و نیز زمان خروج از مصر و بنای هیکل (اول پادشاهان ۶: ۱) ذکر شده‌اند.

این حقیقت که در هر فهرست فقط اسم ده نفر برده شده، این نکته را آشکار می‌سازد که شاید در فهرست نسب‌نامه موجود در فصل اول متی نیز به همین طور عمل شده است. فرمول عادی بدین صورت است: الف... سال زندگی کرد و ب را آورد و الف پس از آنکه ب را آورد... سال زندگی کرد و پسران و دختران آورد. ب... سال زندگی کرد و ج را آورد و به همین ترتیب. کلمه «آورد» همیشه به فرزند بلافاصله بعدی اشاره ندارد، بلکه گاهی نسل‌های بعدی را نیز در نظر دارد. به عنوان مثال، در مورد زلفه نوشته شده که نتیجه‌هایش را هم او به دنیا آورده است (پیدایش ۴۶: ۱۸). همین کلمه عبری که در این قسمت به صورت فعل «زاییدن» ترجمه شده، در سایر قسمت‌ها به صورت «آوردن» به کار رفته است. در مورد بلهه نوشته شده که نوه‌هایش را زاییده است (پیدایش ۱۰: ۱۵-۱۸). پس درمی‌یابیم که در فرمول مذکور، نمی‌توان ب را لزوماً فرزند بلافاصله الف محسوب نمود. ممکن است ب واقعا توسط الف به دنیا آمده باشد و یا شاید چند نسل از الف فاصله داشته باشد. بدین ترتیب نمی‌توان از نسب‌نامه‌هایی اینگونه به تاریخ‌نگاری دقیق بشر پی برد و اصولاً هدف این نسب‌نامه‌ها، تعیین قدمت بشر نیست. پس لزوماً و حقیقتاً اختلافی میان تاریخ‌نگاری کتاب مقدس و کشفیات جدید تاریخی درباره قدمت انسان وجود ندارد.

ممکن است این تمدن‌های باستانی، باقیمانده نژادهای بشری پیش از آدم باشند. قسمت‌هایی در کتاب مقدس وجود دارند که می‌توان از آنها چنین استنباط نمود که به نژادهای بشری پیش از آدم اشاره دارند؛ یعنی اقوامی از قبیل رفائیل و زمزمیان (پیدایش ۱۴: ۵، تثنیه ۲: ۲۰-۲۱، ۳: ۱۱) اشاره‌های موجود در این آیات مبهم است، ولی بقایای نژادی غیر از نژاد بشری از نسل آدم را نشان می‌دهند. شاید تمدن‌های باستانی را بتوان به این نژادها منسوب نمود. پس نباید از کشفیات باستان‌شناسان هراس داشت، چون این نکته که قدمت انسان به هزاران سال پیش از مسیح

برمی گردد تناقضی با کتاب مقدس ندارد. کتاب مقدس تنها به شرح نسل بشر از آدم پرداخته است.

فصل ششم: قائن زوجه را از کجا یافت؟

تقریباً به هر جای دنیا که سفر کرده‌ام، این فرصت را به شکاکان داده‌ام تا در یکی دو جلسه سؤالات خود را مطرح نمایند. به یاد ندارم که در بین سؤالات مطرح شده در هر جلسه به این سؤال برنخورده باشم که «قائن زوجه خود را از کجا یافت؟» طبقه خاصی از بی‌ایمانان به این سؤال علاقه خاصی دارند. البته با مسیحیان جوانی هم مواجه شده‌ام که این سؤال موجب تحیر و سردرگمی آنها شده بود، ولی اگر کسی کتاب مقدس خود را با دقت مطالعه نماید و فقط به آنچه نوشته شده توجه کند، درخواهد یافت که پاسخ به این سؤال، چندان هم مشکل نیست. مخالفین به طور مداوم اصرار می‌ورزند که کتاب مقدس می‌گوید قائن به زمین نود رفت و همسری برای خود برگزید. در حالی که اینطور نیست. روزی هنگامی که در شهر ادینبورو بودم، شخصی نزد من آمد و با اصرار تأکید داشت که کتاب مقدس چنین می‌گوید. وقتی که به او گفتم چنین نیست، حاضر شد به مبلغ یک صد پوند با من شرط ببندد!

آنچه کتاب مقدس می‌گوید این است که «قائن از حضور خدا بیرون رفت و در زمین نود به طرف شرقی عدن ساکن شد و قائن زوجه خود را شناخت، پس حامله شده خنوخ را زایید» (پیدایش ۴: ۱۶-۱۷). همه می‌توانند با مراجعه به کشف‌الایات و بررسی موارد به کار بردن کلمه «شناختن» در چنین مواقعی به معنی آن پی ببرند. این شناختن به معنی «آشنا شدن» نیست، بلکه در اشاره به عمل تولید مثل به کار می‌رود (به پیدایش ۴: ۱، داوران ۱۱: ۳۹، اول سموئیل ۱: ۱۹، متی ۱: ۲۵ رجوع شود). بدون شک قائن قبل از رفتن به زمین نود همسر خود را داشت و او را به همراه برده بود.

ولی سؤال این است: زوجه قائن که بود و از کجا آمده بود؟ در پیدایش ۵: ۳-۴ می‌بینیم که آدم در زندگی طولانی ۹۳۰ ساله خود، پسران و دختران بسیار آورد. بی‌تردید قائن با یکی از آن دختران متعدد ازدواج نموده است، ولی ممکن است سؤال شود: «پس قائن با خواهر خود ازدواج کرده است؟» بله، چون چاره‌ای نبوده است. اگر تمام نژاد بشری از آدم و حوا به وجود آمده باشند، پس پسران و دختران آنها باید با یکدیگر ازدواج نموده باشند، اما با گسترش جامعه بشری، دیگر نیازی به این عمل نبود و چنانچه این نوع ازدواج ادامه می‌یافت به فساد و شرارت مینجامید. در حقیقت ازدواج‌های فامیلی در عصر حاضر نیز ممکن است عواقب وحشتناکی داشته باشند. در بعضی نقاط کره زمین، مردم مجبورند که در درون فامیل خود ازدواج کنند و از پیوند با سایرین پرهیزند. این امر نتایج وخیمی از نظر جسمی و روحی در پی دارد، ولی در آغاز تاریخ بشر این نوع ازدواج این همه خطر نداشت. حتی بعدها در زمان ابراهیم می‌بینیم که وی با خواهر ناتنی خود سارا ازدواج کرده بود (پیدایش ۲۰: ۱۲)، اما با افزایش جمعیت چنین ازدواج‌هایی دیگر ضرورت نداشت و چون ازدواج‌های درون خانوادگی با خطرات بسیاری همراه بود، خدا با فرمانی مخصوص، ازدواج میان برادر و خواهر را ممنوع اعلام کرد.

در حال حاضر این ازدواج گناه محسوب می‌شود، چون برخلاف حکم خداست، ولی در ابتدای آفرینش گناه نبود، چون تنها ساکنین زمین را فقط خواهران و برادران تنی تشکیل می‌دادند. امروزه این کار زنای با محارم بوده و جرم بشمار می‌آید، ولی نمی‌توان قوانین حاکم بر دنیای امروز را برای انسان‌های اولیه نیز معتبر دانسته اعمال آنها را هم با معیارهای کنونی سنجید. اگر گزارش کتاب مقدس را به کنار نهاده و فرضیه تکامل را درمورد منشأ نژاد بشر بپذیریم، باز این اشکال برطرف نخواهد شد، چون در آن صورت نیز اجداد اولیه ما یک زوج جانور خواهند بود که از پیوند میان فرزندان آن زوج با هم همه چیز به انسان کنونی منتهی شده است. هر عقیده یا فرضیه‌ای را که بپذیریم باید قبول کنیم که در ابتدای تاریخ بشریت، ازدواج میان فرزندان یک زوج امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. اگر بخواهیم از بحث خود نتیجه‌گیری کنیم باید بگوییم که قائن با یکی از دختران آدم و حوا ازدواج کرده است. بدین ترتیب، سؤالی که به نظر می‌رسید مرموز و بدون جواب باشد، پاسخی ساده می‌یابد.

فصل هفتم: دستور یهوه به ابراهیم مبنی بر گذراندن اسحاق به عنوان قربانی سوختنی

یکی از متداول‌ترین ایرادات مخالفان این است که چرا مطابق کتاب مقدس، خدا به ابراهیم فرمود که پسرش را به عنوان قربانی سوختنی بگذراند. مخالفان می‌گویند که این ماجرا عمل دهشتناک قربانی کردن انسان‌ها را توجیه می‌کند. سال‌ها پیش هنگامی که شخص دیوانه‌ای پسر خود را به منظور قربانی کردن برای خدا واقعا کشت، بی‌ایمانان ادعا کردند که کتاب مقدس با آن داستان ابراهیم و اسحاق مسؤول این امر فجیع است. این ماجرا باعث سردرگمی و پریشانی بسیاری از مسیحیان هم شده است. چگونه می‌توان برای این نکته که در مبهم بودن آن تردیدی نیست، راه حلی یافت؟ در این مورد هم می‌توان از همان روشی که غالب نکات مبهم در کتاب مقدس را حل می‌نماید استفاده نمود؛ یعنی با توجه دقیق به تمام آنچه که کتاب مقدس اظهار می‌دارد.

در ابتدا باید دقت کرد که کتاب مقدس در هیچ جا نمی‌گوید که خدا فرمان قتل اسحاق را به ابراهیم داد. دشمنان کتاب مقدس به طور مداوم می‌گویند که خدا به ابراهیم گفت که اسحاق را ذبح کند، ولی این آن چیزی نیست که کتاب مقدس نشان می‌دهد. کتاب مقدس فقط می‌گوید که خدا به ابراهیم فرمان داد که اسحاق را برای قربانی سوختنی بگذراند (پیدایش ۲۲: ۲). از ابراهیم خواسته شده بود که اسحاق را بر روی مذبح به عنوان یک قربانی کامل به خدا تقدیم نماید و بیش از این نمی‌دانست که آیا در آن هنگام خدا به او اجازه خواهد داد که پسرش را ذبح کند یا نه. آنچه خدا دستور داده بود این بود که اسحاق بر روی مذبح قرار داده شود و در صورت صدور حکم الهی، قربانی و سوخته گردد، ولی آیا خدا این حکم را صادر کرد؟ کلام خدا دقیقاً پاسخ می‌دهد که خیر، بلکه برعکس خدا به وضوح عمل قربانی کردن اسحاق را ممنوع اعلام نمود (پیدایش ۲۲: ۱۱-۱۲). در عبرانیان ۱۱: ۱۷ می‌خوانیم که ابراهیم «اسحاق را گذرانید» از این اشاره مهم در می‌یابیم که فرمان اولیه خدا شامل کشتن اسحاق نبود. خدا از ابراهیم خواست که اسحاق را به او تقدیم نماید و بر مذبح بگذراند. ابراهیم نیز به سادگی همین کار را کرد، اما اسحاق را نکشت، چون چنین چیزی به او گفته نشده بود.

پس مثل روز روشن است که حکم الهی مبنی بر گذراندن، شامل ذبح کردن نبود. ماجرا بدین صورت نبود که خدا ابتدا از ابراهیم بخواهد که اسحاق را ذبح نموده بسوزاند و سپس با مشاهده اطاعت ابراهیم، نظر خود را عوض کند و قوچی به جای اسحاق تدارک ببیند. شرح کتاب مقدس این است که خدا از ابراهیم خواست که اسحاق را بر مذبح بالا برده و به عنوان قربانی کامل به او تقدیم نماید. ابراهیم نیز دقیقاً مطابق همین دستور عمل کرد. مسأله کشتن اسحاق، نه در صدور حکم و نه در عملی شدن آن وجود نداشته است. پس این ماجرا به هیچ وجه قربانی کردن انسان‌ها را توجیه نمی‌نماید، بلکه بالعکس در آن علیه چنین قربانی تأکید بسیار است. حکم صریح خدا، ممنوعیت قربانی انسان است، نه تشویق آن. البته این نکته ما را تشویق می‌کند که خود را به خدا به عنوان «قربانی زنده» تقدیم نماییم (رومان ۱۲: ۱). تمام حکایت کتاب پیدایش فقط این نیست. در ماجرای مذکور می‌بینیم آنگاه که ابراهیم می‌خواست از دستور روشن خدا تجاوز کند و پسرش را ذبح نماید، خدا دخالت کرد و از این کار ممانعت به عمل آورد. یهوه، فرشته خود را از آسمان فرستاد تا با صدای رسا از ریخته شدن خون اسحاق جلوگیری نماید: «دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن» (پیدایش ۲۲: ۱۲). بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که داستان فوق نه فقط تشویقی بر قربانی انسانی نیست، بلکه به وضوح و با شدت آن را قدغن می‌نماید.

فصل هشتم: خدا دل فرعون را سخت گردانید

در کتاب مقدس اظهارات متعددی درباره سخت کردن دل فرعون توسط خدا شده است. این نکته نه فقط بهانه‌ای است برای حمله بی‌ایمانان به کتاب مقدس، بلکه شمار بسیاری از مسیحیان جوان را نیز دچار ابهام می‌سازد. می‌گویند اگر خدا دل فرعون را سخت ساخت و فرعون نیز در نتیجه این سختدلی علیه خدا طغیان‌گری نمود، پس خدا را باید مسؤول گناه فرعون دانست و بی‌انصافی است اگر فرعون به خاطر سرکشی‌اش محکوم و مجازات شود. در خروج ۴: ۲۱ می‌خوانیم: «و خداوند به موسی گفت، چون روانه شده به مصر مراجعت کردی آگاه باش که همه علاماتی را که به دستت سپرده‌ام به حضور فرعون ظاهر سازی و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند» (همچنین رجوع شود به خروج ۷: ۳، ۱۴: ۴).

در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که در این متن، نکته‌ای وجود دارد که با توجه به آن می‌توان از کار خدا انتقاد نمود و یا اینکه به روایت کتاب مقدس ایرادی وارد کرد، ولی با مطالعه دقیق مضمون کتاب مقدس و گفته خدا و نیز موقعیت ماجرا در می‌یابیم که این نکته نیز حل شدنی است. اگر خدا حقیقتاً کسی را که مشتاق شناخت و انجام اراده الهی است، طوری سختدل بسازد که دیگر نتواند مطیع او باشد، عملی انجام داده که به راستی دفاع از آن بسیار مشکل و یا حتی غیرممکن می‌گردد، ولی اگر اظهارات خدا را در جای خود مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که او درمورد فرعون چنین کاری نکرده است. فرعون کسی نبود که مشتاق انجام اراده خدا باشد. تمام این ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که فرعون دل خود را سخت ساخت، نه اینکه اول خدا دل او را سخت کرده باشد.

در خروج ۴: ۲۱ راجع به آنچه خدا می‌خواست نسبت به فرعون انجام دهد، پیشگویی شده است. در این پیشگویی، خدا مشخص می‌سازد که قبل از اینکه قلب فرعون را سخت سازد، او چه خواهد کرد. در خروج ۹: ۱۳ و قسمت‌های بعدی می‌بینیم که این نبوت به وقوع می‌پیوندد، اما پیش از آنکه خدا در اینجا دل فرعون را سخت سازد، شرحی داریم از کاری که خود فرعون انجام داد. خروج ۵: ۱-۲ به ما می‌گوید که موسی و هارون پیغام یهوه را به فرعون اعلام نمودند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید، قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند» و فرعون پاسخ داد: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» در اینجا فرعون آشکارا و جسورانه اعلام می‌کند که حاضر به شناختن خدا یا اطاعت از او نیست. این واقعه پیش از آن بود که خدا دل او را سخت بسازد.

سپس در اسرائیل اقدامات بعدی فرعون و اینکه چگونه ظلم وحشیانه خود را بر اسرائیلی‌ها از قبل نیز بیشتر ساخت، توضیحات بیشتری داده شده است (خروج ۵: ۳-۹). در خروج ۷: ۱۰ و آیات بعدی می‌بینیم که موسی و هارون به حضور فرعون آمده نشانه‌هایی ظاهر می‌سازند تا اثباتی باشد بر اینکه از سوی خدا فرستاده شده‌اند، ولی فرعون نمی‌شنود. در کتاب مقدس می‌خوانیم: «و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.» پس در می‌یابیم که مطابق پیشگویی خداوند، دل فرعون سخت شد، ولی نه به وسیله خدا بلکه توسط خود فرعون. حقایق مستخرج از این ماجرا بدین شرح‌اند: فرعون حاکمی ظالم و مستبد بود که بنی‌اسرائیل را در فجیع‌ترین اسارت، به بندگی رنج و مرگ کشانیده بود. خدا بر قوم خویش نگرست و فریاد آنها را شنید و در رحم و شفقت خود مصمم شد که آنها را نجات بخشد (خروج ۲: ۲۵، ۳: ۷-۹). او موسی را به عنوان نماینده خویش نزد فرعون فرستاد تا رهایی قومش را طلب کند، ولی فرعون مغرورانه و عصیان‌گرانه او را به مبارزه طلبید و حتی ستم بیشتری را بر قوم روا داشت. دقیقاً در آن وقت بود که خدا دل او را سخت ساخت.

این عمل به سادگی در مسیر شیوه عمومی خدا در رابطه با بشر انجام پذیرفته است. شیوه عمومی خدا این است که اگر شخصی راه خطا و نادرستی را برگزیند، او را به همان راه غلطش بسپارد (دوم تسالونیکیان ۲: ۹-۱۲). کسی که در قلب خود مصمم است که گناهکار باشد، در آنچه که خود برگزیده است پیش خواهد رفت و خدا به او این فرصت را خواهد داد (رومیان ۱: ۲۴-۲۸). شاید رفتار خشنی محسوب شود، ولی رفتار عادلانه‌ای است. اگر هنوز ابهامی در این مورد باقی باشد با دقت در روش خدا در سخت ساختن دل فرعون از میان می‌رود. البته این کار، عملی

جسمانی نبود. خدا با دل فرعون به عنوان بخشی از بدنش کاری نداشت. منظور از دل، اشاره به جایگاه آگاهی، عاطفه و اراده انسان است. اراده را می‌توان با زور مجبور به انجام کاری نمود. طریقی که خدا با آن قلب فرعون را سخت گردانید این بود که در یک سلسله وقایع پی در پی، وجود و قدرت الهی خود را به او نشان داد و داوریهای خود را پیش چشم او ظاهر نمود. اگر فرعون در برابر این داوریه‌ها عکس‌العمل صمیمی نشان می‌داد و وجود و قدرت خدا را می‌پذیرفت، به سوی توبه و نجات هدایت می‌گشت، اما خود خواست که عمداً عکس‌العمل غلطی داشته باشد، به همین دلیل توسط همان داوریه‌ها، سختدل شد.

اوج محبت خدا نسبت به ما این است که در گناهانمان، داوریه خود را می‌فرستد. اگر این داوریه‌ها را بپذیریم، قلب ما را نرم خواهد کرد و به سوی توبه و تسلیم کامل به خدا رهنمون خواهد ساخت و بدین ترتیب نجات خواهیم یافت، ولی اگر در برابر داوریه‌ها، سرکشی کنیم ما را سختدل نموده به هلاکت ابدی دچار خواهند نمود. تقصیر از خدا و یا از داوریه‌های او نیست. مقصر ما هستیم که عکس‌العمل غلطی در برابر داوریه‌های خدا و حقایق الهی او از خود بروز می‌دهیم. انجیل برای کسانی که آن را می‌پذیرند، عطر حیات الی حیات است، ولی برای آنانی که آن را رد کنند، عطر موت الی موت خواهد بود (دوم قرنتیان ۲: ۱۵-۱۶). اشکال کار در انجیل نیست، چون انجیل «قوت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد» (رومیان ۱: ۱۶).

تقصیر را باید در کسانی جستجو نمود که انجیل را رد می‌کنند و به همین خاطر دچار سختدلی می‌شوند و محکومیت و نابودی در انتظار آنهاست. برای چنین اشخاصی، انجیل عطر موت الی موت است. یک موعظه می‌تواند برای یک نفر حیات‌بخش باشد و در عین حال دیگری را به مرگ محکوم سازد. ثمره آن برای کسی که به آن ایمان می‌آورد و مطابق آن عمل می‌کند، حیات و آمرزش و آرامی خواهد بود، ولی برای دیگری که حقیقت را رد می‌کند چیزی جز محکومیت و مرگ به بار نخواهد آورد. قلب یکی را سخت می‌سازد و دل دیگری را نرم. عیسای مسیح خود به جهان آمد، نه برای محکوم کردن آن بلکه به جهت نجات بخشیدنش (یوحنا ۳: ۱۷)، ولی برای کسی که به او ایمان نیاورد، محکومیت و نابودی ابدی خواهد بود (یوحنا ۳: ۱۸، عبرانیان ۱۰: ۲۸-۲۹).

فصل نهم: قتل عام کنعانی‌ها به دستور خدا

در کتاب مقدس کمتر موردی می‌توان یافت که به اندازه دستور خدا مبنی بر کشتار مردم صرفنظر از جنسیت و سن، موجب لغزش خوانندگان و مخالفت بی‌ایمانان شده باشد. مردان، زنان و بچه‌ها باید به قتل می‌رسیدند. به عنوان مثال، فرمان خدا را خطاب به بنی‌اسرائیل می‌آوریم: «اما از شهرهای این امت‌هایی که یهوه خدایت تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی‌نفس را زنده مگذار، بلکه ایشان را یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و یبوسیای را چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است بالکل هلاک ساز» (تثنیه ۲۰: ۱۷-۱۶). درمورد سایر شهرها دستور این بود که چنانچه خواهان صلح باشند جانشان حفظ گردد، ولی اگر جنگ کنند باید مردان بالغ را کشت و زنان و بچه‌ها را نگاه داشت (تثنیه ۲۰: ۱۵-۱۰). اینها شهرهایی بودند که در دوردست قرار داشتند، اما ساکنین شهرهایی که باید به سکونت بنی‌اسرائیل اختصاص می‌یافتند، لازم بود که کاملاً نابود شوند.

چگونه می‌توانیم این دستورات مخوف و خشن را با این تعلیم عهد جدید که خدا محبت است، مطابقت دهیم؟ گفته می‌شود که این فرامین مطمئناً از خدا نبوده‌اند و عهد عتیق در انتساب آنها به خدا اشتباه کرده است. پاسخ ما چیست؟

۱ - یقیناً گذراندن مردم از دم تیغ شمشیر کار وحشتناکی است. این امر نه فقط درمورد مردان جنگی، بلکه بخصوص درباره پیرمردان، پیرزنان، زن‌های جوان و بچه‌ها، عمل مخوفی می‌باشد، ولی چیزی هست که از این هم وحشتناکتر می‌باشد و آن اینکه شرارت مردم به حدی افزون شود، طغیان آنها به اندازه‌ای شدید و عمومی گردد، تباهی اخلاقی و پستی آنان به آنجا اوج بگیرد و فراگیر شود که حتی کودکان نوزاد هم از آن مصون نباشند و چنین محکومیت سختی، به خاطر بشریت کاملاً لازم باشد. این امر دقیقاً درمورد اقوام مذکور در این مطلب صدق می‌کند. به جز کتاب مقدس، از سایر منابع هم درمی‌یابیم که عمق فساد اخلاقی آن ملل بیحد بود. آنها به صورت یک سرطان اخلاقی و معنوی درآمده بودند و تمام بشریت را تهدید می‌کردند. چنین سرطانی باید به هر طریق ممکن از میان برداشته می‌شد تا بدن سالم بماند. برداشتن غده سرطانی محتاج عمل حساسی می‌باشد، ولی اغلب بهترین و پرمحبت‌ترین کاری است که یک جراح می‌تواند با توجه به شرایط موجود انجام دهد. ریشه‌کن کردن این اقوام شریر و فاسد، پرمحبت‌ترین کاری بود که خدا می‌توانست برای نجات نژاد بشری انجام دهد.

۲ - به یقین باید بپذیریم که خدا این حق را دارد تا اشخاص و اقوام سراپا گناه را داوری نماید. اگر در این مورد قدری تأمل کنیم، فقط از این تعجب خواهیم کرد که خدا تا چه حد صبور است و چرا زودتر غضب خود را بر سر گناهکاران فرو نریخته است. حتی در دنیای کنونی هم اگر به قدوسیت خدا بیندیشیم و از سوی دیگر به عمق شرارت، آزمندی، شهوت‌پرستی و فساد بعضی ملل توجه کنیم که حتی بچه‌هایشان نیز در راه فساد و تباهی گام برمی‌دارند، باید از خود بپرسیم که چرا خدا اینها را مثل همان کنعانی‌ها، ریشه‌کن نمی‌کند! فرمان خدا به صلاح بنی‌اسرائیل بود، چون بدون پاکسازی کامل کنعان امکان رشد یک ملت جدید آن هم بر مبنای معیارهای صحیح و مقدس وجود نداشت. در حقیقت قوم اسرائیل نتوانست پاک و متعلق به خدا باقی بماند، چون این حکم دقیق و جدی خدا را کاملاً اجرا نکرد و به همین دلیل همواره تحت تأثیر بت‌پرستی و مراسم مذهبی گناه‌آلود اقوام اطراف خود قرار داشت، ولی درمورد زن‌ها و بچه‌ها چه می‌توان گفت؟

آیا بهتر نبود که آنها را مستثنی می‌کردند؟ زن‌های کنعانی را می‌توان منشأ اصلی آلودگی دانست (اعداد ۳۱: ۱۵-۱۶). همانگونه که زنان روحانی برجسته‌تر از مردان روحانی هستند، خطر زنان فاسد نیز از مردان فاسد بیشتر است. درباره بچه‌ها هم هر کسی که با کودکان فاسد و شرور سر و کار داشته باشد، می‌داند که اینگونه اطفال تا چه حد بر ادامه زندگی شیرانه خود اصرار دارند. حتی اگر آنها را در محیطی به دور از آلودگی پرورش داد، باز هم چند نسل باید بگذرد تا شرارت در آنها از میان برود. در عهد جدید این امکان وجود دارد که هر شخص تولد تازه یافته و انسانیت جدیدی را تجربه نماید، ولی به یاد داشته باشیم که بحث ما به قرن‌ها قبل از عهد جدید مربوط می‌شود. اراده خدا این بود که کار خود را در قوم اسرائیل به کمال رساند تا از طریق آنها به تمام بشریت برکت رساند. به همین

خاطر برای این هدف عالی خود، این فرمان دشوار را داد. لازم بود که قوم خدا در محیطی پاک و مقدس، همه چیز را از نو شروع کند و قرن‌ها زمینه‌ای باشد برای کار خدا تا در نهایت، نجات و حیات را به جهان برساند.

۳ - نقشه خدا نه فقط مهربانانه، بلکه وسیع هم هست و قرن‌ها به طول می‌نجامد. ما که موجودات بشری هستیم، در یک دوره خاص زندگی می‌کنیم و مقطع کوچکی از تاریخ را در نظر داریم، ولی با همین دید محدودی که داریم، خدا را محکوم می‌کنیم و در مورد تمام تاریخ و هدف الهی برای آن قضاوت می‌نماییم. کافی است این را بیاموزیم که خدا سرمدی و نامحدود است و ما بی‌نهایت ناچیز و کوچک. قادر نیستیم راه‌ها و روش‌های خدا را با عقاید علمی یا فیلسوفانه خود بسنجیم و محکوم کنیم (رومان ۱۱: ۳۳). همانگونه که انتقاد یک طفل از یک فیلسوف، احمقانه به نظر می‌آید، انتقاد یک فیلسوف هم از خدا عاقلانه نیست.

۴ - از بین بردن اطفال کنعانی نه فقط کاری بود به صلاح جامعه و بشریت، بلکه به صلاح همان بچه‌ها هم بود. اگر آن اطفال به همان وضعیت رشد می‌کردند و بزرگ می‌شدند، چیزی بدتر از مرگ انتظارشان را می‌کشید. این نکته را می‌توان در کتاب مقدس یافت، آنجا که خدا، پسر یربعام را در طفولیت به نزد خود می‌برد تا آنچه از نیکویی و معصومیت طفلانه در او هست در محیط فاسد به تباهی و هلاکت روحانی و ابدی دچار نشود (اول پادشاهان ۱۴: ۱-۱۳).

۵ - ممکن است کسی کشته شدن گناهکاران را بپذیرد، ولی بپرسد که چرا این کار به دست اسرائیلی‌ها انجام پذیرفت و خود خدا توسط بلاهای طبیعی از قبیل قحطی و سیل و طاعون، اراده‌اش را عملی نکرد؟ پاسخ این سؤال بسیار ساده است. بنی‌اسرائیل خود تحت آموزش بودند. از آنها به عنوان عامل اجرای غضب الهی استفاده شد تا از لغزش‌های روحانی مکرر خود دست بکشند و مطمئن باشند که گناه و عصیان جزا خواهد داشت. این شدت عمل به آنها می‌آموخت که خدا تا چه حد در قدوسیت خود و نفرت خویش از گناه جدی است. قبل از این قتل عام، به قوم اسرائیل گفته شده بود که علت آن چیست: «تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان با خدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایید و با یهوه خدای خود گناه کنید» (تثنیه ۲۰: ۱۸). این اقدام در حقیقت نشانه مؤثری بود تا قوم متنبه شود و به انزجار خدا از گناه پی ببرد. هر کسی که مصرانه در گناه خویش باقی بماند، موجب نابودی و هلاکت خویش می‌شود. در مورد یک قوم یا تمام نژاد بشری هم این نکته مصداق دارد و زن‌ها و بچه‌ها هم مستثنی نیستند. کتاب مقدس اعلام می‌دارد که «مزد گناه موت است» و این اصل در مورد زن و مرد، پیر و جوان و فقیر و ثروتمند اجرا می‌شود.

۶ - این دستور خدا معمولاً از سوی کسانی غیر قابل قبول و غیرموجه بشمار می‌آید که گناه را چندان جدی نمی‌گیرند و برای قدوسیت خدا اعتباری قائل نیستند، ولی کسی که به زشتی و کراهت گناه پی برده باشد و با انزجار از آن بداند که خدای قدوس، عدالت خود را بر گناهکاران جاری خواهد نمود، در پذیرفتن این حکم الهی دچار اشکال و سوءتفاهم نخواهد شد. وجدان به ما اعلام می‌کند که گناهکاریم و مستحق تنبیه.

۷ - گاهی بی‌ایمانان با تمسخر خاص خود اشاره می‌کنند که در بعضی موارد، زن‌ها به غنیمت گرفته شده‌اند و فرمان کشتار در مورد آنها اجرا نشده است (تثنیه ۲۰: ۱۵-۱۰، اعداد ۳۱: ۳۵). یک نویسنده مخالف چنین نوشته است: «آیا درست فهمیده‌ام که خدا اجازه داده تا زن‌ها در جنگ غنیمت گرفته شوند و باکره‌ها به طرزی قبیح مورد استفاده قرار گیرند؟» اینگونه جملات را در کتب بسیاری می‌توان یافت، ولی با مطالعه دقیق فصل ۳۱ اعداد (که غالباً مورد استناد مخالفین است) درمی‌یابیم که موسی از زنده ماندن زن‌ها غضبناک شد و به قوم هشدار داد که همان زنان موجب رخنه گناه در قوم (برحسب مشورت بلعام) و بروز وبا بوده‌اند (اعداد ۳۱: ۱۶-۱۴). موسی فقط اجازه داد که دختران ازدواج نکرده به حیات خود در میان قوم ادامه دهند، ولی هیچ اشاره‌ای به مورد استفاده قرار گرفتن آنها به طرزی قبیح به چشم نمی‌خورد. در اعداد ۲۵: ۹-۱ ماجرای زنان قوم با دختران موآب، شرح داده شده و اینکه چگونه خشم خدا بر اثر این ناپاکی برافروخته شد و داوری او بر اسرائیلیان گناهکار و زنان فاسد به طور یکسان جاری گردید، ولی در اعداد ۳۱: ۱۸-۱۷ مشخص است که فقط دختران کوچک که نقشی در وادار کردن قوم به خیانت و گناه نداشتند زنده ماندند تا در محیط جدید و مطابق قوانین اخلاقی جدید رشد کنند.

فصل دهم: فرمان یوشع به آفتاب که بایستد

از نظر بسیاری از محققان، یکی از مشکل‌ترین نکات مبهم در کتاب مقدس ماجرای مذکور در یوشع ۱۰: ۱۲-۱۴ می‌باشد: «آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی‌اسرائیل تسلیم کرد به خداوند در حضور بنی‌اسرائیل تکلم کرده گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و تو این ماه بر وادی ایلون.» پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند. مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد؟ و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود، زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می‌کرد.»

اسقف کولنسو می‌نویسد: «معجزه یوشع مهم‌ترین واقعه‌ای است که در مورد آن میان کتاب مقدس و علم ناسازگاری و تضاد وجود دارد. منتقدان مخالف و بی‌ایمانان اظهار می‌دارند که ممکن نیست این حکایت صحت داشته باشد، چون اگر آفتاب بدین ترتیب که ذکر شده در محل خود می‌ایستاد، تمامی جریان طبیعت زیر و رو می‌شد.» نمی‌توان گفت که این نظر صحیح است یا غلط. تنها می‌توان آن را یک احتمال یا فرض محسوب نمود، اما یقین داریم خدایی که زمین، آفتاب و تمام کائنات را آفریده، می‌تواند آن را حفظ کند، حتی اگر آفتاب بایستد و یا (دقیق‌تر بگوییم) اگر زمین نسبت به محور تقارن خود ثابت بماند، به طوری که چنین به نظر آید که آفتاب در محل خود ایستاده است. ترجمه دقیق کلمه‌ای که در آیه ۱۲ به صورت «بایست» آمده است: «خاموش و آرام باش» است. در آیه ۱۳ نیز کلمه «بایستاد» باید به طور دقیق‌تر یعنی «خاموش و آرام شد» ترجمه می‌گشت.

در کتاب مقدس این کلمه به صورت‌های گوناگونی به کار رفته است: ۹ بار به صورت «ساکت» ترجمه شده، لااقل ۵ بار به صورت «بایست» آمده، در قسمتی به صورت «سلامتی خود را حفظ کرد» بیان شده و در جایی دیگر به صورت «خاموشی جان فردی» آمده، در آیه‌ای به صورت تأخیر به کار رفته و در جاهای دیگر به صورت «صبر» و «راحت». این کلمات حدوداً سی بار در کتاب مقدس به کار رفته‌اند، اما در هیچ جا به جز آیات مذکور از کتاب یوشع به صورت «ایستادن» ترجمه نشده‌اند. فعل «بایستد» در اول سموئیل ۱۴: ۹ به معنی «تأخیر یا درنگ نمایید» آمده که ریشه اصلی آن در زبان عبری کلمه کاملاً متفاوتی است. معنی لغوی کلمه ایستادن «برپا بودن یا برپا ایستادن» است، اما این کلمه در اشاره به تأخیر یا درنگ و یا در جایی ماندن نیز به کار رفته است (به عنوان مثال دوم پادشاهان ۱۵: ۲۰، پیدایش ۴۵: ۱)، پس آنچه در مورد آفتاب و ماه در کتاب یوشع آمده این است که غروب کردن و ناپدید شدن تدریجی‌شان به کندی و به تأخیر صورت پذیرفت.

علاوه بر این، کلمات عبری که به صورت «در میان آسمان» ترجمه شده، باید به طور دقیق‌تر «در نصف آسمان» ترجمه می‌شدند. کلمه «میان» در بیش از یک صد مورد به صورت «نصف یا نیمه» ترجمه شده است. فقط در پنج یا شش مورد، اصل این کلمه به صورت «میان» ترجمه گشته که در یکی از آن موارد (دانیال ۹: ۳۷) پس از تجدید نظر و اصلاح، «میان» به «نصف» مبدل شده است. مورد دیگر نیز (مزمور ۱۰۲: ۲۴) اینگونه است. پس فرمان یوشع به آفتاب این بوده که در نصف آسمان تأخیر نماید و ذکر شده که آفتاب هم این کار را کرد. آسمان دو نیمه یا نصف دارد. نیمه‌ای که برای ما قابل رؤیت است و نیمه دیگر که آن را ساکنان آن سوی کره زمین می‌بینند.

کلمه عبری نیز که «قریب» ترجمه شده به طور ساده یعنی «همچنان» یا «به همان اندازه.» با توجه به تمام این حقایق و با در نظر گرفتن آنچه در کتاب یوشع آمده درمی‌یابیم که آفتاب همچنان در تمام روز در نیمه قابل رؤیت آسمان درنگ نمود. واقعه‌ای که در آن روز نزدیک جبعون واقع در وادی ایلون اتفاق افتاد، هر ساله در بعضی روزهای خاص در نزدیکی قطب شمال به وقوع می‌پیوندد و در طی آن خورشید در تمام مدت بیست و چهار ساعت قابل رؤیت است. به ما گفته نشده که این عمل با چه شیوه‌ای انجام شد. در این مورد چند امکان وجود دارد: جابجایی ناچیز قطب، انکسار اشعه نور و یا علتی که مافوق تصور ماست. در هر صورت چنین واقعه‌ای مستلزم آن نیست که جهان زیر و رو شود.

اینکه این واقعه مذکور، عملی شده است یا خیر، سؤالی تاریخی است. منبع تاریخی که از نظر ما معتبر است می‌گوید

که این امر به وقوع پیوسته است. جالب اینجاست که خارج از کتاب مقدس نیز چنین واقعه‌ای در تاریخ مذکور است، هرودوت، تاریخ‌نگار برجسته یونانی، اظهار می‌دارد که کاهنان مصری نوشته‌ای به او نشان دادند که در آن اشاره به یک روز طولانی، ثبت شده بود. در نوشته‌های چینی، این نکته مذکور است که در زمان امپراتور یئو، چنین روزی مشاهده شده است. گمان می‌رود که امپراتور فوق با یوشع هم‌دوره بوده است. ساکنان باستانی مکزیکی نیز این واقعه را ثبت کرده‌اند که روزی خورشید در تمام مدت شبانه‌روز در آسمان باقی ماند. در این مورد نیز با توجه به تقویم آنها چنین محاسبه شده که این امر در همان سالی اتفاق افتاده که یوشع آن را ذکر کرده است. هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که چنین روزی امکان وقوع نداشته است. پس با بررسی دقیق درمی‌یابیم که نه تنها این واقع بزرگترین نقطه تضاد کتاب مقدس با علم نیست، بلکه اصولاً موجب ناسازگاری کتاب مقدس با علم یا تاریخ نیز نمی‌باشد.

البته نظریه دیگری نیز داده شده مبنی بر اینکه فرمان یوشع به آفتاب که بایستد، در حقیقت دستوری بوده که آفتاب خاموش باشد؛ یعنی در آن روز، آفتاب نور خود را دریغ داشته و آن روز، روزی تاریک بوده نه یک روز طولانی. بدین ترتیب یوشع موفق شده که عملیات جنگی خود را با استفاده از تاریکی به پیش ببرد. اگر این نظریه صحیح باشد در تفسیر متن فوق مشکلی نخواهیم داشت، اما در صورتی که این نظریه را بپذیریم، در تطبیق آن با سایر نکات موجود در متن دچار اشکال خواهیم شد. به هر حال، این واقعه یک معجزه بود، اما برای کسی که معتقد نیست که خدا خالق تمام کائنات است و حضور خود را در تاریخ با قیام مسیح از مردگان اثبات نموده است، قبول یک معجزه امکان‌پذیر نمی‌باشد، ولی ما به خدایی ایمان داریم که قادر به انجام معجزه است.

فصل یازدهم: ستایش یاعیل «قاتل» توسط دبوره

مخالفین می گویند که کتاب مقدس دارای منشأ الهی نیست، چون از قتل خائنانه سیسرا به وسیله یاعیل دفاع نموده و از آن تجلیل کرده است. آنان همچنین اظهار می دارند نویسنده کتابی که از عملی چنین وحشیانه و فریب آمیز حمایت می کند، نمی تواند خدا باشد. پاسخ ساده به این استدلال مخالفین این است که کتاب مقدس از عمل یاعیل، دفاع یا تجلیل نمی کند. تنها کاری که کتاب مقدس انجام داده، ثبت تمام حقایق می باشد که البته یکی از این حقایق، پیشگویی دبوره نبیه است که در آن زمان یکی از داوران بود (داوران ۴: ۴). دبوره در پیشگویی خود اعلام می دارد که سیسرا به دست یک زن کشته خواهد شد (داوران ۴: ۹). ضمناً نوشته شده که دبوره و باراق، پس از رهایی از فشار ظالمانه سیسرا در سرود ستایش آمیز خود خطاب به خداوند چنین گفتند: «یاعیل زن حابر قینی از سایر زنان مبارک باد، از زنان چادر نشین مبارک باد» (داوران ۵: ۲۴)، ولی هیچ اشاره ای در کتاب مقدس نمی توان یافت دال بر اینکه دبوره و باراق در این سرود ستایش و شکر گزاری، با الهام الهی سخن گفته باشند. اگر کتاب مقدس، دبوره را نبیه می خواند، دلیل بر آن نیست که بر هر عمل و سخن او صحنه گذاشته باشد.

همانطور که بلعام هم «نبی» خوانده می شود، ولی اعمال و سخنان وی مورد تأیید نیست (دوم پطرس ۲: ۱۶). در هر قسمتی که بلعام، نبی نامیده شده به خاطر شرارتش توبیخ هم شده است. تعلیم کتاب مقدس این نیست که هر گفته هر نبی از الهام خداست. برعکس، کتاب مقدس اظهار می دارد که ممکن است نبی دروغ بگوید (اول پادشاهان ۱۳: ۱۱-۱۸). عمل یاعیل در هیچ جای کتاب مقدس، تأیید نشده، بلکه فقط به ثبت و نگارش درآمده است. ستایش و شکر گزاری دبوره و باراق هم ذکر شده، ولی این دلیل بر تأیید و تصدیق آن نیست. پس ضرورتی ندارد از عمل یاعیل جانبداری کنیم. از سوی دیگر نباید به صورتی غیرعادلانه عمل یاعیل را محکوم نماییم. ما نمی توانیم یاعیل را با معیارهای عهد جدید دآوری کنیم، چون او حدود ۱۳۰۰ سال قبل از مسیح می زیست. وی در زمانی زندگی می کرد که دوره ظلم و جور بود و با کسی سر و کار داشت که وحشیانه به نابودی مردم می پرداخت. زمان، زمان جنگ بود، آن هم نه با قوانین و مقررات جدید جنگ. پس باید قضاوت خود را درمورد یاعیل با توجه به شرایط آن زمان انجام دهیم. با این حال حتی اگر هیچ عذری برای کار یاعیل نیابیم، دلیل بر آن نخواهد بود که کتاب مقدس فاقد منشأ الهی است، چون کتاب مقدس بدون جانبداری از یاعیل فقط ماجرا را بیان می کند.

ماجرای دختر یفتاح که در کتاب مقدس مذکور است موجب شده که بسیاری از منتقدان و همچنین کتاب مقدس ایراداتی از آن بگیرند. چگونه می‌توانیم از یفتاح که باید دختر خود را به عنوان قربانی سوختنی به یهوه تقدیم می‌کرد دفاع کنیم؟ در ابتدا باید توجه داشته باشیم که در هیچ جا به ما گفته نشده که یفتاح حقیقتاً دختر خود را قربانی نمود و سوزاند. آنچه ذکر شده این است که یفتاح با خود عهد کرد: «وقتی که به سلامتی از نی‌عمون برگردم، هر که به استقبال من از در خانه بیرون آید، از آن خداوند خواهد بود و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید» (داوران ۱: ۳۱). دیگر هیچ اشاره‌ای نیست که دختر یفتاح واقعا قربانی و سوخته شده است. آیات بعدی این فصل، مبهم و نامعلوم می‌باشند. بسیاری از مفسرین معتقدند که یفتاح، دختر خود را بدین ترتیب قربانی زنده، برای خداوند گذرانید که نگذاشت او ازدواج کند؛ یعنی دختر یفتاح در تمام عمر خود بکارت خویش را حفظ نمود (داوران ۱: ۳۷-۳۹).

ولی حتی اگر آنطور که دیگر محققان فکر می‌کنند یفتاح دختر خود را عملاً قربانی کرده و سوزانده باشد (هر چند کتاب مقدس در این مورد تصریح ندارد)، مجبور نیستیم از عمل اشتباه یفتاح دفاع کنیم. به هر صورت هیچ الزامی نداریم از کارهای غلط سایر مردان خدا جانبداری نماییم. حقیقت این است که خدا در فیض و رحمت عجیب خود، انسان ناقص را برای مقاصد خویش به کار می‌گیرد. هیچ بشری نمی‌تواند ادعای کمال داشته باشد و تأکید کتاب مقدس بر اشتباهات، ضعف‌ها و گناهان مردان خدا دقیقاً در تأیید همین تعلیم است. خود کتاب مقدس هم در هیچ جا، عمل یفتاح را تأیید نمی‌کند، همانگونه که بر کارهای غلط سایر اشخاص برجسته صحنه نمی‌گذارد. کار کتاب مقدس ثبت وقایع و حقایق است. در این میان هرگز سعی نشده که رفتار و گفتار ناصحیح بعضی ایمانداران برجسته پوشیده و مخفی بماند. اگر یفتاح واقعا دختر خود را قربانی کرده، باید پذیرفت که کاری فجیع و وحشتناک انجام داده است، عملی که خدا هرگز از او نخواست بود. پس تمام این ماجرا به جای اینکه تأییدی باشد بر انجام قربانی انسان، در حقیقت درسی است از زندگی یک شخص تا ما امروز از عهد و پیمان‌های عجولانه و احمقانه اجتناب ورزیم.

فصل سیزدهم: داستان‌های «غیراخلاقی» در کتاب مقدس

یکی از ایرادات متداول و قدیمی بی‌ایمانان بر کتاب مقدس این است که می‌گویند: «فصل‌هایی در آن هست که از اول تا آخر آلوده به مطالب وقیح می‌باشند.» انکار نمی‌کنیم که فصل‌هایی در کتاب مقدس وجود دارند که به شرح صحنه‌هایی پرداخته‌اند که صلاح نیست در یک جمع مختلط قرائت یا بازگو شوند، ولی اگر با عباراتی روشن درباره گناه سخن بگوییم و حتی زنده‌ترین آنها را شرح دهیم به طوری که نفرت‌انگیز بودن گناهان را نشان داده و انسان را به صورتی که واقعا هست معرفی نماییم، کار وقیحانه‌ای نکرده‌ایم. حتی می‌توان گفت که این کار یکی از بهترین شکل‌های پاکی هم هست. اینکه شرح دادن گناه، کاری وقیحانه است یا خیر، تماما به این بستگی دارد که این بیان چگونه و با چه هدفی صورت می‌پذیرد. اگر شرح دادن گناه، بدین منظور است که با آن شوخی کنیم و یا اینکه آن را کوچک یا موجه جلوه دهیم، کار وقیحانه‌ای کرده‌ایم، ولی اگر گناهی را بدین منظور شرح می‌دهیم که مردم از آن نفرت کنند و به شنیع بودن آن پی‌برده متوجه شوند که به کفار و پاک شدن از گناهان محتاجند، کار ما کاملا اخلاقی است و نه وقیح و این دقیقا همان روشی است که در کتاب مقدس برای نشان دادن گناه به کار رفته است.

درست است که به زنا و سایر موارد مشابه که برخلاف پاکی هستند، به اسم اشاره شده و هیچ تلاشی به عمل نیامده که از کلمات خوش‌ظاهرتر استفاده شود. اعمال طغیان‌گرایانه‌ای از این قبیل به صراحت شرح داده شده‌اند بخصوص بر پیامد وحشتناک آنها تأکید شده است، ولی همه چیز طوری بیان شده که خواننده از آن گناهان نفرت‌انگیز و منزجرکننده دوری نماید. بسیاری با خواندن اینگونه مطالب صریح درباره گناهان، خود را از آنها برحذر داشته‌اند. بسیاری دیگر نیز که قبلا در دام چنین گناهانی بوده‌اند با مطالعه همین داستان‌ها، به وقاحت خود پی‌برده و از نتایج موحش آن ترسیده‌اند و از گناهان خود توبه کرده‌اند. می‌گویند که «مطالب بسیاری در کتاب مقدس وجود دارد که نمی‌توان آنها را در حضور جمع خواند.» ظاهرا چنین به نظر می‌آید که همین دلیلی است علیه کتاب مقدس، ولی این دلیل از روی ناآگاهی مطرح می‌شود.

در بهترین و با ارزش‌ترین کتب پزشکی می‌توان قسمت‌هایی را یافت که نه فقط برای قرائت در جمع مناسب نیستند، بلکه حتی پدر نمی‌تواند آنها را برای فرزندانش بخواند، ولی اگر به خاطر همین مسأله، آن قسمت‌ها یا صفحات را از کتاب پزشکی فوق حذف نماییم، اشخاص نادانی محسوب خواهیم شد. همین نکته در مورد کتاب مقدس نیز صادق است. قسمت‌هایی در کتاب مقدس وجود دارند که در جای خود بسیار پرارزش و لازم‌اند، ولی مناسب قرائت در جمع نمی‌باشند. اگر بدین دلیل با تمام کتاب مقدس مخالفت نماییم، کار احمقانه‌ای کرده‌ایم. کتاب مقدس یک کتاب تشریح اخلاقی و درمان روحانی است. اگر اینگونه حقایق وحشتناک در مورد وضع واقعی بشر و بیماری اخلاقی او در کتاب مقدس به چشم نمی‌خورد، نقص بزرگی بود و حتی می‌بایست درباره الهی بودن آن نیز شک می‌کردیم.

خدا را شکر که این قسمت‌ها در کتاب مقدس هستند. مسایلی هست که هر پسر و دختر در سنین خاصی باید بدانند و نسبت به گناه و شنیع بودن آن آگاه باشند. بسیاری از نوجوانان ندانسته در دام گناهانی فجیع اسیر می‌شوند، چون علیه آن گناهان هشدار نشنیده‌اند. بی‌خبری از این مسایل ممکن است فاجعه غیرقابل برگشتی به بار آورد. راهی بهتر از این نیست که نوجوانان و جوانان را با پیامدهای اینگونه گناهان آشنا نمود و همین شیوه به بهترین نحو در کتاب مقدس به کار گرفته شده است. به جای اینکه بدین خاطر از کتاب مقدس ایراد بگیریم باید خدا را شکر کنیم. برای مثال در فصل اول رومیان مطالبی هست که نمی‌توان آنها را با ذکر جزئیات در جمع بیان نمود، ولی این آیات برای بسیاری از کفار، حالتی بیدارکننده داشته‌اند و حتی در کشورهای به اصطلاح مسیحی هم بسیاری از افراد را با وقاحت گناهانشان رو به رو کرده‌اند.

یکی از مخالفین اظهار داشته که کتاب مقدس در شرح وقایع تاریخی به نکاتی اشاره کرده که ذکرشان در جمع قبیح است. پس آیا می‌توان به طور انفرادی آنها را خواند؟ باید اذعان داشت که همه چنین کاری را انجام می‌دهند. به کتب جالب و برجسته بسیاری می‌توان اشاره نمود که همه به تنهایی آنها را می‌خوانند، ولی نمی‌توانند بخش‌هایی از آنها را برای جمع قرائت نمایند. مسایل بسیاری وجود دارد که هر زن و مرد باید در تنهایی به آنها بیندیشد، ولی در جمع

نمی‌تواند ذکر از آنها بکند. کتب بسیاری درباره مسایلی که پاک و مقدس نوشته شده، مسایلی که انجام آنها هیچ اشکالی از نظر خدای قدوس ندارد، ولی در حضور دیگران عملی غیراخلاقی محسوب می‌شوند.

کتاب مقدس، کلام پاک خداست. اگر به زندگی اشخاصی نگاه کنیم که کتاب مقدس را غیراخلاقی می‌دانند و دیگران را تشویق می‌کنند که آن را نخوانند، درمی‌یابیم که خود آنها گناهان خویش را مخفی نموده و برای اعمال شریرانه‌شان، عذر و بهانه می‌تراشند. اینکه بی‌ایمانان می‌گویند کتاب مقدس کتابی است غیراخلاقی، در حقیقت عدم صمیمیت و ریاکاری خود را نشان می‌دهند. روزی کلنل اینگرسول درباره یک چنین قسمتی از کتاب مقدس، ضمن مخالفت با شیوه کلام خدا اظهار داشت که کتاب مقدس، اعمال گناه‌آلود را بدون هیچ چاشنی مزاح و خنده بیان می‌نماید. به عبارت دیگر به نظر وی ذکر اعمال شریرانه اگر به نوعی شوخی مبدل شود، اشکالی ندارد! خدا را شکر که این همان کاری است که کتاب مقدس دقیقاً انجام نمی‌دهد؛ یعنی شوخی با گناه. کتاب مقدس، گناه را شنیع و زننده نشان می‌دهد، نه لطیف و مضحک. کسانی که در قلب خود ناپاک‌اند، کتاب مقدس را به این بهانه که غیراخلاقی است، رد می‌نمایند.

بعضی از کسانی که بیش از سایرین بر غیراخلاقی بودن کلام خدا اصرار می‌ورزند، خود به خاطر بیان داستان‌های وقیح نزد همه مشهور هستند. یکی از رهبران مبارزه با کتاب مقدس به بهانه غیراخلاقی بودن آن بعدها به وسیله ناشران نشریات وقیحانه، استخدام شد تا از آنها دفاع نماید! یکی دیگر که سرکرده مخالفان شهر خود بود و دائماً به اعتبار کتاب مقدس حمله می‌کرد و مسیحیان را دعوت می‌کرد که قسمت‌های خاصی را از کتاب مقدس که به نظر او ناپاک بودند در جمع بخوانند، کمی بعد در هتلی در شهر بوستن در حالی که زنی غریبه را در کنار خود داشت، خودکشی نمود. شخص دیگری می‌گفت: «من علیه اینکه کتاب مقدس در دسترس جوانان باشد اعتراض دارم، چون بعضی صفحات آن آلوده به پلیدی است» وی نمی‌خواست که مردم بعضی قسمت‌های کتاب مقدس را بخوانند و حتی فهرستی از این «قسمت‌های غیراخلاقی» کتاب مقدس تهیه نمود و در اختیار همه گذاشت و درخواست کرد که از مطالعه آنها چشم‌پوشند. آیا ریاکاری بیشتر از این می‌شود؟

در شهری جلسات بشارتی داشتیم. ناگاه مردی برخاست و در نظر داشت که با اشاره به قسمت‌هایی که به نظر او ناشایست و ناپاک بودند، جلسه را مختل نماید. بعدها متوجه شدم که خود او به خاطر چاپ نشریات فاسد، دستگیر و محکوم شده بود. برای جمع‌بندی مطالب خود تکرار می‌کنم که گاهی در کتاب مقدس، گناه طوری شرح داده شده که قرائت آن در هر گردهمایی و اجتماعی، حکیمانه نیست، ولی این توضیحات درمورد گناه، کاملاً مفید و اخلاقی هستند و خدا که نویسنده اصلی کتاب مقدس است می‌خواهد که آنها را بخوانیم. هر نوجوان وقتی به سنی می‌رسد که لازم است کتاب مقدس را از پیدایش تا مکاشفه مطالعه نماید، نکاتی را می‌آموزد که برای ورود او به زندگی و جامعه کنونی ضروری‌اند و او را از خطرات حفظ می‌کنند. چنین نوجوانی در مقابله با وسوسه‌ها و شرارت‌های محیط از همسن ناآگاه خود موفق‌تر خواهد بود، ولی نوجوانی که در محیط بی‌ایمان و در نوشته‌ها و سخنان کفرآمیز رشد می‌کند به راحتی تسلیم هر وسوسه‌ای می‌شود و چون از کتاب مقدس بی‌خبر است، نسبت به عواقب وحشتناک گناه نیز بی‌توجه می‌ماند.

در فصل ۱۱ کتاب دوم سموئیل، ماجرای یکی از تأسفبارترین سقوطهای مردان خدا به نگارش درآمده که شاید در تاریخ کار خدا با بشر بی‌سابقه باشد. در عین حال با پست‌ترین و ظالمانه‌ترین گناهی که یک شخص ممکن است نسبت به دوست خود انجام دهد، مواجه می‌شویم. در این فصل می‌خوانیم که چگونه داوود در مقابل تحقیر آمیزترین عمل خود نسبت به جنگجوی وفادارش اوریا خیانت می‌ورزد و برای پوشاندن گناه خود، دستانش را به خون آن خادم امین می‌آلاید. پس از انجام این عمل، خدا در رحمت خویش، نبی‌ای نزد داوود فرستاد تا به او اعلام نماید: «... از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خدا شده‌ای» (دوم سموئیل ۱۲: ۱۴). تاریخ صحت این آیه را ثابت کرده است. هیچ مورد دیگری در کتاب مقدس به اندازه این آیه جنایت ناجوانمردانه داوود پادشاه موجب کفر گفتن دشمنان خداوند نشده است. هنوز هم این حالت ادامه دارد و گناه داوود آماج تمسخرات بی‌رحمانه مخالفین است.

بعضی‌ها که قصد دفاع از کتاب مقدس را دارند، فکر می‌کنند که لازم است عمل داوود توجیه شود و یا لااقل روشن گردد که این گناه آنطور هم که در نظر اول به چشم می‌آید فجیع نبوده، ولی آیا لازم است از عمل داوود دفاع کنیم؟ هیچ جا در کتاب مقدس از عمل داوود حمایت نشده است، برعکس خدا به شدیدترین نحو ممکن آن را ملامت و توبیخ می‌نماید. تنبیه داوود با چنان مصیبت‌هایی همراه بود که به ندرت بر سر دیگری آمده است. درست است که در کتاب مقدس از داوود به عنوان مردی که موافق دل خداوند است یاد شده (اول سموئیل ۱۳: ۱۴، اعمال رسولان ۱۳: ۲۲)، ولی این عنوان اصلاً بدین معنی نیست که داوود مطلقاً گناهی نداشت. معنی این لقب این است که برخلاف شاوول که دائماً مطابق میل خود رفتار می‌نمود، داوود می‌کوشید تا اراده خدا را بداند و به عمل آورد. داوود موافق دل خداوند بود، ولی علی‌رغم اطاعت قلبی و فکری‌اش از خداوند که حالت درونی وی محسوب می‌شود، در ضعف و حماقت خود مرتکب این گناه شنیع در برابر خدا گشت. امروزه نیز ممکن است برجسته‌ترین ایمانداران در بدترین گناهان سقوط کنند. هستند کسانی که تمام قلب و وجود خود را به خداوند سپرده‌اند، اما در لغزش‌های زندگی مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند، اما خدا فرزندان خود را بدون تنبیه باقی نمی‌گذارد. داوود نیز تنبیهی جدی و سخت را تجربه نمود.

ثبت گناه داوود در کتاب مقدس بدون اینکه سعی شود تا کمرنگ و موجه به نظر آید، یکی از دلایلی است که ثابت می‌کند کتاب مقدس دارای منشأ الهی است و کاملاً قابل اعتماد می‌باشد. داوود در دوره خویش، قهرمان بزرگی بود. اگر نویسندگان کتاب مقدس تحت هدایت روح‌القدس نبودند مطمئناً سعی می‌کردند که گناه وحشتناک داوود را کوچک و کم‌اهمیت جلوه دهند، ولی می‌بینیم روح‌القدس که هادی آنها بود، هدایتشان کرد که شکل ماجرا را به همان صورتی که واقعاً بود، فجیع و شنیع به تصویر کشند. در اینجا تفاوت فاحشی میان تاریخ‌نویسان کتاب مقدس و سایر تاریخ‌نگاران باستانی به چشم می‌خورد. مطمئناً قهرمانان کتاب مقدس اگر بیفتند، از گناهشان چشم‌پوشی نمی‌شود و کارشان توجیه نمی‌گردد. گناهان مردان خدا از چشم دیگران پوشیده نیست. شرح گناهان آنها با جزئیات کامل به نگارش درمی‌آید و خود گناهکار به صورت عبرتی برای سایرین معرفی می‌شود.

بدین ترتیب داوود «کلام خداوند را خوار نموده در نظر وی عمل بد بجا آورد» (دوم سموئیل ۱۲: ۹-۱۰). کاری که داوود کرده بود: «در نظر خداوند ناپسند آمد» (دوم سموئیل ۱۱: ۲۷) و خدا داوود را به عنوان زانی و قاتل در برابر همه محکوم نمود (دوم سموئیل ۱۲: ۹). این ماجرا وحشتناک است، ولی اگر با روح دعا آن را مطالعه کنیم، درس‌های بسیار با ارزشی از آن خواهیم آموخت. هر چند جنایتی وحشتناک و ناجوانمردانه است، ولی خوشحالم که در کتاب مقدس ذکر شده، چون بیان ماجرا و عواقب آن باعث شده که خیلی‌ها از فکر کردن به گناه هم پرهیزند. ماجرای گناه داوود، درس‌های بزرگی را به همراه دارد. اول اینکه حتی انسان‌های خوب و موافق دل خداوند هم اگر از خدا و کلام او چشم بردارند، ممکن است به راحتی در چنین گناهان شرم‌آوری اسیر شوند. هر کس که به خوبی خود توکل کند، نادان است. کسی که با تکیه بر حکمت و قوت شخصی خویش، خود را حریف شیطان می‌پندارد، شدیداً در اشتباه است. داوود یکی از برجسته‌ترین مردان زمان خود بود. او شجاع و بخشنده بود و می‌خواست اراده خدا را بجا آورد، ولی به خود اجازه داد که وسوسه را به بازی بگیرد و بدین ترتیب به عمق فساد، فرومایگی و رسوایی سقوط کرد.

همچنین از این داستان می‌آموزیم که گناه هیچ کس در نظر خدا ناچیز و مجاز نیست. نزد خدا جانبداری نیست و گناه هیچ کس را بدون مجازات باقی نمی‌گذارد. خدا داوود را دوست داشت و این محبت خود را با دلایل بسیار ثابت کرده بود، ولی وقتی داوود گناه کرد، خدا گناه او را به شدیدترین نحو مجازات نمود. گناه داوود زندگی‌اش را دچار تلخی و لعنت ساخت، ولی هنگامی که داوود توبه کرد، خدا او را بخشید و مجدداً شادی نجات را به او بازگردانید. با این همه داوود تنبیهات بسیاری را در زندگی خویش دید. یکی از پسران داوود راه پدرش را رفت و با خواهر ناتنی خود (دختر داوود) زنا کرد. یکی دیگر از پسرانش در قتل و جنایت راه پدر را پیمود، همانطور که داوود علیه پدر آسمانی‌اش طغیان کرده بود، پسرش نیز علیه خودش طاعی شد. داوود آنچه را کاشته بود، درو کرد. وقتی که خبر مرگ همین پسر طغیان‌گر را به داوود دادند، او فریاد زد: «ای پسر من ابشالوم، ای پسر من، پسر من ابشالوم، کاش که به جای تو می‌مردم، ای ابشالوم پسر من، ای پسر من» (دوم سموئیل ۱۸: ۳۳). داوود انحراف و مرگ ابشالوم را ثمره گناه خویش می‌دانست.

درس دیگری هم می‌توانیم از این ماجرا بیاموزیم. برای بدترین گناهکار هم بخشش کامل و مجانی وجود دارد. گناه داوود همچون ظلمت نیمه شب، تاریک و مخوف بود و هیچ عذری برای آن قابل پذیرش نبود، ولی او بخشیده شد. داوود گفت: «به خداوند گناه کرده‌ام» و خدا هم از طریق نبی‌اش ناتان پاسخ داد: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است» (دوم سموئیل ۱۲: ۱۳). داوود در زیباترین مزامیرش، روح توبه‌کار خود را نشان داده است (مزمور ۵۱، مزمور ۲۲: ۱-۵، مزمور ۲۵: ۷).

خدا قدوس است و به طور مطلق از گناه نفرت دارد. او حتی از کوچکترین گناه هم چشم‌پوشی نمی‌کند، ولی در ضمن او خدای محبت و بخشایش نیز هست. خدا حاضر است پست‌ترین گناهکاران را هم پیامرزد. کلام خدا همواره گناهکاران را فرا می‌خواند: «شریر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و به سوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و به سوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد» (اشعیا ۵۵: ۷۹). هستند کسانی که فکر می‌کنند آنقدر گناهکارند که دیگر بخششی برای آنها نیست، ولی این فکر اشتباه است. به ندرت می‌توان کسی را یافت که بیشتر از داوود در عمق گناه فرو رفته باشد. او مرتکب بدترین خیانت به دوست خود شد و حتی خون او را هم ریخت، با این حال بخشایش را یافت. خدا را شکر می‌کنم که اجازه داده تا از این گناه داوود مطلع باشم. با توجه به این ماجرا درمی‌یابیم که برای همه امیدی هست. هر کسی که نزد من آید و بپرسد: «آیا برای من بخشش و نجاتی هست؟» با جرأت و با استناد به این قسمت از کتاب مقدس به او خواهم گفت: «بله، داوود توبه کرد و رحمت یافت، تو هم می‌توانی چنین کنی.»

یکی از مخالفت‌های مکرری که مصرانه علیه کتاب مقدس عنوان می‌شود، درباره مطالبی است که در مزامیر به اصطلاح نفرین آمیز وجود دارند. اینگونه مطالب موجب می‌شوند که مسیحیان مشتاق و آگاه به تعالیم عهد جدید درمورد بخشش دشمنان دچار سرگردانی شوند. مخالفین می‌گویند که خصوصاً سه قسمت از مزامیر نشان می‌دهند که کتاب مقدس، کلام خدا نیست. اولی عبارت است از مزمور ۵۸: ۶ «ای خدا، دندان‌هایشان را در دهانشان بشکن.» به گفته مخالفان این آیه به قدری حالت انتقام‌جویانه شدید را نشان می‌دهد که ممکن نیست تحت الهام روح‌القدس به نگارش درآمده باشد. قسمت دوم عبارت است از مزمور ۱۰۹: ۱۰ «و فرزندان او آواره شده گدایی بکنند و از خرابه‌های خود، قوت را بجویند.» سومین قسمت نیز مزمور ۱۳۷: ۸-۹ می‌باشد، «این دختر فصلل که خراب خواهی شد، خوشا به حال آنکه به تو جزا دهد، چنانکه تو به ما جزا دادی. خوشا به حال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره‌ها بزند.»

درباره این آیات چه می‌توانیم بگوییم؟ اولاً در فصل دوم نیز ذکر شد که غالباً به طور ساده سخنان دیگران را ثبت می‌کند. در این بین اشخاص خوب یا بد و افراد تحت الهام یا غیرملهم وجود دارند. در مزامیر قسمت‌هایی وجود دارند که در آنها خدا با انسان سخن می‌گوید. این قسمت‌ها تماماً صحیح می‌باشند. از سوی دیگر قسمت‌هایی هم هستند که انسان‌ها آنها را به خدا گفته است و شاید درست نباشند. آیات مذکور در بالا همه گفته‌های انسان خطاب به خدا هستند و می‌توان ثبت این دعا‌های انسانی را امری تحت الهام محسوب نمود. از نظر خدا اینگونه دعاها نشانه درد و رنج قلبی شخصی هستند که خواهان انتقام از دشمنانش می‌باشد.

حتی اگر با معیار مسیحی قضاوت کنیم درمی‌یابیم که این دعا بهتر از این است که شخص با دست خود انتقام بگیرد. در حقیقت عهد جدید نیز به ما فرمان داده است که با دشمنان خود بدین‌طور رفتار کنیم. «انتقام از آن خداوند است و او جزا خواهد داد» (رومان ۱۲: ۱۹). به جای آنکه با دست خود انتقام بکشیم، باید آن را به خدا بسپاریم. هیچ اشتباه نیست اگر از خدا بخواهیم که دندان‌های شریران را بشکند، چون آنها از دندان‌های خود برای دریدن نیکوکاران استفاده می‌کنند. این دعا و همین طور آیه مربوط به قسمت دوم، از مزامیری نقل شده‌اند که قطعاً توسط داوود به نگارش درآمده‌اند، اما این حقیقت را به خوبی می‌دانیم که داوود در مقابله با دشمنان خویش بیش از همه بخشنده بود. به عنوان مثال هنگامی که خطرناکترین و تلخ‌ترین دشمنش یعنی شاول به دست او افتاد، نه فقط خود داوود او را نکشت، بلکه اجازه نداد که شخص دیگری نیز او را بکشد. در حالی که شاول در پی داوود بود تا او را به قتل برساند (اول سموئیل ۲۶: ۵-۹)، اما داوود حتی برای کار کوچکی که انجام داد؛ یعنی تکه‌ای از دامن ردای شاول را برید، مضطرب شد و خود را به خاطر این کار ناچیز که نسبت به سنگدل‌ترین دشمن خود انجام داده بود، سرزنش کرد (اول سموئیل ۲۴: ۵-۶).

آیا بهتر نیست که به جای آنکه به دست خود انتقام بگیریم، تلخی قلبی خود را در دعا به حضور خدا ریخته و همچون داوود با دشمنان خود مدارا کنیم؟ در همان حال که داوود در مزمور ۱۰۹: ۱۰ خطاب به خدا دعا می‌کرد که «فرزندان او آواره شده گدایی بکنند و از خرابه‌های خوب قوت را بجویند.» در عمل وقتی که به قدرت رسید، پرسید: «آیا از خاندان شاول کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟» داوود، نوه شاول را یافت و به او این امتیاز را بخشید که همچون پسرانش بر سفره پادشاهی بنشیند (دوم سموئیل ۱۹: ۱-۲، ۱۹: ۱۱). مطلب بیان شده در مزمور ۱۳۷: ۸-۹ به نظر بسیار وحشیانه می‌آید، اما این گفته بیش از آنکه یک دعا باشد، نبوت است. در این پیشگویی اعلام شده که به خاطر رفتار فصلل با قوم خدا چه دآوری وحشتناکی در انتظارش است. فصلل باید آنچه را که کاشته بود درو کند؛ یعنی باید همان‌طور که نسبت به قوم خدا عمل کرده بود، جزا ببیند. این نبوت درمورد فصلل عملی شد. نبوت وحشتناکتری هم درباره سرنوشت فصلل در اشعیا ۱۳: ۱۵-۱۸ ذکر شده بود.

با مطالعه و بررسی این مزامیر نفرین آمیز در نور سایر قسمت‌های کتاب مقدس ابهامات ما برطرف می‌شوند و درمی‌یابیم که موردی در آنها وجود ندارد که الهی بودن کتاب مقدس را خدشه‌دار سازد. قسمت‌هایی وجود دارند که از نظر ثبت در کلام خدا کامل و دقیق می‌باشند، اما این بدین معنی نیست که جملات ذکر شده صحیح هستند. کلام

خدا می گوید که انسانی چنین گفته است، ولی گفته انسان، لزوما کلام خدا نیست.

فصل شانزدهم: آیا خدای راستی و محبت، ارواح پلید را برای گمراهی مردم می‌فرستد؟

یکی از گیج‌کننده‌ترین قسمت‌های کتاب مقدس را می‌توان در اول پادشاهان فصل ۲۲ و تکرار آن در دوم تواریخ فصل ۱۸ یافت. در این قسمت میکای نبی سخن خود را چنین آغاز می‌نماید: «پس کلام خداوند را بشنو» (آیه ۱۹) و سپس ادامه می‌دهد: «من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.» بنابه گفته میکا خداوند کسی را می‌طلبد که به سراغ اخاب آمده او را ترغیب کند که به راموت جلعاد برآید. در جواب، روحی پلید و کاذب جلو می‌آید و در حضور خداوند می‌ایستد و می‌گوید: «من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود.» پس از آن گفته شده که یهوه به روح کاذب چنین گفت: «پس برو و چنین بکن» (آیات ۲۰-۲۲).

در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که خداوند کار آن روح کاذب را تأیید نموده و در فریب اخاب شرکت نموده است. در این باره چه توضیحی می‌توان داد؟ زمینه متن ما روشن است. میکایا که توسط روح‌القدس سخن می‌گفت، در نظر داشت که اخاب و یهوشافاط را از رفتن به راموت جلعاد منصرف نماید. در حالی که همه انبیای کذب به هر دو پادشاه گفته بودند که باید به آنجا بروند، چون در آنجا پیروز خواهند شد. گفته میکایا فرستاده خداوند کاملاً برخلاف اظهارات انبیای کذب بود. وی اعلام کرد که لشکرکشی آن دو پادشاه به شکست و خصوصاً به مرگ اخاب خواهد انجامید. میکایا صریحاً اظهار داشت که روح پلید از طریق آن انبیای کذب سخن گفته است. وی این مطلب را در یک مثال به تصویر کشید. مثال ذکر شده توسط میکایا کاملاً واضح و روشن است و هیچ خطایی در تعلیم آن نهفته نیست. تعلیم قطعی میکایا در این مثال این است که روح کاذب در دهان انبیای فریبکار بوده است، ولی اگر کل ماجرا را در نظر بگیریم، خداوند در آن نقشی نخواهد داشت.

خداوند نه فقط در گمراهی انبیای کذب نقش نداشت، بلکه حتی نبی خود را هم می‌فرستد تا به همه هشدار دهد که گفته سایر انبیا در اثر روح پلید بوده است. کار خدا این بود که نتیجه صحیح پایان جنگ را به درستی اعلام نماید. اگر همه به خدا و نبی‌اش گوش می‌دادند از آن مصیبت هم نجات می‌یافتند، ولی آنها خود خواستند که فریب سخنان کذب را بخورند. خدا هم آنها را به راه خود واگذاشت، ولی البته پس از اعلام اخطارهای لازم. این روش جهانی خداست که نه فقط در کتاب مقدس، بلکه در تجربه زندگی شخصی ما نیز اثبات شده است. خدا به هر شخص اجازه می‌دهد که یا شنیدن صدای خدا و درک حقیقت را برگزیند و یا خود را به ناشنوایی زده و فریب بخورد. اگر مردم نمی‌خواهند به معرفت راستی گرایند تا نجات یابند، خدا هم آنها را در دروغ‌های خودشان وامی‌گذارد تا فریب‌هایشان را باور داشته باشند. اگر انسان‌ها خواهان دروغ هستند خدا هم مجبورشان نمی‌کند که به راستی ایمان آورند (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۰-۱۲). قسمت‌های دیگری هم در کتاب مقدس وجود دارند که حاکی از فرستاده شدن ارواح پلید توسط خدا هستند و این سؤال را مطرح می‌کنند که چگونه می‌توان ایمان داشت که خدای نیکویی و محبت، چنین کاری بکند. به یکی از این قسمت‌ها رجوع می‌کنیم تا برای این مشکل پاسخی بیابیم.

در اول سموئیل ۱۶: ۱۴ چنین می‌خوانیم: «روح خداوند از شاوؤل دور شد و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت.» منظور از «روح بد» چیست؟ زمینه متن، موضوع را روشن می‌سازد. این روح بد، روح ناآرام، ناراضی و افسرده بود. موقعیت آن ماجرا چنین بود: شاوؤل ثابت کرده بود که نسبت به خدا صادق و بی‌ریا نیست. او عمداً از خدا بی‌اطاعتی کرده بود (اول سموئیل ۱۵: ۳۵-۴۰، بخصوص آیات ۲۲-۲۳) و در نتیجه خدا هم روح مقدس خویش را از او برداشته بود. به همین دلیل وی دچار روحیه‌ای ناآرام و افسرده گشته بود.

انجام این کار از سوی خدا نشانه عدم محبت و مهربانی وی نیست. در حقیقت خدا محبتی بیش از این نمی‌توانست در حق شاوؤل نماید. یکی از با محبت‌ترین تدارکات پدر آسمانی ما این است که هرگاه از او اطاعت نکرده و روی گردان شویم، او ما را در گناهان ناآرام و ناخشنود می‌سازد. اگر خدا می‌گذاشت که ما با شادی و آرامش خاطر به گناهان ادامه دهیم، بدترین ظلم را در حق ما مرتکب شده بود. خدا در رحمت عظیم خود، همه ما گناهکاران را به حضور خویش می‌پذیرد و اگر به او پشت کنیم ما را در گناهان به تلخی و افسردگی دچار می‌سازد. اگر در این مرحله

نسبت به این غم و ناآرامی، عکس‌العمل صحیح نشان دهیم، به نزد خدا بازگشته و مجدداً شادی روح‌القدس را تجربه خواهیم نمود. شاؤول راه غلط را انتخاب کرد و به جای رسیدن از غم به توبه، تلخی خود را عمیق‌تر ساخت و نسبت به برگزیده خدا کینه ورزید. خدا در محبت خود، شاؤول را دچار روحیه بد کرد، اما این شاؤول بود که عکس‌العمل مناسب نشان نداد و در نتیجه به تباهی سقوط کرد.

در دنیای امروز هم هستند بسیاری که زمانی به خدا نزدیک بوده‌اند، اما اکنون در دوری از خدا دچار ناآرامی و احساس بدبختی شده‌اند. چنین اشخاصی باید بیدار شده و خدا را شکر کنند که نمی‌خواهد در دوری از او با رضایت و شادی به پیش روند. آنها باید از گناهان خود توبه کنند تا شادی نجات را باز بدست آورند. داوود هم وقتی گناه کرد دچار همین روح ناآرامی و افسردگی شد وقتی توانست بر آن غلبه نماید که با دعای توبه و اعتراف به نزد خداوند رفت و شادی نجات را بازیافت. هم اوست که امروزه ما را هم تشویق می‌کند که چنین مسیری را طی کنیم (مزمور ۳۲: ۴-۸، ۵۱: ۹-۱۳).

ماجرای یونس و «نهنگ» همیشه مورد تمسخر بی‌ایمانان قرار گرفته و از سوی دیگر نیز بر سردرگمی ضعیفان در ایمان و لغزش‌خوردگان افزوده است. منتقدان، تاریخی بودن این ماجرا را کاملاً مردود و بی‌اعتبار شمرده‌اند. سعی آنها همراه بر این بوده که کتاب یونس را یک حکایت تخیلی و تمثیلی معرفی کنند. کسانی که با الهامی بودن کامل کتاب مقدس و صحت مطلق آن مخالفند مرتباً اظهار می‌دارند که از نظر علمی و با توجه به ساختمان دهان و حلق نهنگ، ممکن نیست که انسان بالغی بتواند از مجرای آن بگذرد؛ یعنی اگر خواهیم زنده بیرون آمدن انسان را هم از شکم نهنگ مورد بحث قرار دهیم، حتی در مورد بلعیده شدن یک انسان و امکان عبور او از دهان و حلق نهنگ نیز بحث وجود دارد. به این ایرادات چه پاسخی می‌توان داد؟

پیش از هر چیز باید توجه داشت که کتاب مقدس در هیچ جا نمی‌گوید که یک نهنگ، یونس را بلعید. در کتاب یونس ۱: ۱۷ نوشته شده که «و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو برد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.» در اینجا هیچ اشاره‌ای نشده که این ماهی بزرگ، همان نهنگ با ساختمان خاص دهان و حلق بوده باشد. خداوند برای انجام منظور خود می‌تواند ماهی خاصی مهیا نماید و یا از ماهی‌های موجود استفاده کند. البته در ترجمه قدیمی انگلیسی (KING JAMES) وقتی که مسیح به این واقعه تاریخی اشاره می‌کند (متی ۱۲: ۴۰)، کلمه WHALE یا نهنگ نوشته شده، ولی در ترجمه‌های جدید توضیح داده شده که این کلمه در اصل زبان یونانی به معنی «موجود عظیم‌الجثه دریایی» است. تا حدی طبیعی است که استنباط مترجمان از این هیولای دریایی، همان نهنگ باشد.

در ترجمه هفتاد (ترجمه عهد عتیق به زبان یونانی در اسکندریه و در قرون دوم پیش از میلاد) همین کلمه مورد استفاده در اصل یونانی متی ۱۲: ۴۰ به کار رفته صفت «بزرگ» به آن اضافه شده است. پس باید اذعان داشت که نه از عهد عتیق و از زبان عیسی نمی‌توان چنین برداشتی داشت که حتماً نهنگ، یونس را بلعیده باشد. پس آن همه زحمت محققان برای اثبات عدم امکان بلعیده شدن یک انسان توسط نهنگ «به خاطر سیستم خاص دهان و گلوی آن جانور» چندان لازم نبوده است. در کلام خدا اشاره‌ای به نوع موجود مذکور در ماجرای یونس نشده، ولی این حقیقت ثابت شده است که تا دوره‌های اخیر در دریای مدیترانه (که ظاهراً این ماجرا در آنجا واقع شده) کوسه ماهی‌های عظیم‌الجثه‌ای وجود داشته‌اند که به راحتی می‌توانستند یک انسان و یا حتی یک اسب را کاملاً فرو ببلعند. گزارشاتی هست مبنی بر اینکه در دریای مدیترانه چنین اتفاقاتی واقع شده و حتی توانسته‌اند در موردی که یک انسان توسط یکی از این هیولاهای دریایی بلعیده شده بود، پس از مدتی با کشتن آن موجود، آن مرد را زنده از شکمش بیرون آورند.

علاوه بر این، اگر همان نهنگ را هم بپذیریم، توجیه قضیه آنطور که مخالفین می‌گویند دشوار نخواهد بود. بعضی از انواع نهنگها می‌توانند از پس بلعیدن یک انسان بالغ و کامل برآیند. فرانک بالن، نویسنده معروف در کتاب خود تحت عنوان «سفر نهنگ عنبر» اظهار می‌دارد: «کوسه‌ای به طول ۴/۵ متر در شکم یک نهنگ عنبر یافت شد.» وی در جای دیگر می‌نویسد: «نهنگ عنبر همیشه قبل از جان دادن، محتویات معده‌اش را بالا می‌آورد. در یکی از موارد که چنین نهنگی صید و کشته شد، محتویات شکم حجم عظیمی را تشکیل می‌داد؛ یعنی محوطه‌ای به طول ۲/۵ متر و عرض و ارتفاع ۱۸۰ سانتیمتر را اشغال نمود.» بدیهی است که برای نهنگی اینگونه، بلعیدن یک انسان کار دشواری نخواهد بود. ممکن است این ایراد گرفته شود که اگر انسانی در شکم یک نهنگ باشد، توسط اسیدهای معده آن موجود کشته خواهد شد. این ایراد از زبان کسی بیرون می‌آید که نقش خدا را فراموش کرده، در حالی که در کتاب مقدس تصریح شده که خدا بر کل ماجرای یونس، حاکم بود. خدایی که آن هیولا، انسان و اسیدهای معده را آفریده در کنترل کردن آن مشکلی نخواهد داشت. سعی ما بر این نیست که معجزه‌آسا بودن ماجرای یونس را انکار نموده و همه چیز را طبیعی جلوه دهیم. برای هر کس که به خدا ایمان دارد و در یک تجربه عمیق روحانی او را شناخته است. پذیرش امکان معجزه دشوار نیست.

این را هم می‌توانیم اضافه کنیم که کتاب مقدس نمی‌گوید یونس در شکم ماهی و در تمام آن دوره سه روزه زنده ماند. حتی اشاراتی هست که نشان می‌دهند یونس در آن مدت مرده بود (یونس ۲: ۲، ۲: ۵-۶)، این امکان قویا وجود دارد که یونس، مرگ و زنده شدن مجدد را تجربه نموده باشد. اگر چنین باشد یک مورد به موارد زنده شدن معجزه‌آسای مردگان در کتاب مقدس اضافه خواهد شد. علاوه بر آن یونس نشانه دقیق‌تری از مرگ و قیام مسیح بشمار خواهد آمد (متی ۱۲: ۴۰). برای مؤمنان به قدرت الهی هیچ معجزه‌ای عجیب نیست. بارها در تاریخ هم چنین اتفاقاتی ثبت شده که اشخاص چند ساعت و یا چند روز پس از مرگ، زنده شده‌اند.

به یاد داشته باشید که مسیح به تاریخی بودن این واقعه اشاره کرده و اگر ماجرای یونس را حکایت و تمثیل بدانیم، اعتبار سخنان مسیح را پایین آورده‌ایم. بدین ترتیب با بررسی دقیق همه آنچه که کتاب مقدس گفته و با مراجعه به حقایق تاریخی تمام الهامات و اشکالات موجود در ماجرای یونس و نهنگ برطرف می‌شوند.

من به طور مداوم با اشخاصی مواجه می‌شوم که می‌گویند کتاب مقدس مملوست از تناقضات. وقتی از آنها می‌خواهم که به یک مورد اشاره کنند، جواب می‌دهند: «همه‌اش پر است از تناقض». معمولاً هر چه بیشتر اصرار می‌کنم که فقط یک نمونه بیاورند، چیزی برای گفتن ندارند، ولی گاهی هم پیش می‌آید که شخص بی‌ایمانی را می‌بینم که به قدر کافی از کتاب مقدس مطلع است تا به بعضی نکات ظاهراً متناقض اشاره نماید. در این فصل به بعضی از این نکات توجه می‌کنیم.

آیا انسان می‌تواند خدا را ببیند؟

یکی از مواردی که مکرراً مطرح می‌شود، تناقض ظاهری میان یوحنا ۱: ۱۸ و خروج ۲۴: ۱۰ می‌باشد. در آیه اول می‌خوانیم: «خدا را هرگز کسی ندیده است». در حالی که آیه دوم اظهار می‌دارد که موسی و هارون، ناداب و ابیهو و هفتاد تن از مشایخ اسرائیل «خدای اسرائیل را دیدند» (آیات دیگری نیز وجود دارند که دال بر دیده شدن خدا توسط انسان‌ها می‌باشند). این نکته تناقض آشکاری به نظر می‌آید و بسیاری از بی‌ایمانان اطراف ما در مورد آن دچار اشکال می‌شوند. حتی یکی از مذهبی‌ترین اشخاصی که من می‌شناسم، به حدی درباره این مسأله سرگردان شده بود که فاصله زیادی را از محل کار خود طی کرد و با حالتی آشفته نزد من آمد تا در این مورد بپرسد. راه حل این مشکل ظاهراً بدون پاسخ در حقیقت بسیار آسان است. در ابتدا باید توجه داشته باشیم ممکن است دو جمله‌ای که در ظاهر متناقض محسوب شوند در اصل هر دو کاملاً صحیح باشند.

برای مثال اگر کسی از من بپرسد آیا تا به حال پشت سر خود را دیده‌ام، جواب خواهم داد: «خیر، هرگز پشت سرم را ندیده‌ام». این جواب دقیقاً صحیح است و نیز جواب من می‌تواند بدین صورت باشد: «بله، پشت سرم را دیده‌ام» و این جواب هم دقیقاً صحیح بوده، هر چند با جواب اول کاملاً متناقض است. همان پشت سرم را که هرگز ندیده‌ام، توانسته‌ام با استفاده از دو آینه یکی در رو به رو و دیگری در پشت، بارها ببینم. پس جواب من بستگی دارد به اینکه منظور سؤال‌کننده چیست. بسته به منظور وی هر دو جواب «بله» و «خیر» من می‌توانند درست باشند. شخصی ممکن است اعتراض کرده و بگوید: «در مورد آخر واقعاً پشت سر خود را ندیده‌اید، بلکه انعکاس آن را مشاهده کرده‌اید».

جواب من این خواهد بود: «به همین صورت شما هم پشت سر هیچ کس دیگر را ندیده‌اید، چون وقتی به پشت سر کسی نگاه می‌کنید، آنچه می‌بینید انعکاس نوری است که از پشت سر شخص مقابل بر شبکه چشم شما می‌فتد.» در هر حال، همه متوجه می‌شویم که در به کار بردن زبان محاوره‌ای، منظورمان چیست. همه می‌دانیم وقتی کسی می‌گوید که پشت سر دیگری را دیده، منظورش این است که این انعکاس آن را بر شبکه چشمش دیده است و یا اگر می‌گوید پشت سر خود را در آینه دیده است، در حقیقت انعکاس آن را در آینه مشاهده نموده است. در مورد اول، انعکاس دیده می‌شود و در مورد دوم انعکاس انعکاس. پس در هر دو مورد، آنچه که واقعاً دیده می‌شود، نور منعکس شده است.

این مثال با نکته مورد بحث ما شباهت بسیاری دارد. خدا در ذات ابدی خود «غیر قابل رؤیت» («نادیده»، اول تیموتاؤوس ۱: ۱۷) است. هیچ کس او را ندیده است و ما هنوز نمی‌توانیم او را ببینیم (اول تیموتاؤوس ۶: ۱۶) در آیه مورد بحث ما از انجیل یوحنا می‌خوانیم: «خدا را هرگز ندیده است. پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.» پس این خدای غیر قابل رؤیت (نادیده) در سخنان و شخصیت عیسی بر ما ظاهر شده و تفسیر گشته است (کلمه‌ای که در این آیه به صورت «ظاهر کرد» ترجمه شده، ریشه کلمه تفسیر نیز می‌باشد). این ظاهر کردن نه فقط در سخنان مسیح صورت پذیرفته، بلکه در شخصیت او مشهود است، به حدی که او می‌توانست بگوید: «کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (یوحنا ۱۴: ۹).

ولی این خدای ذاتاً نامرئی، از این امر خشنود بوده که با فیضی عظیم، بارها خود را به شکل جسمانی آشکار نماید. موسی و هفتاد تن از مشایخ، چنین ظهور الهی (یا تجلی) را هنگامی که بر کوه بودند دیدند. اشعیا این ظهور را در

هیکل دید (اشعیا ۶: ۱) و در شرح آن اظهار داشت: «خداوند را دیدم» ایوب در ملاقات رو در رو با خدا، چنان تحت تأثیر واقع شد که با فروتنی گفت: «از خویشتن کراحت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم» (ایوب ۴۲: ۶). خدا بود که در این تجلیات آشکار می‌شد، پس آنها خدا را می‌دیدند. بدین ترتیب در می‌یابیم که دو عبارت ظاهراً متناقض؛ یعنی «خدا را هرگز کسی ندیده است» و «موسی (و دیگران) خدا را دیدند» هر دو صحیح می‌باشند.

عیسای مسیح تجلی کامل خدا بود. «در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است» (کولسیان ۲: ۹). به همین دلیل عیسی به فیلیپس گفت: «کسی که مرا دید، پدر را دیده است.» زمانی می‌رسد که تمام آنانی که پاکدل باشند، تجلی پایدار خدا را در جسم خواهند دید (متی ۵: ۸). عیسی پیش از تجسم خود، در صورت خدا بود (فیلیپیان ۲: ۸). کلمه‌ای که در این آیه «صورت» ترجمه شده، در اصل یونانی بدین معنی است: «شکل ظاهری یک شخص یا شی، ظاهر خارجی.» پس این آیه به ما می‌آموزد که عیسای مسیح پیش از تجسمش روی زمین، صورت یا ظاهر خارجی خدا بود؛ یعنی خدای غیرقابل رؤیت که در ذات خود روح است، خود را در یک شکل خارجی و مرئی ظاهر می‌سازد.

نوشته‌های روی صلیب

«تناقض» دیگری از سوی بی‌ایمانان مطرح می‌شود و غالباً ایمانداران را هم دچار اشکال می‌سازد، چهار اشاره‌ای است که در اناجیل راجع به نوشته‌های روی صلیب مذکور می‌باشد. در متی ۲۷: ۳۷ می‌خوانیم و «تقصیرنامه او را نوشته بالای سرش آویختند که این است عیسی پادشاه یهود.» در مرقس ۱۵: ۲۶ چنین آمده است: «و تقصیرنامه وی این نوشته شد، پادشاه یهود.» در لوقا ۲۳: ۳۸ نوشته شده: «و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود» و در یوحنا ۱۹: ۱۹ می‌خوانیم و «پیلطس تقصیرنامه‌ای نوشته بر صلیب گذارد و نوشته این بود، عیسای ناصری پادشاه یهود.» کلمات هیچ یک از این نوشته‌ها کاملاً با یکی از آیات دیگر منطبق نیست. پس چگونه می‌توان هر چهار نوشته را صحیح محسوب نمود؟ گفته شده باید بپذیریم که لااقل سه نوشته از نظر کلمات به کار رفته اشتباه هستند. اشخاصی که مخالف الهام لغوی کتاب مقدس هستند، تأکید بسیاری بر این مشکل دارند.

در این مورد متعجب هستیم از اینکه چطور تا به این حد بر این موضوع تأکید می‌شود، چون پاسخ این مشکل در همین آیات داده شده است و هر شخص دقیقی می‌تواند آن را بیابد. یوحنا در ۱۹: ۲۰ اظهار می‌دارد که به منظور اینکه همه از هر ملتی بتوانند نوشته را بخوانند، به سه زبان نوشته شد. زبان عبرانی، زبان عمومی بود، به لاتین برای رومی‌ها نوشته شد و یونانی هم زبان بین‌المللی محسوب می‌شد. جرم اصلی عیسی این بود که او ادعا کرده بود «پادشاه یهود» است. او به خاطر همین ادعا مصلوب شد و به همین دلیل عبارت «پادشاه یهود» به سه زبان عبرانی، لاتین و یونانی نوشته شد. همین کلمات در هر چهار آیه فوق مشترک هستند. متی (که برای یهودیان می‌نوشت) طبیعتاً عبارت عبرانی را ذکر کرده است. مرقس (که برای رومی‌ها می‌نوشت) علاقه‌مند بوده که عبارت لاتینی را بنویسد و لوقا هم نوشته یونانی را ثبت نموده است. «عیسای ناصری» اعلام روشن و کاملی است از هویت عیسی و «پادشاه یهود» هم ادعای اوست که جرم وی محسوب می‌شود.

تنها اشکالی که باقی می‌ماند تفاوت میان مرقس و یوحناست، ولی اگر در مرقس ۱۵: ۲۶ دقت نماییم. می‌بینیم مرقس نمی‌گوید که تمام کلمات نوشته شده روی صلیب را ذکر نموده است. او به سادگی می‌گوید: «تقصیرنامه وی این نوشته شد.» اتهام او این بود «پادشاه یهود» و مرقس هم فقط همین را می‌نویسد. این عبارت که «این است عیسای ناصری.» اتهام مسیح محسوب نمی‌شد، بلکه در حقیقت اسم متهم بود. بدین ترتیب تمام این اشکال که این همه بر آن تأکید می‌شود، با دقت کافی بر آنچه نوشته شده، رفع می‌گردد.

ایمان آوردن شاؤول

«تناقض» دیگری که مطرح است، تفاوتی است که بین دو روایت مختلف ایمان آوردن شاؤول طرسوسی به چشم می‌خورد. در اعمال رسولان ۹: ۷ می‌خوانیم که همسفران شاؤول در راه دمشق، صدایی را که با او سخن می‌گفت شنیدند، ولی هیچ کس را ندیدند. از سوی دیگر پولس در شرح ماجرای ایمان آوردن خود به یهودیان اورشلیم می‌گوید: «همراهان من نور را دیده ترسان گشتند، ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند» (اعمال رسولان ۲۲: ۹). به نظر می‌آید که این دو جمله تناقض آشکاری با یکدیگر دارند. لوقا در بیان ماجرای ایمان آوردن، اظهار می‌دارد که همسفران پولس صدا را شنیدند، ولی خود پولس در اعلام چگونگی ایمان آوردن خویش می‌گوید که آنها

صدا را نشنیدند. آیا می‌توان تناقضی واضح‌تر از این یافت؟ ولی با رجوع به متن یونانی این دو قسمت، تضاد مذکور از میان می‌رود. در اعمال رسولان ۹: ۷ صدایی شنیده می‌شود، ولی همه شنوندگان به جز شاؤول، پیغام سخنگو را در نمی‌یابند. کلمه «صدا» در اصل یونانی به دو معنا به کار می‌آید، اول «سر و صدا و نوا» و دوم «آواز یا آوای کلمات ادا شده». «سر و صدا» به گوش همسفران شاؤول می‌رسد، ولی نمی‌توانند کلمات ادا شده را تشخیص دهند و پیغام را بفهمند. به همین ترتیب مشخص می‌شود که همراهان شاؤول نور درخشان را دیدند (اعمال رسولان ۲۲: ۹)، ولی قادر به تشخیص یک شخص نبودند (اعمال رسولان ۹: ۷). پس جواب این به اصطلاح تناقض هم با دقت در آنچه که کتاب مقدس اظهار می‌دارد، پس جواب این به اصطلاح تناقض هم با دقت در آنچه که کتاب مقدس اظهار می‌دارد، بر ایمان روشن می‌گردد.

قیام عیسای مسیح

در روایات مختلفی که از قیام مسیح از مردگان شده است هم تناقضات بسیاری یافته‌اند. یک ایماندار برجسته با ارسال نامه‌ای به دفتر روزنامه، خواهان حل این مشکل شد. او نوشته بود: «روایت رفتن اشخاص به سر قبر در چهار انجیل کاملاً متفاوت است. در دو انجیل آمده که زن‌ها، دو فرشته را کنار قبر دیدند، در حالی که در دو انجیل دیگر نوشته شده که آنها فقط یک فرشته را دیدند.» برای این مشکل ظاهری چه راه حلی می‌توان ارائه داد؟ قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که در این ایراد تمام مطالب به طور صحیح نوشته نشده‌اند. نه فقط در دو انجیل، بلکه در هیچ جا اشاره نشده که زن‌ها «فقط یک فرشته را دیدند»، این نکته درست است که متی می‌گوید آنها فرشته‌ای دیدند (متی ۲۸: ۱-۵) و مرقس اظهار می‌دارد: «جوانی را... دیدند» (مرقس ۱۶: ۵-۷)، ولی نه متی و نه مرقس هیچ یک نمی‌گویند که زن‌ها «فقط» یک فرشته دیدند. مواجه شدن آنها با یک فرشته مانع از این نیست که دو فرشته دیده باشند.

علاوه بر این، نمی‌توان گفت که دو انجیل می‌گویند که زن‌ها در کنار قبر دو فرشته را دیدند. درست است که لوقا می‌گوید (۲۴: ۳-۴) پس از اینکه زن‌ها وارد قبر شدند، دو مرد (یا فرشته) را دیدند که با لباس درخشان ایستاده بودند، ولی این امر با آنچه متی اشاره دارد مربوط نیست، چون فرشته مذکور در متی در بیرون قبر بود. همچنین به نظر نمی‌آید که این آیه با مورد مذکور در انجیل مرقس ارتباط داشته باشد، چون مرد جوان (یا فرشته) مورد اشاره در مرقس، در سمت راست قبر نشسته بود. شاید فرشته‌ای که بیرون قبر بوده، بعد از مدتی به این فرشته درون قبر ملحق شده و این دو با هم در مقابل زن‌ها ایستاده باشند. اگر این فرض را با گفته لوقا تطبیق دهیم، دقیق‌تر خواهد شد، چون قسمتی از پیغام فرشتگان مذکور در لوقا با صحبت فرشته بیرون قبر در انجیل متی و مرد جوان درون قبر در انجیل مرقس مطابقت دارد (لوقا ۲۴: ۵-۶، متی ۲۸: ۵-۷، مرقس ۱۶: ۵-۷ را مقایسه کنید). راه حل بسیار ساده این است که در نظر بیاوریم، به هنگام رسیدن زن‌ها، فرشته‌ای بیرون قبر وجود داشت و فرشته دیگر با داخل شدن زن‌ها به درون قبر مشاهده شد.

فرشته‌ای که بیرون بود داخل شد و فرشته‌ای که در داخل نشسته بود برپا ایستاد و هر دو در مقابل زن‌ها قرار گرفتند. سپس با هم یا یکی پس از دیگری، جملات مذکور در متی و مرقس و لوقا بر زبان راندند، ولی در مورد روایت یوحنا چه بگوییم؟ یوحنا اظهار می‌دارد که دو فرشته با لباس سفید، یکی در طرف سر و دیگری به جانب قدم عیسی، آنجا که بدن او نهاده شده بود قرار داشتند (یوحنا ۲۰: ۱۲-۱۳). چگونه می‌توانیم این مطلب را با سه روایت اناجیل دیگر هماهنگ نماییم؟ پاسخ بسیار ساده است. گروه زن‌ها این دو فرشته را ندیدند، بلکه برای ما مشخص شده که تنها مریم مجدلیه آنان را دید. مریم هماره با سایر زن‌ها به سوی قبر می‌آمد، ولی کمی از بقیه جلوتر افتاد و اولین کسی بود که به سر قبر رسید و دید که سنگ غلطانیده شده است (یوحنا ۲۰: ۱). بلافاصله چنین نتیجه‌گیری نمود که جسد مسیح را از قبر دزدیده‌اند و فوراً به سوی شهر دوید تا این خبر را به گوش پطرس و یوحنا برساند (یوحنا ۲۰: ۲). در این زمان سایر زن‌ها از راه رسیدند و وارد قبر شدند و وقایع مذکور در متی، مرقس و لوقا اتفاق افتاد. اینان قبل از بازگشت مریم قبر را ترک نمودند. پطرس و یوحنا هم قبل از ورود مجدد مریم از آنجا رفتند. سپس آن دو فرشته که یکی قبلاً بیرون قبر بوده و دیگری هم در درون آن نشسته بود، در دو طرف سر و قدم، جایی که بدن عیسی گذاشته شده بود نشستند.

با مطالعه دقیق می‌توان تمام تناقضات ظاهری و متعددی را که در روایت قیام وجود دارد برطرف نمود، ولی همین تناقضات ظاهری، صحت و درستی نوشته‌ها را ثابت می‌کنند. بدیهی است که چهار روایت، نوشته‌هایی مستقل و مجزا

بوده‌اند. اگر چهار شخص می‌خواستند در مورد قیامی که اتفاق نیفتاده، داستانی دروغین بنویسند، سعی می‌کردند که نوشته‌هایشان لااقل از نظر ظاهری هم که شده با هم یکسان باشند. در این صورت تناقضی به چشم نمی‌خورد، ولی موضوع ما کاملاً برعکس است، چون تمام تناقضات در ظاهر ماجرا به نظر می‌آیند و تنها به وسیله مطالعه دقیق و طولانی می‌توان هماهنگی واقعی را یافت. اگر این روایات با نیرنگ و تباری ساخته شده بودند ممکن نبود این هماهنگی نهفته موجود باشد. این توافق تنها در کسانی امکان وجود دارد که هر یک به طور مستقل از دیگری نکات برجسته موضوع را شنیده باشد و جزئیات آنچه را که بیشتر بر او تأثیر گذاشته است از نقطه نظر خود بیان نماید و در عین حال از ذکر سایر جزئیات که بر دیگر ناقلان روایت مؤثر بوده اجتناب ورزد.

گاهی چنین به نظر می‌آید که دو روایت با هم متناقض‌اند، ولی روایت سوم به طور غیرعمدی موجب رفع اختلافات ظاهری دو روایت قبلی شده آنها را با هم سازگار می‌نماید. این نکته دقیقاً در مورد چهارمین روایت قیام عیسی مسیح مصداق دارد. پس قلباً باید از خدا به خاطر این اختلافات ظاهری میان آن روایت‌ها تشکر کنیم. حتی اگر نتوانیم برای تناقضات ظاهری، راه حلی بیابیم باز این حقیقت ما را تشویق خواهد نمود که چنانچه تمام اطلاعات لازم را در آن مورد داشته باشیم، قادر به حل مشکل خواهیم بود. با مطالعه و بررسی بیشتر این چهار روایت، اگر منصف باشیم بیشتر قانع می‌شویم که آنها چهار نوشته مستقل و ناوابسته هستند که آنچه را که واقعا اتفاق افتاده است، نقل می‌کنند. همین اختلافات ظاهری کاملاً ثابت می‌کنند که روایت چهار انجیل راجع به قیام مسیح، مطلبی ساختگی و فریب‌کارانه نیست. همین نکته را می‌توان در مورد تمام تفاوت‌های موجود در انجیل نیز بیان نمود. در این بحث کوتاه نمی‌توان تمام آن موارد متعدد را ذکر کرد، ولی ارائه نمونه فوق نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با بررسی دقیق‌تر همه اختلافات ظاهری را حل نمود.

آیا خدا پشیمان می‌شود؟

نکته دیگری که ظاهراً «تناقض» در کتاب مقدس بشمار می‌آید و بسیاری از ایمانداران را آشفته می‌سازد، مسأله‌ای است که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد. در ملاکی ۳: ۶ می‌خوانیم: «زیرا من که یهوه می‌باشم، تبدیل نمی‌پذیرم» و در یعقوب ۱: ۱۷ «هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می‌شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست» و همچنین در اول سموئیل ۱۵: ۲۹ «و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی‌گوید و تغییر به اراده خود نمی‌دهد، زیرا او انسان نیست که به اراده خود تغییر دهد»، ولی این آیات ظاهراً با یونس ۳: ۱۰ متناقض‌اند: «پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند، پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت.» در این آیه نه فقط گفته شده «خداوند پشیمان شد»، بلکه اشاره شده که «در دل خود محزون گشت.» پاسخ این تناقض آشکار چیست؟

آنچه که در آیات اول آمده، کاملاً صحیح است، چون خدا مطلقاً تغییرناپذیر می‌باشد. او «دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است» (عبرانیان ۱۳: ۸)، اما آیات بعدی هم صحیح‌اند، چون اگر خدا باید در ذات خود نسبت به گناه در انزجار کامل باشد و در هدف خود برای داوری کردن گناه، مطلقاً ثابت بماند، پس چنانچه شهر یا شخصی در رفتار خود نسبت به گناه تغییر کند، خدا هم الزاماً باید در برخورد خود نسبت به آن شهر یا شخص تغییر نماید. اگر خدا تغییرناپذیر بماند و اگر برخوردش با گناه و عدالت ثابت باشد، پس باید رفتارش با کسانی که از گناه توبه می‌کنند فرق نماید. ذات او همیشه ثابت است، ولی رفتارش با انسان متغیر بسته موقعیت انسان، متفاوت می‌باشد. انزجار خدا از گناه ثابت است، همچنان که علاقه‌اش نسبت به عدالت.

این نکته را می‌توان با یک مثال روشن ساخت. فرض کنید قطاری در شرق یک ایستگاه راه آهن توقف نموده است. تا وقتی که قطار حرکت نکند، موقعیت ایستگاه هم نسبت به آن تغییر نخواهد نمود، ولی اگر قطار به سمت غرب حرکت نماید، به زودی ایستگاه را پشت سر گذاشته و در غرب آن قرار خواهد گرفت. مگر اینکه ایستگاه هم متحرک باشد و همراه با قطار حرکت کند. تنها در این صورت است که موقعیت ایستگاه نسبت به قطار تغییرناپذیر خواهد بود و این امر هم محال است، چون ایستگاه باید در محل ثابتی قرار داشته باشد. موقعیت خدا هم نسبت به بشر به همین صورت است. اگر خدا در شخصیت، هدف و موقعیت خود ثابت است پس باید در رفتار خود نسبت به انسانی که از گناه به عدالت می‌گردد، تغییر دهد. پس خدا در فکر خود تغییر نمی‌کند، ولی در رابطه خود نسبت به بشر متغیر است و لاجرم تفاوت‌هایی دارد.

در مورد گناهکار شدن بشر در زمان نوح هم اوضاع به همین منوال است. خدا می‌بایست در رفتار خود نسبت به بشری که بیش از پیش در بی‌اطاعتی و فساد فرو می‌رفت، روش تنبیه را در پیش می‌گرفت. انسان زمان نوح همان انسانی نبود که خدا در زمان آفرینش می‌خواست. اگر خدا نسبت به اوضاع اسفناک پیش آمده، پشیمان و محزون نمی‌شد پس باید ذات خود را تغییر می‌داد تا دیگر حساسیتی نسبت به گناه و شرارت بشر نداشته باشد که این امر غیرممکن بود. خدا نمی‌توانست در قدوسیت خود تغییری دهد.

چه کسی داوود را برانگیزانید که اسرائیل را بشمارد؟

تناقض ظاهری دیگری را می‌توان بین دوم سموئیل ۲۴: ۱ و اول تواریخ ۲۱: ۱ یافت. در آیه اول می‌خوانیم: «و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داوود را بر ایشان برانگیزانیده گفت برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.» آیه دیگر می‌گوید: «و شیطان به ضد اسرائیل برخاسته داوود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد.» پس در یک آیه گفته شده که خداوند، داوود را به این کار برانگیزانید و به او گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.» در حالی که آیه دیگر اظهار می‌دارد که شیطان داوود را به انجام این کار اغوا نمود. کدام آیه صحیح است؟

به این پرسش می‌توان به سادگی چنین پاسخ داد که هر دو آیه صحیح‌اند. بعضی‌ها دوم سموئیل ۲۴: ۱ را چنین تفسیر می‌کنند که فاعل قسمت دوم آیه خدا نیست، بلکه شیطان است که داوود را برمی‌انگیزاند و خشم خدا هم در ابتدای آیه به همین دلیل می‌باشد. با این تفسیر دیگر تناقضی میان دو آیه مذکور باقی نخواهد ماند، ولی احتیاجی به این طرز تفسیر نداریم، اما برای کسی که از تعلیم کتاب مقدس راجع به رابطه خدا با آزمایش و نقش شیطان آگاه است، هیچ مشکلی نیست که نتوان بر آن چیره شد. در دوم قرن‌تین ۱۲: ۷ پولس به ما می‌گوید به علت اینکه مبادا او به خاطر زیاده‌تری مکاشفات دچار غرور شود، خاری در جشمش داده شد؛ یعنی تا «فرشته شیطان» به او لطمه بزند، چون هدف این خار در جسم یا «فرشته شیطان» نکته مفیدی بود؛ یعنی اینکه مانع «زیاده سرافرازی» پولس می‌شد، پس واضح است که خدا این خار را داده بود. البته در اینکه فرشته یا فرستاده مذکور هم منشأ شیطانی داشت شکی نیست. بدین ترتیب درمی‌یابیم که خدا از شیطان شرور برای نیکویی و انضباط اخلاقی ما استفاده می‌نماید. همانطور که او کاری می‌کند تا خشم انسان به حمد و تسبیح او بینجامد (مزمور ۷۶: ۱۰) از شرارت شیطان نیز برای حمد و جلال خدا استفاده می‌کند و آن را برای خیریت ما به کار می‌برد. شیطان، داوود را برانگیزانید، ولی این امر با اجازه خدا صورت پذیرفت. نتیجه این بود که داوود در شکست خود آموخت که مغرور نشود.

نه فقط می‌گویند که کتاب مقدس مملوست از تناقضات، بلکه اشتباهاتی هم برای آن قائل هستند. یکی از این «اشتباهات» که مکرراً توسط منتقدان ذکر می‌شود در متی ۲۷: ۹-۱۰ یافت می‌گردد: «آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند و آنها را به جهت مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.» متنی که اینجا توسط متی مورد اشاره است در زکریا ۱۱: ۱۱-۱۳ آمده است. در نظر اول چنین می‌نماید که متی در نسبت دادن آیات فوق به ارمیا اشتباه کرده، چون واضح است که زکریا این پیشگویی را نموده است. حتی ژان کالون هم ظاهراً چنین فکر می‌کرد که اشتباه از متی است. او می‌گوید: «اینکه چگونه نام ارمیا وارد این متن شده برای من روشن نیست و خود را هم به خاطر این مسأله مشوش نمی‌سازم. آیات به روشنی نشان می‌دهند که نام ارمیا به اشتباه به جای نام زکریا آمده، چون در نوشته‌های ارمیا هیچ آیه‌ای که حتی مشابه این مطالب هم باشد، نمی‌توان یافت.»

منتقدان از همین مسأله استفاده نموده اظهار می‌دارند که روایت انجیل، لزوماً گزارش تاریخی و صحیح نیست. آیا ما هم باید بپذیریم که متی اشتباه کرده است؟ هیچ الزامی نداریم! اولاً در بعضی نسخه‌های قدیمی، کلمه «ارمیا» در این آیات به چشم نمی‌خورد و جمله بدین صورت است: «آنگاه سخنی که به زبان نبی گفته شده بود تمام گشت.» در آن نسخه‌ها ذکر نشده که نبی مورد نظر، چه کسی بوده است. در بعضی نسخه‌ها نیز نام زکریا به جای ارمیا نوشته شده، ولی محققانی از قبیل وسکات (Wescott) و هارت (Hort) هیچ یک از این دو گروه نسخ را نمی‌پذیرند. با این حال از قدیمی‌ترین و بهترین نسخه‌های کتاب مقدس، فاقد نام ارمیا در این آیه می‌باشند. شاید این اشکال با همین دلیل برطرف شود که نسخه‌برداران بعدی را مقصر بدانیم. در هر حال این هم قانع‌کننده نیست، چون برجسته‌ترین منتقدان متنی معتقدند که نام ارمیا از ابتدا بوده و نویسنده این سطور هم این نظر را صحیح می‌داند. پس اگر متی به هنگام نگارش متن اولیه انجیل خود نقل قول فوق را به ارمیا نسبت داده، باید دید که چرا اشتباهی مرتکب نشده است؟

این را می‌پذیریم که این آیات با کلماتی بسیار مشابه آنها جزو نبوت زکریا هستند، ولی این مستلزم این نیست که ارمیا چنین نگفته باشد. از این حقیقت به خوبی آگاهی داریم که انبیای متأخر عهد عتیق غالباً نبوت‌های انبیای پیش از خود را تکرار می‌کردند. برای مثال خود زکریا در (۴: ۱) نبوتی را از ارمیا نقل کرده است (ارمیا ۱۸: ۱۱). شاید همین مسأله مورد بحث ما نیز در اصل نقل قول زکریا از ارمیا باشد. در کتاب ارمیا چنین نبوتی ثبت نشده، ولی هیچ دلیلی در دست نداریم که نبوت‌های ارمیا فقط به آن کتاب که از او در دسترس ماست محدود شوند. در حالی که احتمالاً زکریا به آسانی می‌توانسته با سایر نبوت‌های ارمیا دسترسی داشته باشد. علاوه بر این باید توجه داشته باشیم که خود زکریا در ۷: ۷ چنین می‌گوید: «آیا کلامی را که خداوند به واسطه انبیای سلف ندا کرد... نمی‌دانید؟» پس واضح است که زکریا این را بخشی از مأموریت خود می‌دانست که نبوت‌های انبیای پیشین را دوباره اعلام نماید. بخصوص این تمایل نسبت به تکرار نبوت‌های ارمیا باید در زکریا وجود می‌داشت، چون این جمله در میان یهودیان آن عصر گفته می‌شد که «روح ارمیا بر زکریا قرار گرفته است.»

پس درمی‌یابیم که این به اصطلاح اشتباه متی با بررسی دقیق موضوع برطرف می‌گردد. بهتر است این نکته هم اضافه شود که بسیاری از منتقدان در انتساب فصل‌های آخر کتاب زکریا به وی، بحث بسیار دارند. در خود این فصل‌ها نشانه‌ای از تأیید اینکه آنها را نوشته به چشم نمی‌خورد. درست است که قرن‌ها این فصل‌ها را از زکریا دانسته‌اند، ولی بعضی از محققان می‌پرسند، آیا نمی‌توان آنها را از آن ارمیا دانست؟ اگر این فرض را صحیح بدانیم دلیل دیگری بر اثبات نوشته متی خواهیم داشت، ولی اگر هم این فرض صحیح نباشد و زکریا ۱۱: ۱۱-۱۳ توسط خود وی نوشته شده باشد، باز دلیل بر آن نیست که همین نبوت را ارمیا هم نکرده باشد. باید توجه داشت که طومار اولی که توسط باروک از نبوت‌های ارمیا نوشته شد، به وسیله پادشاه اورشلیم از میان رفت و طومار دومی با مطالب بیشتر نوشته شد (ارمیا فصل ۳۶). پس منتقدان نمی‌توانند به همین سادگی متی را به اشتباه متهم سازند.

مقبره ابراهیم

دومین دلیلی که برای اشتباه دانستن کتاب مقدس اقامه می‌شود، گفته استیفان در اعمال رسولان ۷: ۱۶ می‌باشد: «و ایشان را به شکیم برده در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی‌حمور پدر شکیم به مبلغی خریده بود دفن کردند.» پیدایش ۲۳: ۱۷-۱۸ موضوع را چنین شرح می‌دهد: «پس زمین عفرون که در مکفیله برابر ممی واقع است؛ یعنی زمین و مغاره‌ای که در آن است با همه درختانی که در آن زمین و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد به ملکیت ابراهیم...» پس ظاهراً استیفان در گفته خود اشتباه کرده است. اجازه دهید این اشتباه فرضی را از زبان یک دکتر برجسته الهیات بیان نمایم: «طبق گزارش لوقا، استیفان گفت که ابراهیم مقبره را از بنی‌حمور پدر شکیم خریده بود (اعمال رسولان ۷: ۱۶)، ولی پیدایش ۲۳: ۱۷-۱۸ می‌گوید که ابراهیم آن را از عفرون حتی خرید و در پیدایش ۳۳: ۱۹ می‌خوانیم که یعقوب زمین مذکور را از بنی‌حمور خریده است... ژان کالور اظهار می‌دارد که استیفان اشتباه نموده و دکتر هکت (Dr. Hackett) نیز می‌پذیرد که استیفان این موارد را مخلوط کرده... ولی باید دید پاسخ آنانی که به مصون از خطا بودن مطلق کتاب مقدس ایمان دارند به این مسأله چیست؟

این مسأله نوعی معما به نظر می‌آید، ولی اگر با دقت به هر سه متن فوق بنگریم، این معما حل شدنی است. راه حل بسیار ساده است. اولاً پیدایش ۲۳: ۱۷-۲۰ نمی‌گوید که ابراهیم مقبره مورد نظر استیفان را از عفرون حتی خریده است. آنچه در این آیات می‌بینیم این است که ابراهیم زمینی از عفرون حتی خرید که در آن غاری بود که ساره در آن دفن شد، ولی هیچ دلیل روشنی وجود ندارد که یعقوب و پدران قوم در همین مقبره دفن شده باشند. هیچ دلیلی نیست که ابراهیم در تمام مدت عمر طولانی خود فقط یک محل تدفین خریده باشد. نویسنده کتاب حاضر دو مقبره برای خود ابتیاع نموده، یکی در شیکاگو و در کنار مقبره برادرش و دیگری در نورث فیلد ماساچوست و در کنار محل دفن دخترش. محل سومی را هم در بروکلین در نظر دارد تا در کنار پدر، مادر و برادر متوفی دیگرش باشد. هیچ اشاره‌ای در کتاب مقدس نیست که این مقبره مذکور در پیدایش ۲۳: ۱۷-۱۸ و اعمال رسولان ۷: ۱۶ یکی هستند.

در مورد پیدایش ۳۳: ۱۹ که به نظر مخالفان با گفته استیفان سازگار نیست، چون یعقوب را به عنوان خریدار معرفی می‌کند و نه ابراهیم را، باید اذعان داشت که در حقیقت این آیات نمی‌گویند که یعقوب آن مقبره را خرید. آنچه در این آیات می‌بینیم این است که یعقوب «آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود از بنی‌حمور پدر شکیم... خرید»؛ (یعنی از همان کسانی که به گفته استیفان، ابراهیم هم مقبره را خریده بود). چنین می‌توان استنتاج نمود که ابراهیم قبلاً مقبره‌ای خریده بود و بعدها هم «قطعه زمینی» را که مقبره در آن بود خریداری کرد. وقتی ابراهیم مقبره‌ای برای دفن ساره خرید احتیاطاً پول زمین اطراف آن را هم پرداخت نمود، ولی در مورد مقبره بعدی فقط به خرید مغاره اکتفا کرد و بعدها یعقوب زمین اطراف آن را خریداری نمود. در مجموع چنین به نظر می‌رسد که ابراهیم می‌بایست در اواخر عمر خود مقبره‌ای در این نقطه خریده باشد، چون از این محل خاطرات شیرین بسیاری داشت (به پیدایش ۱۲: ۶-۷ رجوع نمایید).

نهایتاً در می‌یابیم که استیفان اشتباه نکرده بود، بلکه اشتباه از مفسرین بود که در مورد تمام آیات دقت کافی به عمل نیاورده بودند. یوشع اظهار می‌دارد که در همین قطعه زمین خریداری شده توسط یعقوب (که احتمالاً مقبره بعدی خریداری شده به وسیله ابراهیم هم در آنجا قرار داشت)، استخوان‌های یوسف دفن شدند (یوشع ۲۴: ۳۲). بدیهی است که استیفان از بعضی از منتقدانش مطالعه بیشتری در عهد عتیق داشت. با این حال اگر با احتمالی ضعیف، اشتباه کردن استیفان را هم بپذیریم لطمه‌ای به مصون از خطا بودن کتاب مقدس وارد نمی‌شود، چون استیفان یکی از نویسندگان آن نیست. او یک نبی یا رسول نبود. درست است که استیفان از روح‌القدس پر بود، ولی هیچ نوشته‌ای در کتاب مقدس از او نیست. نویسنده اعمال رسولان که تحت الهام روح‌القدس بود نوشته که استیفان این سخنان را ایراد کرده است. اگر سخنان استیفان صحیح نباشند، ولی ثبت دقیق آنها همچنان مصون از خطاست. کلام خدا می‌گوید که استیفان چنین گفت، ولی الزاماً سخنان استیفان را نباید از زبان خدا محسوب نمود. ما که به منشأ الهی کتاب مقدس و مصون از خطا بودن آن ایمان داریم اجباری نداریم هر حرفی را که از زبان هر کسی بیرون آمده باشد صحیح بدانیم، حتی اگر گوینده آن استیفان پر از روح باشد.

تشویق به مصرف مسکرات قوی در امثال ۳۱: ۶-۷

یکی دیگر از اشتباهات فرضی در کتاب مقدس را می‌توان در امثال ۳۱: ۶-۷ یافت: «مسکرات را به آنانی که مشرف

به هلاکت‌اند بده و شراب را به تلخ‌جانان، تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند و مشقت خویش را دیگر به یاد نیاورند.» مخالفان می‌گویند، چون صرف نوشیدنی‌های مست‌کننده در هر شرایط عمل نادرست می‌باشد. پس این تشویق کتاب مقدس را باید اشتباه دانست. این اشکال هم مثل بسیاری از اشکالات دیگر برطرف می‌شود. بدین منظور باید آیات را از زمینه متنی آنها جدا نکنیم، بلکه متن را به طور کامل و دقیق مورد بررسی قرار دهیم. تمام این قسمت از آیه اول تا نه، اعتراضی است علیه پادشاهان (و می‌توان آن را با هر شخصی که مسؤولیتی دارد انطباق داد) و استفاده آنان را از مسکرات قوی محکوم می‌نماید. متن مورد نظر به وضوح نشان می‌دهد که مصرف شراب توسط پادشاهان باعث می‌شود که قوانین را از یاد ببرند و در قضاوت و داوری خویش به انحراف کشیده شوند. در آیات ۶ و ۷ این نکته اضافه می‌شود که شراب و مسکرات را فقط در مواردی باید مصرف نمود که ضعف شدید جسمانی و یا غصه و پریشانی رخ نموده باشد؛ یعنی وقتی که شخصی «مشرّف به هلاکت» است و در نتیجه، غم و ناراحتی، او را «تلخ جان» کرده است. این آیات خطاب به پادشاهی هستند که قادر است شراب را خریده و به جای استفاده شخصی، آن را به چنین محتاجانی بدهد. کسی که شرایطی بر او حاکم است در اثر مصرف این نوشیدنی محرک از حالت افسردگی خویش خارج می‌شود. در حقیقت احسان پادشاه موجب می‌گردد که آن شخص «فقر خود را فراموش کند»، همان فقری که نمی‌گذاشت او خود، شراب را بخرد. تمام این قسمت در این نکته به پایان می‌رسد که «فقیر و مسکین را دادرسی فرما».

پس مشکلی در فهم این آیات باقی نمی‌ماند، به جز اینکه گروهی معتقدند مصرف مسکرات در هر شرایطی زیان‌آور و غلط می‌باشد. در مقابل عده‌ای هم معتقدند که درمورد ضعف جسمانی، استفاده از شراب کاری مجاز و حکیمانه است. وارد این بحث نمی‌شویم که آیا صحبت از شراب یعنی شراب الکلی است یا خیر. عده‌ای می‌گویند که این شراب که مورد نظر آیات فوق است، شربتی است قوی، شیرین و تخمیر نشده که برای بیماران مفید می‌باشد. البته اگر این تعبیر را بپذیریم دیگر جایی برای ایراد و اشکال باقی نمی‌ماند، ولی برای کسانی که اشکالی نمی‌بینند که در موارد خاص، نوشیدنی‌های محرک طبق دستور صرف شوند، قبول این آیات هیچ مانعی ندارد. نویسنده این کتاب هم زمانی دچار بیماری سختی شده بود، به طوری که پزشکان امیدی به حیات او نداشتند، ولی هنگامی که طبق تجویز یک پرستار با سابقه از مقدار معینی نوشیدنی الکلی استفاده نمود، بر ضعف و بیماری خود غلبه یافت. با این حال تعلیم کلی این آیات را باید پذیرفت که مصرف شراب، بخصوص برای اشخاص سالم و قوی و کامیاب، ممنوع است.

عیسی آب را به شراب مبدل می‌سازد

یکی دیگر از ایراد مخالفین که نه فقط علیه کتاب مقدس، بلکه علیه عیسای مسیح ذکر می‌شود، ماجرای تبدیل آب به شراب توسط مسیح در عروسی قانای جلیل است که در یوحنا ۲: ۱-۱۱ آمده است. اگر با دقت به آنچه گفته شده و به آنچه مسیح انجام داده توجه نماییم، مشکل این قسمت رفع می‌شود و حتی طرفداران منع استعمال مشروبات الکلی نیز قانع خواهند شد. شرابی که برای جشن عروسی قانا تهیه شده بود به پایان رسید. بدین ترتیب شادی جشن نیز در سردی محیط از میان می‌رفت. عیسی عملی انجام داد و آب را به شراب تبدیل نمود، ولی هیچ اشاره جزئی هم نیست که شرابی که او به وجود آورده بود، الکل داشت. مسیح شراب تازه به وجود آورده بود. شراب تازه که هرگز مستی‌آور نیست. تنها وقتی دارای الکل می‌شود که از مرحله تخمیر گذشته باشد. اصلاً گفته نشده که مسیح نوشیدنی الکلی به وجود آورد که منجر به تباهی و هلاکت است. آن شراب، شراب تازه و زنده بود که هنوز در اثر عمل تخمیر به الکل آلوده نشده بود. در متن آمده که شراب مسیح بهتر از نوشیدنی‌های قبلی بود، ولی از این امر نمی‌توان چنین استنباط نمود که حتماً از نظر درجه الکلی از مشروبات قبلی در عروسی قوی‌تر بوده است!

نویسنده این کتاب یکی از طرفداران پر و پا قرص منع مشروبات الکلی است. وی هر گونه استفاده از نوشیدنی‌های محرک را مضر می‌داند، مگر اینکه بیماری حادی بروز کرده باشد و پزشک چنین کاری را به طور محدود تجویز نموده باشد، ولی گمان نمی‌کنم که هیچ کس مخالفتی با نوشیدن شراب تازه که همان آب انگور است، داشته باشد. درمورد میهمانان عروسی قانا نیز حتی اگر از خوردن شراب اولی مست بودند (آیه ۱۰)، باز نوشیدن شراب تازه ضرورتی نداشت و حتی بهتر بود که به جای آن شراب مستی‌آور از این نوشیدنی تازه و غیرالکلی استفاده کنند. آنچه از تمام این متن بدست می‌آید این است که خداوند هیچ شراب مستی‌آوری برای مردم تهیه نکرد و بلکه شادی آنها را با یک نوشیدنی پاک و مطبوع کامل ساخت. او با تهیه یک شراب بی‌ضرر، به طور معجزه‌آسا نیروی خلاقه و جلال خویش را آشکار نمود.

فصل بیستم: دو نسب‌نامه عیسیای مسیح

وجود دو نسب‌نامه متفاوت در مورد عیسیای مسیح موجب شده که منکرین منشأ الهی کتاب مقدس و مصون بودن آن از خطا، بر اعتبار کلام خدا بتازند. این مسأله نه فقط از ایرادات مورد علاقه بی‌ایمانان نسبت به کتاب مقدس محسوب می‌شود، بلکه دانشجویان کتاب مقدس را نیز دچار سردرگمی می‌سازد. کاملاً واضح است که بین این دو نسب‌نامه تفاوت بسیاری وجود دارد، ولی در عین حال اعلام شده که هر دو نسب‌نامه مسیح هستند. چطور می‌توان هر دو را صحیح دانست؟ این سؤال ظاهراً مشکل، پاسخ ساده‌ای دارد.

۱- نسب‌نامه نوشته شده در متی، نسب‌نامه یوسف است که از نظر قانونی، پدر عیسی محسوب می‌شد. نسب‌نامه مذکور در لوقا، نسب‌نامه مریم مادر عیسی است. این نسب‌نامه در اصل نسب‌نامه حقیقی عیسیای مسیح از نظر نسل بشری اوست. انجیل متی برای یهودیان نوشته شده بود، به همین خاطر موقعیت یوسف، برجسته‌تر به چشم می‌خورد، در حالی که به ندرت اشاره‌ای به مریم شده است. از سوی دیگر در انجیل لوقا شخصیت اصلی ماجرا مریم است و ذکر نام یوسف حالت ضمنی دارد. این نکته از اهمیت بسزایی برخوردار است.

۲- در انجیل متی، عیسی به عنوان مسیح موعود معرفی گشته است، ولی در انجیل لوقا بر «پسر انسان» بودن او تأکید شده و اینکه او برادر و نجات‌دهنده ماست و در تمام خصوصیات و شرایط بشری سهیم شده است. به همین خاطر در متی نسب‌نامه از ابراهیم آغاز شده و از طریق یوسف به عیسی رسیده است، چون تمام پیشگویی‌ها و وعده‌های مربوط به مسیح موعود در او به کمال می‌رسند، ولی نسب‌نامه مذکور در لوقا از عیسی به آدم رسیده تا همه چیز به رأس نسل بشری مربوط گردد و نشان داده شود که چه ارتباطی بین آدم اول و آدم ثانی وجود دارد.

۳- نسل یوسف در نسب‌نامه متی دقیقاً همان نسل پادشاهی است که از داوود به یوسف رسیده است. در نسب‌نامه لوقا هر چند سلسله انساب از داوود است، ولی در نسل پادشاهی تداوم ندارد. در این نسب‌نامه، عیسی از طریق ناتان به داوود می‌رسد. ناتان هم پسر داوود بود، ولی در سلسله پادشاهی جای نداشت. بدین خاطر است که این نسب‌نامه، فهرست کاملاً متفاوتی دارد.

۴- مطابق پیشگویی‌ها لازم بود که مسیح موعود، پسر حقیقی داوود از نظر جسمانی باشد (دوم سموئیل ۷: ۱۲-۱۹، مزبور ۸۹: ۳-۴، ۳۲: ۱۱، اعمال رسولان ۲: ۳۰، ۱۳: ۲۲-۲۳، رومیان ۱: ۳، دوم تیموتاؤوس ۲: ۸)، این پیشگویی‌ها انجام شد، چون اعقاب مریم مادر عیسی در یک خط عمودی به داوود می‌رسند که البته این ارتباط از طریق سلسله پادشاهان نیست. یوسف که از نسل پادشاهی بود، برحسب جسم پدر عیسی محسوب نمی‌شد، ولی مردم او را پدر وی می‌شناختند.

۵- مریم از طریق پدر خود هالی، فرزند داوود بود. این نکته صحیح است که لوقا ۳: ۲۳ می‌گوید یوسف پسر هالی بود. شرح ساده این مشکل بدین صورت است که در روش یهودیان نام زنان در نسب‌نامه نمی‌آمد و سلسله انساب تنها از طریق مردان پی‌گیری می‌شد. به همین خاطر است که نام یوسف جای نام مریم را گرفته و چون یوسف همسر مریم بشمار می‌آمد، می‌توانست فرزند هالی نیز خوانده شود. در عین حال که یوسف، داماد یا پسر خوانده هالی خوانده می‌شد، از نظر جسمانی فرزند حقیقی یعقوب بود (متی ۱: ۱۶).

۶- در ذکر اعقاب خداوند ما عیسیای مسیح، وجود هر دو نسب‌نامه کاملاً ضروری است، چون لازم بود که اجداد او هم از نظر پادشاهی و شرعی و هم از نظر طبیعی و واقعی مشخص شوند. نسب‌نامه پادشاهی و شرعی عیسی را در انجیل متی می‌یابیم، انجیلی که به شریعت و پادشاهی توجه دارد. انجیل لوقا نیز که انجیل خاص انسان است، به ذکر نسب‌نامه طبیعی و واقعی عیسی پرداخته است.

۷- در ارمیا ۲۲: ۳۰ اظهار شده که هیچ یک از اخلاف یکنیا بر تخت داوود نخواهند نشست. یوسف از همین نسل

بود و نسب‌نامه پادشاهی را به عیسی متصل می‌سازد، ولی مغایر با گفته ارمیا نیست، چون عیسی دقیقاً فرزند یوسف و در نتیجه ذریه یکنیا نبود. اگر عیسی واقعا پسر یوسف بود نمی‌توانست بر تخت پادشاهی داوود بنشیند، ولی او پسر مریم بود و از طریق ناتان به داوود پادشاه می‌رسید. پیوند مریم و یوسف به این میراث پادشاهی حالت قانونی‌تری می‌بخشید.

با بررسی دقیق این دو نسب‌نامه عیسی در نور پیشگویی‌های عهد عتیق، نه فقط شک ما در مورد اعتبار کتاب مقدس برطرف می‌شود، بلکه به صحت و دقت آن اعتقاد بیشتری می‌یابیم. با مشاهده تطبیق دو قسمت متفاوت از کتاب مقدس با یکدیگر، هیجان‌زده می‌شویم. دیگر لازم نیست از اختلاف دو نسب‌نامه عیسی دچار لغزش شویم، بلکه باید از مفهوم عمیق موجود در آنها خشنود گردیم.

فصل بیست و یکم: آیا عیسی حقیقتاً سه روز و سه شب در شکم زمین ماند؟

در انجیل متی می‌خوانیم که مسیح فرمود: «همچنان که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود» (۱۲: ۴۰). مطابق روایت متداول و سنت پذیرفته شده کلیسا عیسی در روز جمعه مصلوب شد و در حدود ساعت سه بعد از ظهر در گذشت و در روز صبح روز یکشنبه از مردگان برخاست. بسیاری از خوانندگان کتاب مقدس حیرت می‌کنند که چطور می‌توان فاصله بین ساعت‌های پایانی جمعه و اوایل روز یکشنبه را سه روز و سه شب محسوب نمود. ظاهراً چنین به نظر می‌آید که مسیح فقط دو شب و یک روز در قبر مانده است. غالب مفسرین چنین عقیده دارند که منظور از عبارت «یک شبانه‌روز» یا «یک شب و یک روز» همان «روز» است و نیز اینکه یهودیان قدیم بخشی از روز را هم یک روز کامل می‌شمردند. پس مطابق روش آنها به همان چند ساعت باقی مانده از روز جمعه نیز می‌شد گفت یک روز یا یک شبانه‌روز. به همین ترتیب شنبه که یک شبانه‌روز کامل بود و بخش کوچک یکشنبه نیز به حساب همان روز کامل یکشنبه گذاشته می‌شد.

بسیاری هستند که با این تفسیر قانع نمی‌شوند. نویسنده باید اعتراف کند که خود نیز جزو همین گروه است. باید پذیرفت که این تفسیر توجیه ضعیفی است. پس آیا می‌توان راه حل دیگری یافت؟ بله، اولین حقیقتی که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که کتاب مقدس در هیچ جا نمی‌گوید که عیسی در روز جمعه مصلوب شد. فقط نوشته شده که او در روز قبل از سبت مصلوب گردید (مرقس ۱۵: ۴۲)، چون در روز سبت هفتگی یهودیان در روز شنبه است و در واقع از غروب روز قبل آغاز می‌شود، پس نتیجه‌گیری منطقی این است که مسیح یک روز قبل از آن یعنی روز جمعه مصلوب شده است، ولی این اصل، شناخته شده و در کتاب مقدس نیز مورد تأکید قرار گرفته که یهودیان به جز سبت هفتگی که روز شنبه بود، سبت‌های دیگری هم داشتند.

اولین روز هفته عید فصح بدون توجه به اینکه کدام روز هفته باشد، همیشه سبت محسوب می‌شد (خروج ۱۲: ۱۶، لایوان ۲۳: ۷، اعداد ۲۸: ۱۶-۱۸). سبت عید فصح که همیشه روز ۱۵ ماه نیشان برگزار می‌شود، در سالی که مسیح مصلوب شد مطابق محاسبات روز پنجشنبه بوده است. حال باید پرسید که در آیه بالا کلمه سبت در مورد سبت هفتگی (روزهای شنبه به کار رفته یا سبت عید فصح که همان پنجشنبه بوده است). کتاب مقدس در این مورد ما را راهنمایی می‌نماید. در یوحنا ۱۹: ۱۴ می‌خوانیم که روز مصلوب شدن عیسی «وقت تهیه فصح» بود. پس آن روز، روز قبل از سبت هفتگی یعنی جمعه قبل از شنبه نبود، بلکه روز قبل از سبت عید فصح بود که در آن سال می‌شد چهارشنبه قبل از پنجشنبه؛ یعنی بدین ترتیب مسیح در روز چهارشنبه مصلوب شده است. این را به روشنی می‌توان از اشاره یوحنا فهمید.

انجیل یوحنا دیرتر از سایر اناجیل به نگارش درآمده و محققان معتقدند که یکی از اهداف یوحنا این بوده که استنباط غلط خوانندگان سه انجیل دیگر را اصلاح نماید. به عنوان مثال یکی دیگر از استنباط غلط از سه انجیل دیگر این است که عیسی شام فصح را در موقع مقرر با شاگردانش خورد. یوحنا روشن می‌سازد که مسیح آخرین شام را در شب قبل از عید فصح خورد و در عصر روز ۱۴ ماه نیشان در همان ساعتی که بره فصح باید ذبح می‌شد، مسیح بر صلیب جان داد (خروج ۱۲: ۶). عیسی همان بره واقعی فصح خدا بود که تمام بره‌های ذبح شده در طول قرون، فقط نشانه‌ای از او بودند، به همین خاطر لازم بود که او در زمان مقرر از سوی خدا ذبح شود. هر چه درباره مسیح به عنوان فصح پیشگویی شده در کار عیسی بر صلیب به انجام رسید:

۱- او بره بی‌عیب و بدون لکه بود (خروج ۱۲: ۵).

۲- او در روز ۱۰ نیشان انتخاب شد (خروج ۱۲: ۳)؛ یعنی در روز شنبه قبل از مصلوب شدن که قاعدتاً باید روز ورود مسیح به اورشلیم باشد، چون عیسی شش روز قبل از عید فصح از اریحا به بیت عنیا آمد؛ یعنی روز جمعه که شش روز قبل از پنجشنبه فصح بود. او در روز بعد وارد اورشلیم شد (یوحنا ۱۲: ۱۲ به بعد)؛ یعنی شنبه ۱۰ نیشان. در همین روز بود که یهودا به سراغ سران کاهنان رفت و حاضر شد عیسی را در مقابل سی سکه نقره تسلیم نماید (متی ۲۶:

۶-۱۲، مرقس ۱۴: ۳-۱۱؛ یعنی روز بعد از میهمان شدن مسیح در خانه شمعون ابرص. این قیمت را سران کاهنان بر عیسی گذاشتند و بهای بره‌ای بود که مطابق شریعت باید برای فصح در روز ۱۰ نیشان خرید می‌شد. بدین ترتیب پیشگویی عهد عتیق در مورد بهای بره خدا به انجام رسید (متی ۲۶: ۱۵، زکریا ۱۱: ۱۲).

۳- وقتی عیسی بر صلیب مرد، هیچ استخوانی از استخوان‌هایش را نشکستند (یوحنا ۱۹: ۳۶، خروج ۱۲: ۴۶، اعداد ۹: ۱۲، مزبور ۳۴: ۲۰).

۴- و بالاخره او در روز ۱۴ نیشان و عصر پیش از ۱۵ نیشان بر صلیب مرد (خروج ۱۲: ۶).

اگر دقیقاً به آنچه کتاب مقدس می‌گوید دقت داشته باشیم، مشکل ما برطرف می‌شود، اما اگر به نظریه‌های سنتی و روایتی توسل بجوئیم، پاسخی برای عدم وجود هماهنگی بین جزئیات نخواهیم داشت. از سوی دیگر اگر بگوئیم که مسیح در روز جمعه مصلوب شد و شام فصح را هم در موقع مقرر خورد، پس باید بپذیریم که سفر عیسی و شاگردانش از اریحا به بیت عنیا شش روز قبل از آن یعنی در روز شنبه صورت گرفته است. انجام چنین سفری در روز شنبه سبت، برخلاف شریعت یهود بود. در حالی که در بیت عنیا از اورشلیم به اندازه سفر یک روز سبت فاصله داشت (اعمال رسولان ۱: ۱۲ و لوقا ۲۴: ۵۰)، پس مسیح می‌توانست در آن روز از بیت عنیا وارد اورشلیم شود.

بنابه محاسبه منجمین، در سال ۳۰ میلادی که مطابق اعتقاد عمومی همان سالی است که مسیح مصلوب شده است، در روز عید فصح با پنجشنبه ۶ آوریل برابر بوده که در آن روز قرص ماه کامل می‌شد. کتاب مقدس تأکید می‌کند که عیسی، نه در روز عید فصح بلکه یک روز قبل از آنکه روز تهیه فصح بود، مصلوب شد. بدین ترتیب اگر مسیح در روز چهارشنبه مصلوب شده باشد تا روز یکشنبه که قیام نمود، دقیقاً سه روز و سه شب در قبر بوده است. به طور خلاصه می‌توان گفت که عیسی در روز غروب چهارشنبه بر صلیب در گذشت و ۷۲ ساعت بعد یعنی قبل از طلوع روز یکشنبه از مردگان قیام کرد. وقتی که در طلوع روز یکشنبه زنان به سر قبر آمدند، دیدند که قبر قبلاً گشوده شده است. پس گفته مسیح که باید سه روز و سه شب در قبر بماند، دقیقاً صحیح بود. در زمانی که جسم مسیح سه شبانه‌روز در قبر بود، او روحاً به عالم ارواح نزول کرد و روح‌های زندانی را موعظه نمود (اول پطرس ۳: ۱۸-۱۹).

اگر کتاب مقدس را همانطور که هست بپذیریم، نکات مبهم آن برطرف می‌شوند. گاهی با تفسیر فوق چنین مخالفت می‌شود و می‌گویند وقتی که دو شاگرد در راه عموآس در روز یکشنبه عیسی را دیدند و در مورد وقایع صلیب با وی سخن گفتند، اشاره کردند که «علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سیم است» (لوقا ۲۴: ۲۱). در حالی که اگر مسیح در روز چهارشنبه مصلوب شده بود، روز یکشنبه می‌شد روز چهارم بعد از آن. به این ایراد هم می‌توان پاسخ داد. در روزشماری یهودی غروب هر روز ابتدای روز بعد محسوب می‌شد. مرگ و تدفین مسیح در غروب چهارشنبه یا شروع پنجشنبه (که از غروب شروع می‌شود) به انجام رسید. پس می‌توان چهارشنبه را تمام شده بشمار آورد و ابتدای پنجشنبه را روز به اتمام رسیدن تمام امور دانست. روز سوم بعد از پنجشنبه نیز همان یکشنبه است که دو شاگرد در راه عموآس به آن اشاره دارند. در تأیید فرضیه مطرح شده در این فصل و لزوم توجه داشتن به سه روز کامل ماندن بدن مسیح در قبر، به این آیات هم می‌توانید رجوع کنید: «این شخص گفت می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم» (متی ۲۶: ۶۱).

«ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده» (متی ۲۷: ۴۰). «ای آقا، ما را یاد است که آن گمراه‌کننده وقتی که زنده بود گفت بعد از سه روز برمی‌خیزم» (متی ۲۷: ۶۳). «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده بعد از سه روز برخیزد» (مرقس ۸: ۳۱). «... و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سیم خواهد برخاست.» (مرقس ۹: ۳۱). «... و بر وی سخریه نموده تازیانه‌اش زنند و آب دهن بر وی افکنده او را خواهند کشت و روز سیم خواهد برخاست» (مرقس ۱۰: ۳۴). «من این هیکل ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می‌کنم» (مرقس ۱۵: ۵۸). «هان ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در روز سوم آن را بنا می‌کنی» (مرقس ۱۵: ۲۹). «عیسی در جواب ایشان گفت این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهیم نمود. آنگاه یهودیان گفتند در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند. آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟ لیکن او درباره قدس جسد خود سخن

می گفت. پس وقتی که از مردگان برخاست، شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند» (یوحنا ۲: ۱۹-۲۲).

فصل بیست و دوم: چرا عیسی، عمل ناظر خائن را تأیید نمود؟

مثل آن ناظر خائن که در لوقا ۱۶: ۱-۱۴ آمده یکی از قسمت‌های مبهم کتاب مقدس است که موجب سردرگمی بسیاری می‌شود. روزی هنگامی که این قسمت توسط کمیته بین‌المللی کانون شادی تعیین شده بود، خانمی به من گفت در نظر ندارد که آن را تعلیم بدهد. او گفت: «سه نکته مبهم و مشکل در این مثل وجود دارند:

- ۱- چرا عیسی این شخص شریر و نمونه منفی را برای ما مثال می‌آورد؟
- ۲- چرا آن دولتمند به ناظر خائن خود آفرین گفت؟
- ۳- چرا عیسی شاگردانش را ترغیب کرد که از مال بی‌انصافی برای خود دوستان پیدا کنند؟

با همین نظم به این مشکلات پاسخ می‌دهم. اگر دقیقاً به آنچه گفته شده دقت کنیم، درمی‌یابیم که در هر یک از این موارد با اتکا کامل به سخنان مسیح، نکات مبهم برطرف خواهند شد. در این صورت این قسمت به جای اینکه باعث لغزش ما شود، ما را بخصوص در زندگی امروزی بنا خواهد نمود.

۱- چرا عیسی این شخص شریر و نمونه منفی را برای ما مثال می‌آورد؟ پاسخ را در متن می‌توان یافت. عیسی نمی‌خواهد که ما خود را شبیه آن نمونه منفی بسازیم. اولین منظور عیسی این است که نشان دهد به سر ناظر خائن چه می‌آید. از اینگونه ناظران خائن، حساب خواسته می‌شود و آنها شغل خود را از دست می‌دهند. علاوه بر این درس مهم، عیسی به گفته خود ادامه داده، می‌فرماید: «مردم این دنیا در مناسبات با هم‌نوعان خود از ایمانداران زیرک‌ترند» (آیه ۸، ترجمه جدید). آنها به این دلیل حکیم‌ترند که نهایت نبوغ و تلاش خود را در استفاده از موقعیت‌های کنونی برای احتیاجات آینده به کار می‌برند. «فرزندان نور» معمولاً این کار را نمی‌کنند. در میان فرزندان نور عصر حاضر که ایمان دارند زمان کنونی در مقایسه با ابدیت کامل چیزی نیست، چند تن نهایت نبوغ و تلاش خود را در استفاده از موقعیت‌های زندگی برای ابدیت پر جلال آینده به کار می‌برند؟

باید اذعان داشت که مسیحیان امروز به طور متوسط تمام توانایی و استعداد خود را در تجارت و استفاده‌های مالی از این دنیای گذرا مصروف می‌دارند، ولی در مورد ابدیت کمترین کار و تلاش ممکن را به انجام می‌رسانند تا فقط وجدانشان راحت باشد. هدف مسیح این نیست که با صحبت در مورد ناظر خائن تمایلات مالی را در ما تحریک نماید. او صریحاً خیانت ناظر را محکوم می‌کند، ولی اشاره او به عاقبت‌اندیشی وی است و از ما می‌خواهد همچون او از موقعیت‌های کنونی برای آینده و ابدیت خود استفاده نماییم. عیسی دقیقاً تأکید می‌کند که «مردم این دنیا در مناسبات با هم‌نوعان خود از ایمانداران زیرک‌ترند» تا جای ابهام در سخنانش باقی نماند. آن ناظر فقط زندگی دنیوی را می‌دید، با این حال به فکر آینده بود. پس چقدر بیشتر ایمانداران که در انتظار ابدیت هستند باید همچون او حکیم باشند. از سوی دیگر در موارد دیگر هم به نمونه‌های منفی اشاره نموده تا نشان دهد که چقدر بیشتر از ایمانداران و یا حتی از خدا انتظار چنان اعلامی می‌رود (لوقا ۱۸: ۶-۷، ۱۱: ۵-۸، متی ۱۲: ۱۱-۱۲). پس اولین مشکل ما با توجه دقیق به آنچه که گفته شده برطرف می‌شود.

۲- چرا آن دولتمند به ناظر خائن خود آفرین گفت؟ در بعضی ترجمه‌های انگلیسی در آیه ۸ به جای عنوان «آقا» کلمه Lord آمده و خواننده را به این سوءتفاهم دچار می‌سازد که پس «خداوند» (یعنی مسیح) به آن ناظر خائن آفرین می‌گوید. کلمه «lord» به معنی «خداوند، صاحب و آقا» است و هم در مورد مسیح و هم خطاب به انسان‌ها به کار می‌رود (در ترجمه فارسی هرگاه منظور از lord، «خداوند» باشد، در مورد عیسای مسیح به کار رفته است و هرگاه اشاره به انسان داشته باشد، (lord) به صورت «صاحب و آقا» آمده است). در ترجمه‌های جدید انگلیسی این ابهام برطرف شده و مشخص است که در آیه ۸ آقا یا همان شخص دولتمند، به ناظر خود آفرین می‌گوید. این هم نه به علت خیانت ناظر بلکه به خاطر زیرکی اوست. در تأیید نظر فوق به این هم باید توجه داشت که در سراسر متن از آیات ۱-۱۳ خود مسیح سخنگوست و طبیعتاً نمی‌تواند در آیه ۸ از خود به عنوان سوم شخص یاد کند. علاوه بر این خود مسیح آن ناظر را در همان آیه ۸ «ناظر خائن» می‌نامد و در آیات ۱۰ و ۱۱ نسبت به امین نبودن در مال دیگران هشدار می‌دهد. بدین ترتیب مشکل دوم هم حل می‌شود.

۳- چرا عیسی شاگردانش را ترغیب کرد که از مال بی‌انصافی برای خود دوستان پیدا کنند؟ این اشکال را با دقت بر عبارات و مفاهیم دقیق کتاب مقدس، می‌توان برطرف نمود. اول باید دید که معنی «مال بی‌انصافی» چیست؟ منظور از این عبارت همان پول است. پول مال بی‌انصافی خوانده شده، چون وسوسه‌ای دائمی است که ما را به گناه و خودخواهی می‌کشاند (نمونه این اصل، همین ناظر خائن می‌باشد). فراموش نکنیم که «عشق به پول، سرچشمه همه نوع بدی‌هاست» (اول تیموتاؤوس ۶: ۹-۱۰ ترجمه جدید). عیسی در خاتمه سخنان خود می‌بایست در مورد خطر «مال بی‌انصافی» هشدار می‌داد. او اغلب موعظه کاملی را در یک جمله خلاصه می‌نمود.

دوم باید پرسید که معنی اینکه خداوند می‌گوید «از» مال بی‌انصافی برای خود دوستان پیدا کنیم چیست؟ پاسخ را در ترجمه‌های دیگر می‌یابیم که به جای «از» نوشته شده «به وسیله» پس مسیح از شاگردانش (و امروز از ما) می‌خواهد از پولی که خدا به آنها سپرده در زندگی کنونی طوری استفاده نمایند تا (آنطور که زمینه متن نشان می‌دهد) در میان فقرا و محتاجان دوستانی بیابند و بدین ترتیب به «خیمه‌های جاودانی» راه یابند (آیه ۹). بدین ترتیب، پول خود را مایه برکت گردانیده و طوری صرف می‌کنند که پس از پایان آن و در خاتمه زندگی دنیوی، به شکوه و جلال ابدی وارد شوند. مسیح می‌خواهد مجدداً این تعلیم خود را تکرار کند که پولمان را نباید مخفی کنیم و یا آن را فقط برای خود به کار ببریم، بلکه پول را باید صرف امور خیر و کمک به مستمندان الهی نمود تا در آسمان برایمان محفوظ بماند. (متی ۶: ۱۹، ۲۱، ۲۴: ۱۹، ۲۵: ۴۰، اول تیموتاؤوس ۶: ۱۷-۱۹، امثال ۱۹: ۱۷).

از آیه ۱۴ در می‌یابیم که شنوندگان مسیح، منظور او را کاملاً دریافتند: «و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده و او را استهزا نمودند.» پس مشکل سوم هم حل شد و به این نتیجه رسیدیم که این متن و تعلیم برجسته آن بخصوص برای دنیای امروز ما نکات آموزنده بسیاری دارد، از پول باید استفاده صحیح نمود. کسی که از پول برای لذت‌های آنی و دنیای فانی استفاده می‌کند حکیم نیست، چون نسبت به آینده و ابدیت بی‌توجهی کرده است. پس باید آینده‌نگری و مصلحت‌اندیشی نموده و از نمونه‌های دنیوی ابنای این جهان برای زندگی روحانی خود درس گرفت.

فصل بیست و سوم: آیا عیسی و پولس در مورد زمان بازگشت ثانوی اشتباه می کردند؟

گاهی نه فقط توسط بی‌ایمانان بلکه از زبان واعظین مسیحی و حتی در سمینارهای الهیاتی این مطلب اعلام می‌شود که عیسی و پولس در مورد زمان بازگشت ثانوی دچار اشتباه شده بودند. در جزوه کوچک و جالبی که توسط اتحادیه یونیتاریان آمریکا چاپ شده، پنج کشیش که سابقاً در کلیساهای راست دین خدمت می‌کردند، شرح داده‌اند که چگونه پیرو فرقه یونیتاریان شده‌اند. یکی از آنها اظهار داشته است: «روزی هنگامی که استاد دانشگاه ما درباره قسمتی از رسالات تسالونیکیان سخنرانی می‌کرد، اظهار داشت که پولس آشکاراً در مورد زمان بازگشت مسیح دچار اشتباه بود. من با شنیدن این حرف، مات و مبهوت شدم و طوری به استاد خیره شدم که مداد از دستم افتاد. بله، آنچه که می‌شنیدم حقیقت داشت. نقد مفهوم کتاب مقدس دچار اشتباه نمی‌شود، بلکه برداشت‌های سطحی و کم عمق را کنار می‌زند. الان هم بعد از سال‌ها صدای افتادن مداد از دستم در گوشم طنین‌انداز است و آن واقعه را به یاد می‌آورد.»

بدیهی است که این جوان، خیلی زود تحت تأثیر سخنان آن استاد دانشگاه قرار گرفته است. بعضی‌ها در شرایطی هستند که هر چه از زبان یک پروفیسور الهیات بشنوند، بلافاصله و تمام و کمال باور می‌کنند. ظاهراً نویسنده سطور بالا فوراً حرف استاد خود را پذیرفته و پیش خود چنین فرض کرده که فقط نظریه آن شخص صحیح است و سایر پروفیسورهایی که عقیده دیگری را تعلیم می‌دهند در اشتباهند. طبیعتاً سایرین را هم که کتاب مقدس را مرتباً برای خود مطالعه می‌نمایند و به چنین نتیجه‌ای نرسیده‌اند، باید غافل و نادان محسوب نمود! اما چنانکه خواهیم دید، آن استاد در اشتباه بوده و نه پولس رسول. در ابتدا بحث را در مورد عیسی شروع می‌کنیم. آیا عیسی در مورد زمان بازگشت خود دچار اشتباه بود؟ آنانی که پاسخ سؤال فوق را مثبت می‌دانند، در تأیید نظر خود به متی ۲۴: ۳۴ و تکرار همین آیه در سایر اناجیل (مرقس ۱۳: ۳۰، لوقا ۲۱: ۳۶) استناد می‌کنند. در این آیه نوشته شده که خداوند ما فرمود: «هر آینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذاشت» (متی ۲۴: ۳۴) و چنین استنباط می‌شود که عیسی در اینجا صریحاً تعلیم داده که مردم آن زمان، شاهد همه آن چیزهای که وی در آیات قبلی پیشگویی کرده، خواهند بود.

البته اگر مسیح واقعاً این را می‌گفت، اشتباه بودن آن غیرقابل انکار می‌بود، اما اگر کسی تمام آیات این قسمت را به دقت مطالعه نماید، در خواهد یافت که مسیح در اینجا چنین تعلیمی نمی‌دهد. زمینه این آیه این است که او تعلیم می‌داد که چگونه همه چیز به سرعت به اوج نهایی و پایان خود خواهد رسید و اینکه نشانه‌هایی دیده خواهند شد که حاکی از آغاز همان دوره خاص نهایی خواهند بود. آن نسل نیز که دوره آینده خواهند زیست، آنقدر زنده خواهد ماند تا به انجام رسیدن همه چیز را ببینند. این نشانه‌ها که حاکی از تسریع وقایع زمان‌های آخر خواهد بود، در آیه ۲۹ شرح داده شده‌اند: آفتاب تاریک خواهد شد، ماه دیگر نور نخواهد داشت، ستارگان از آسمان فرو ریخته خواهند شد و قوت‌های افلاک متزلزل خواهد گردید. در زمانی که مسیح جسماً روی زمین زندگی می‌کرد، چنین نشانه‌هایی دیده نشدند. نسل هم‌دوره مسیح هم چنین چیزی ندید، ولی وقتی که این نشانه‌ها دیده شوند، همه چیز به سرعت جلو خواهد رفت تا علامت پسر انسان در آسمان پدید آید و او در برابر دیدگان نسل آن روز بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم بیاید.

آیه ۳۳ دلیلی است بر صحت این تفسیر که در آن مسیح می‌فرماید: «همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.» تعلیم مسیح در این فصل این است که همانطور که برگ آوردن درخت انجیر نشانه‌ای است از نزدیک بودن تابستان، ظهور این نشانه‌ها هم حاکی از قریب‌الوقوع بودن آمدن خداوند خواهد بود، به حدی که آن نسلی که نشانه‌های فوق را ببیند تا آمدن مسیح را نبیند، نخواهد گذشت. عبارت «این طایفه» که در آیه ۳۴ آمده با در نظر گرفتن مفهوم زمینه متن؛ یعنی نسلی که در زمان ظهور نشانه‌ها زنده خواهد بود. همین توضیح در مورد مرقس فصل ۱۳ و لوقا ۲۱: ۲۵-۳۲ نیز مصداق دارد. پس نکته مبهم در سخنان مسیح نیست، بلکه در برداشت مفسرین. تفسیر دیگری نیز وجود دارد بعضی‌ها معتقدند که منظور از «طایفه» مذکور در آیات فوق؛ یعنی «نژاد»، «خاندان» و یا «افراد وابسته به یک گروه نژادی»، این را هم باید صحیح محسوب نمود، چون با مراجعه به فرهنگ

لغت یونانی در می‌یابیم که این مفهوم، مناسب‌تر از معنای نسل یا دوره می‌باشد. پس بدین ترتیب می‌توان گفت که منظور مسیح این بوده که تا زمان بازگشت ثانوی، یهودیان به عنوان یک نژاد باقی خواهند ماند و نشانه‌ها را خواهند دید. این یکی از عجایب تاریخ است، چون با اینکه یهودیان در طی قرون متمادی در میان تمام ملل پراکنده شده‌اند، اما همیشه هویت ملی و نژادی خود را حفظ نموده‌اند.

مخالفین در تأیید ادعای خود مبنی بر اشتباه کردن مسیح در مورد زمان بازگشت ثانوی، از متی ۱۶: ۲۸ نیز نمونه می‌آورند: «هر آینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید» (و رجوع کنید به تکرار همین آیه در مرقس ۹: ۱، لوقا ۹: ۲۷). گفته می‌شد مسیح تعلیم داده که قبل از مردن بعضی از حاضرین در آنجا بازگشت ثانوی او به وقوع خواهد پیوست. در اینجا هم توجه به زمینه متن مسأله را حل می‌کند. لازم به ذکر است که در متن اصلی کتاب مقدس، فصل‌بندی نشده و فاصله‌ای بین فصل‌ها وجود نداشت. بدین ترتیب آیه آخر فصل ۱۶ انجیل متی به آیه اول فصل ۱۷ متصل بوده است. آیه فوق در حقیقت پیشگویی مسیح راجع به تبدیل هیأت وی بوده است. آیه اول فصل ۱۷ متی نیز با حرف «و» به همان گفته مربوط می‌شود. از میان کسانی که سخن مسیح را در متی ۱۶: ۲۸ می‌شنیدند، سه تن در تبدیل هیأت او بر کوه حاضر بودند و دیدند که چهره‌اش چون خورشید درخشید و جامه‌اش چون برف سفید گردید (متی ۱۷: ۲).

آنها صدای خدای پدر را هم شنیدند که گفت: «این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم» (آیه ۵). در همه این اوضاع آنها پسر انسان را دیدند که در ملکوت خود می‌آید، اما در آن زمان موقع آن نبود که تمام جهان، عیسی را در جلال و شکوه شاهانه‌اش ببیند، بلکه لازم بود که تبدیل هیأت او خاتمه پذیرد و وی همچنان به سوی صلیب پیش رود تا برای نجات جهان جان‌اش را فدا نماید. در این مورد باید دقت کنیم که در تبدیل هیأت مسیح، موسی و ایلیا با او در مورد عذاب و مرگ وی در اورشلیم صحبت کردند (لوقا ۹: ۳۱). باز می‌بینیم که اشکال متوجه گفته مسیح نیست و مفسرین باید توجه بیشتری به آیات زمینه داشته باشند. بدین ترتیب همه بحث‌ها و ایرادات، بی‌مورد هستند، اما در مورد پولس چه می‌توان گفت؟ این مطلب بارها تکرار شده که پولس در نوشته‌های اولیه خود به طور آشکار در مورد زمان بازگشت ثانوی مسیح دچار اشتباه بوده است. مخالفین در تأیید این ادعای خود از اول تسالونیکیان ۴: ۱۵-۱۸ مثال می‌آورند: «زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گویم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.» گفته می‌شود که همین مطلب، آشکارا نشان می‌دهد که پولس انتظار داشته در هنگام آمدن مسیح زنده باشد.

نمی‌دانم که پولس چه انتظاری داشته است. مسلماً او مایل بوده که در موقع آمدن خداوند، زنده باشد، اما چنین تعلیم نداده که حتماً مسیح در زمانی خواهد آمد که وی در قید حیات باشد. البته باید توجه داشت که ممکن است بعضی از نویسندگان کتاب مقدس شخصاً امیدهای واهی هم داشته باشند، اما مصون از خطا بودن کتاب مقدس بدین معنی است که روح‌القدس در الهام کامل خدا مانع نفوذ تعلیم غلط شده است. پولس هم این امید و آرزوی خود را به عنوان یک تعلیم قطعی مطرح نکرده است که او مطمئناً در زمان بازگشت ثانوی مسیح، زنده و باقی خواهد بود. همه منظور پولس در این آیات این است که در آن زمان بعضی خوابیده و بعضی زنده خواهند بود، چون خود وی به هنگام نگارش رساله زنده بود، طبیعتاً خود را جزو گروه زندگان قلمداد می‌نماید. پولس در آن زمان زنده بود و در زمره زندگان، اما نمی‌گوید که همیشه زنده خواهد ماند. هر ایماندار که تعلیم بازگشت ثانوی مسیح را به طور صحیح آموخته و درک کرده است، طبیعتاً امیدوار است که آمدن خداوند را ببیند.

من هم امیدوارم که آمدن مسیح را ببینم، اما هرگز چنین تعلیم نداده‌ام که مسیح حتماً در مدت حیات من خواهد آمد، اما در حال حاضر که این سطور را می‌نویسم، زنده و جزو زندگان هستم. پس بدیهی است که من هم مانند پولس در گروه‌بندی مردگان و زندگان به هنگام آمدن خداوند، خود را جزو زندگان بشمار آورم، چون این را هم نمی‌دانم که آمدن مسیح حتماً بعد از مرگ من واقع خواهد شد. پولس از این حقیقت به خوبی آگاه است که سال‌ها قبل از نوشته شدن رساله اول تسالونیکیان، خود مسیح خداوند اعلام کرده که دانستن زمان بازگشت ثانوی به ما داده نشده، بلکه خدای پدر، این را در حیطه قدرت خود نگاه داشته است (اعمال رسولان ۱: ۷). مقصود پولس این نیست که زمان بازگشت ثانوی مسیح را به طور دقیق اعلام نماید، بلکه او می‌خواهد که مخاطبینش در مورد ایمانداران مرده که خوابیده‌اند امید می‌شوند غم نخورند، بلکه بدانند که آنها بر مؤمنین زنده مقدم خواهند بود.

پس باید اذعان داشت که در این قسمت از کتاب مقدس نیز روح القدس بر الهام و نگارش کلام الهی کنترل کامل داشته و اجازه نفوذ به تعلیم غلط را نداده است. این متن به جای اینکه مورد استناد مخالفین صحت لغوی کتاب مقدس قرار گیرد، باید از سوی معتقدین به مصون از خطا بودن کلام خدا مطرح شود، چون هر روز آرزو و امید و تمایل شخصی پولس چنین بوده که به هنگام آمدن مسیح زنده باشد، اما روح القدس اجازه نداده که وی چنین چیزی را به عنوان تعلیم قطعی در مورد زمان دقیق بازگشت ثانوی اعلام نماید.

فصل بیست و چهارم: آیا عیسی به عالم اموات رفت و برای ارواح در زندان موعظه کرد؟ آیا بعد از مرگ، فرصت دیگری هم هست؟

در اول پطرس ۳: ۱۸-۲۰ نوشته شده که مسیح پس از مرگ روی صلیب به عالم اموات رفت و به ارواحی که در زندان بودند موعظه نمود. بسیاری می‌پرسند که معنی این چیست؟ پاسخ ساده به آن سؤال را باید در متن آیات یافت، اما باید دقیقاً به هر چه نوشته شده دقت نمود: «زیرا که مسیح نیز برای گناهان، یک بار زحمت کشید؛ یعنی عادلانه برای ظالمان تا ما را نزد خدا بیاورد، در حالی که به حسب جسم مرد، لیکن به حسب روح زنده گشت و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند که سابقاً نافرمان‌بردار بودند، هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند.»

نکته‌ای که در این آیات موجب سوء تفاهم می‌شود این است که موعظه عیسی خطاب به ارواح مردگان ظاهراً بدین معنی است که حتی بعد از مرگ هم مردگان فرصت دیگری برای توبه دارند. بعضی‌ها برای اینکه چنین استنباطی نشود، ماجرا را چنین تفسیر می‌کنند که منظور از روح، روح‌القدس است. به نظر آنها مسیح توسط روح‌القدس و از زبان نوح (در دوره قبل از طوفان) خطاب به مردمان آن دوره موعظه کرده و نه بعد از مرگ. همان مردمان زمان نوح، چون به مسیح به وسیله نوح گوش ندادند، اکنون در زندان بسر می‌برند. در تأیید تفسیر فوق، نویسنده‌ای سعی بسیار نموده و با مهارت زیاد و دانش فوق‌العاده از دستور زبان یونانی سعی در اثبات آن کرده است، اما به نظر من این تفسیر چندان صحیحی نیست و صرفاً حالت توجیهی دارد. کلمه «روح» که در آیه ۱۸ آمده نمی‌تواند معنی «روح‌القدس» داشته باشد. این آیه تمایز میان جسم و روح مسیح را نشان می‌داد. مسیح در هنگام مرگ جسماً روی صلیب مرد، اما روحاً زنده گشت. در حالی که جسم مرده مسیح بی‌حرکت در قبر قرار داشت، روح او رفت و به ارواح در زندان موعظه نمود. به نظر من این مناسب‌ترین تفسیر آیات فوق است.

پس آیا می‌توان نتیجه گرفت که به کسانی که در بی‌اطاعتی از خدا مرده‌اند و در محل تنبیه و عذاب هستند، فرصت دیگری داده خواهد شد؟ پاسخ ما هر چه باشد، باید نسبت به کلام خدا منصف و مطیع باشیم، حتی اگر بعضی آیات آن با تعالیم قطعی ما هماهنگ نباشد. برداشت من از این آیات این است که مفهوم اینها الزاماً این نیست که فرصت دیگری به مردگان داده شده است. اگر به این سه نکته دقت کنیم، این موضوع روشن می‌شود: عیسی خطاب به چه کسانی موعظه نمود، چه چیزی را موعظه نمود و نتیجه موعظه او چه بود.

اول، عیسی خطاب به چه کسانی موعظه نمود؟ پاسخ این است: «به ارواحی که در زندان بودند»، ولی این ارواح در زندان چه کسانی بودند؟ آیا روح‌های انسان‌های شریری بودند که از جهان رخت بر بسته بودند؟ کلمه ارواح معمولاً در مورد روح‌های انسان‌های فوت کرده به کار نمی‌رود. در کتاب مقدس کلمه فوق به طور مداوم برای فرشتگان و موجودات روحانی شریب به کار رفته است (عبرانیان ۱: ۷، ۱۴ یا متی ۱۰: ۱، مرقس ۳: ۱۱، لوقا ۶: ۱۸، ۷: ۲۱، اعمال رسولان ۱۹: ۱۲، اول یوحنا ۴: ۱)، تنها جایی که کلمه «ارواح» در مورد انسان‌ها به کار رفته عبرانیان ۱۲: ۲۳ است. اگر به این اصل توجه کنیم پس باید این تفسیر را بپذیریم که موعظه عیسی خطاب به انسان‌ها نبود، بلکه برای ارواح شریر و نامطیع خدا در زمان نوح که در زندان بودند بیان شد. در تأیید این مطلب می‌توان پیدایش ۶: ۲ را آورد: «پسران خدا، دختران آدمیان را دیدند که نیکو نظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن می‌گرفتند.» بسیاری از مفسرین معتقدند که این «پسران خدا» همان فرزندان شیث که مرد خداشناسی بود، هستند، اما اگر بخواهیم کتاب مقدس را با کتاب مقدس تفسیر کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که این پسران خدا باید ارواح مافوق طبیعی باشند.

در این مورد می‌توان یهودا ۶ را به عنوان آیه اثباتی آورد. در آیه آمده که «فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند، بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت به جهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است.» در آیه بعد به ما گفته شده که فساد شهرهای سدوم و عموره نیز «مثل ایشان» (یعنی همان فرشتگان مذکور در آیه ۶) بود. پس می‌توان نتیجه گرفت که اشاره رساله یهودا به همان پیدایش ۶: ۲ و فساد فرشتگان است. در دوم پطرس ۲: ۴ نیز اشاره دیگری وجود دارد: «... خدا بر فرشتگانی که گناه کردند شفقت ننمود، بلکه ایشان را به

جهنم انداخته به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند.» پس مفهوم روشن موعظه عیسی به ارواح در زندان این است که مخاطبین او فرشتگان شریری بوده‌اند که در ایام نوح گناه کردند.

مسئله دیگری که باید روشن شود این است که منظور از عبارت «موعظه نمود» در اول پطرس ۳: ۱۸-۲۰ چه می‌باشد. در عهد جدید دو کلمه وجود دارند که به «موعظه» ترجمه می‌شوند، یکی به معنی «موعظه انجیل» است و دیگری به معنی «اعلام ورود پادشاه یا ملکوت» همین کلمه‌ای که معنی اخیر را دربردارد، در این آیه به کار رفته است. در آیه مذکور هیچ اشاره‌ای نیست که مژده انجیل و دعوت به نجات، موعظه شده باشد. مسئله این است که ملکوت مسیح پادشاه و پایان کار او بر صلیب اعلام شده است، نه دعوت گناهکاران به توبه. پس اگر این تفسیر که منظور از «ارواح» همان فرشتگان شریر است را نپذیریم باز نمی‌توانیم چنین برداشتی داشته باشیم که پس از مرگ هم امکان توبه و نجات هست.

نکته سوم این است که نتیجه موعظه چه بود؟ هیچ ذکر نشده که یکی از ارواح در زندان توسط آن موعظه توبه کرده و نجات یافته باشد. در هیچ جای دیگری کتاب مقدس هم چنین تأییدی نداریم که پس از مرگ، فرصتی برای توبه و نجات باشد. هدف موعظه عیسی این بود که پادشاهی و ملکوت خود را اعلام نماید. زمانی خواهد رسید که هر زانویی از آنچه در آسمان، بر زمین و زیر زمین است خم خواهد شد و هر زبانی اقرار خواهد کرد که عیسای مسیح خداوند است (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱)، ولی این اقرار اجباری، نجاتی را برای انسان‌ها و فرشتگان شریر در پی نخواهد داشت. ما باید الان که زنده هستیم با اراده آزاد و با میل شخصی، مسیح را بپذیریم و در اعتراف به ایمان، از نجات و رستگاری بهره‌مند شویم. در دنیای پس از مرگ دیگر فرصتی نخواهیم داشت. بالاخره روزی باید در مقابل او زانو زنیم. خوشا به حال کسی که اکنون در برابر عیسای مسیح زانو می‌زند و اعتراف می‌کند که او خداوند است، برای جلال خدای پدر.